



مخطوطة

مجموعة سلطاني

المؤلف

مجموعة من المؤلفين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعلنا من خلقه
مختلفين في الدين والخلق
والمقام والدار والنفاق
برمته وكرم غنيم لازم
والإدريس وكنت الأرواح
والجنان امين وكنت لامة
الكتاب هذا امين من فروخ
تيمم وعتي كريم رزين
بشاره عليم ونظاره مستفاه
اليه باق داود صلوات الله
عليه وسلم كشت صلوات
الله عليه وعلى آله وصحبه
وسلم تسليم كثيرا عدو
وقطرت اوماطار ونيان
الاشجار والنباتات
مكوبه شك دعالي مسلمات
ان كمال كريم تاكري عرف الله
الاهل والابرار واحسن اليهم
والله جود الكتاب بمبادات
جموعنا في عين النقاد
فاريخ تشديم اهله واهله
از علماء وقضاة استفاد
هؤلاء امة من امة من امة
لهو وقله يتبرقي ان يسير
وزاد مستطاب على شمس
الامام وردني بيان حال
الاسنان وقماره في سيرة
الاول والاعلى والجمعة
والنزيات والجمعة با
الارز على ان مصره محله
والله اعلم بالصواب
والاستطاب ما ياتي رزق
الذي يتناب خضيل من سر
لهو ذلك فضل الله يؤتي
من يشاء والاله ذو الفضل
الاعلى ان تؤذي من يشاء
والله اعلم بالصواب
الحمد لله الذي جعلنا من
الخلق والتمسك من خلقه
والله اعلم بالصواب

ان فريد الملة والدين حيلة الخلة واليقين
ما غفر لنبية وصيغته عليهم دعاها فر
يا بيان فرموده اند وكفتند كتاب همجينين مي بايا
شنايد بمباران بقول يانه واحكام منتهانه مقبوله علم
تفهاء يعين ابن هرود ويزدك وعلما وديكر كه ابو حيفة
بهر بودند التقويم تمام وتكريم مدام بانتساخ كالمجموع
فرموده اند و متابعان شرايشان وقت فرموده اصف ند طبيب
صورت در اطراف واكتشاف منتشر كشت الخلق لا يستوي
بين و ملوك وامراء و وزراء از كبا و صفار با بقره الكره
العظام خواص و عوام نيز با نساخ اين مجموع مشفوا
و دايمي را با دايمه كبر كبريم صالحه هوالديه منتشر كردانيل
با اين خبر با يني يعني خان كبر كبريم مؤيد مطرف منصور
ملازم غازي عن الخف والدين الكرم و ملكرم اعظم معظ
ظله و ملكه حمله فراوان و ملاح بي بايان
الناس مهامل است هم بددين عباد
دا داغي از ايشان استغفار فرودند و اعزاز
وقوا طبع باهذه سبائيسان اظهار كرد مع ذلك تخرج
ميكردند داغي را خبر استغفار داغي نيودي درميان
ملكه مليل و عهد ي بعيد است انتشارت محذوم قديم و

فاما تقويم
المشركين فامرة العجزة والمتمردين قاطع الطقات اختيار الاسلام
فتحا لانام طهر الخلق فانه ناسرا من والواقفة اصلا را جيلان وند
عن اولاد والدين الخ قاطع اعظم معظم بهر امتحان ادم الله حيو
از اخف جلال وشف كمال بازع و طالع باد واركسوف تقيير جبر
باز واز خسوف تبديل هدا امجاي بانواع الكرم و موثيق با جناس
ف مصدر با صانف استكرام و ملوك ياقوت كالزالال الطهار
وان ان العطشان
در شمن و ياقوت بصير
مؤن الطواف و مهرو
بحاي هر مقام در من
يعن المعاني قسيم
قلايم واصل و

اختيار

که مشغول شدن بکسب افضل است در روز عید
برای نماز نفل و روزه نفل نزدیک امام شافعی فارغ
برای نماز نفل و روزه نفل اوی است از نکاح مگر آنکه میل
باشد بزین آن زمان نزدیک او سن است و نزدیک ما سن است
اگر توفان نباشد بیضا بر فرمود علیه م هر که بر دین مشغول
و بر دین مهتر داد و مهر سلیمان و مهر ابراهیم صلوات
علیهم باید که اوزن بخورند که بیضا بر فرمود علیه م هر که از سن
من و روی بگردند او از من نباشد پس چون نکاح سنه باشد مشغول
شده با آن افضل باشد از فارغ بودن برای نماز نفل و روزه
نفل زیرا که مشغول شدن بنسبه اوی است از نفل و روزه
نفل است که در حد آید که در حد آید

نکاح
از سنه
مهر
پس

فاما باید که هر دو کوه عاقله و بالغ و مسلمان باشند اگر چه فاسق
باشند یا حد فدی ایشان ترا زده باشند و یا کفر باشند در کانی
میگوید نکاح بی گواه روا نیست در مذنب و در مذنب
امام مالک بی گواه رواست فاما نزدیک و باید که خلق را علم
باشند بنکاح پس اگر حضور گوید کان و یاد یو لکان نکاح
کنند نزدیک امام مالک روا باشد و نزدیک ما روا نباشد زیرا
کوی گوید کان و دیو لکان روا نیست مردی زنی را نکاح کرد
و دو بسر خود را گواه گرفت نکاح روا باشد خواه این هر
بسر ازین زن باشند خواه از زنی دیگر خواه هر دو بسر زن
شند خواه یکی ازین زن باشند و یکی ازین زن دیگر فاما
گر یکی ازین دیگر از شوهر و نشوهر بعد نکاح مکرر نشود
کواهی بسیار قاضی نشود اگر بسران ازین مرد و ازین زن
باشند و اگر بسران از زنی دیگر باشند و مرد مکرر نکاح است
وزن دعوی نکاح میکند کواهی بسیار پیشین و نکاح ثابت
نشود و اگر زنا مکررست و مرد دعوی میکند کواهی پسوان
نکد زیرا که کواهی در نفع بد نشنوند و بر مضرت بد
باشند چنانچه اگر مردی بر کسی دعوی مال میکند و پسوان
خود گواه می آرد نشنوند زیرا که نفع بد است اگر بر بد
مکواهی بسیار

کسی دعوی مال میکند و پسران همان مرد گواه می آرند بشنو
 زیرا که محضت بد راست اگر این هر دو پسر گواهند و هر دو
 پس آن زن انداز شوهری دیگری زن منکر نکاح است
 و مرد دعوی میکند گواهی بشنوند **در کفر و کفانی** میگوید اگر
 مسلمانی کتابی را نکاح کند یعنی مسلمانی زنی یهودی و یا نصاری
 را نکاح کند و دو گواه هم کتابی باشند روا باشند بدرد ختر
 غیر بالفه مردی را وکیل کرد تا دختر او بفلان بد هد آن وکیل
 بحضور بد و یک گواه دیگر دختر او بفلان داد و فلان قبول کرد
 روا باشد زیرا که چون بد را حاضرست گواهی خود دختر خود را
 بفلان داد وکیل گواه دوم باشند پس نکاح روا باشند و اگر
 حاضر نباشند این نکاح روا نیست مگر آنکه گواه دو باشند
 و بعد به میگوید همین حکم باشد اگر دختری بالفه بد رخود
 را وکیل کرد تا او دختر بفلان بد هد بد آن دختر را بگوئی یک نفر
فصلان اگر آن دختر بالفه حاضر باشد این نکاح رواست گواهی
 دختر یا خود بفلان داد پس بد رخا و گواه دوم و اگر دختر
 حاضر نباشد این نکاح روا نیست زیرا که گواه دوم حاضر نبود
 در فتاوی سراجی مذکور است مردی زنی را بحضور دو گواه نکاح
 کرد اما ایجاب قبول یک گواه تنهید و دومی تنهید پس باز ایشان

و اگر مرد
 شوهر نکاح
 دعوی نکاح
 می کند گواهی
 نشنودند

کدام
 کرد

بهد از بالغ شدن آن دختر آن مرد بان دختر نزدیکی کند محرم شد اما اگر زنی خواست و بان زن دخول نکرده بود که آن زن را طلاق
باشد اگر زن نکند او را شکسار کنند **اگر مردی** زنی دیوانه خواست با دختر آن زن نکاح روا باشد و حرامست زن بد ریختی مانند
بود و بان زن نزدیکی کرد آن نزدیکی مقبر نیست و احصان در لفظ مرد بد ریختی بان زن دخول نکرده باشد و همین حکم زن چده است
در آمدن در حصار است در هر که این شش شرط موجود شود او **مست** زن پس و زن پس پس تا فرزند پس بان زن دخول
محرم گویند زیرا که کوی او در آمده است از زنا در حصار پس اگر کرده است بان و حرامست مادر رضایی یعنی دایه که شیر او خورده
وجود این شش شرط که خدای تعالی او را بهی کامل داده است شد و خواهر رضایی خواجه مادر و خواهر و عم و خاله حقیقی
پس با وجود نفمت کامل چون زنا کند او را شکسار کنند زیرا که حرامست همچنان در شیر مادر رضایی و خواهر و عم رضایی و خا
نهمی است نزدیک نواز هم نصیتهاء و حریمه نفمت است و هر
عقل و بلوغ و نکاح کردن زنی هم جز او دخول با و نفمت است
در بیان زانی که بر مرد حرام اند در فتاوی
ملاک و است و اینست آدمی را نکاح با پری و یا آدمی ای در
و کافی آورده است بر مرد حرام است خواستن مادر و جده
و بد ری تا آنجا که باشد و دختر آنجا که باشد و حرامست خواست
بر و خواهر و خواهر هم طریق است یکی حقیقی دوم بد ری سوم
مادری حرامست دختر خواهر حقیقی و بد ری و ما ذری و عم
حقیقی و بد ری و ما ذری و خاله حقیقی و بد ری و حرامست مادر
یعنی خشو خواه با زن دخول کرده باشد خواه نکره باشد بجز در
ان زن را خواهر مادر آن زن حرام شود و حرامست دختر
یعنی خشو خواه با زن دخول کرده باشد یعنی با زن دخول نکرده

نعمت

آن شیر

لا موی

مردی دو کتیزک در ملک دارد و هر دو کتیزک خواهد بود او را
که با هر دو نزدیکی کند و اگر بایکی نزدیکی کرد با دوی در میان
تا فرج اول بر خورد حرام نکند بیهی تا آن زمان که اول را فرج دارد و شوهری دیگری کند و اگر آن خبر کنند عاقل نباشد
و با کسی صله ندهد و با کسی نکند و با آزاد نکند و با بیگانه نکند و شوهر آن زن که در آن نامه شوهر طلاق نباشد
بنکاح ندهد او را با خواهد و نزدیکی روا نباشد و اگر با هر دو در غالب کما زن بر است که این مرد راست میگوید و این
نزدیکی کرده کار نشود و نباشد که بار دوم بایکی ازین دو زن باشد نیز شاید که این زن عده بدارد و
کند تا آن زمان که فرج یکی بر خورد حرام نکند اگر یکی در میان دوم
شوهر داده بود و اطلاق کفایت عده کند نسبت با این
دار و نباشد که بایکی ازین دو نزدیکی کند تا آن زمان که در
یکی ازین دو بر خورد با حرام نکند و همچنین حکم است اگر یکی از
دو مزین بختیست بود باز شد و یا فرد خسته بود بسبب عیبی
بروی رد کردند مردی کتیزک در ملک خود دارد و خواهد
ان کتیزک را نکاح کند و این نکاح رواست فاما او را و این
نزدیکی با آن زن نه با آن کتیزک که خواهد این زن است
انگ این کتیزک را بفرود نهد و با کسی و با نکاح دهد آن زمان
با این عورت روا باشد فلان مرد با کتیزک نزدیکی اصل
است و خواهد آن کتیزک نکاح کند نزدیکی با آن خواهد کتیزک
نکاح کرده است و با باشد و چون با آن نزدیکی کند با آن کتیزک
نزدیکی روا نباشد تا آن زمان که آن عورت در نکاح او است

عاقبت

عاقبت
مردی دو کتیزک در ملک دارد و هر دو کتیزک خواهد بود او را
که با هر دو نزدیکی کند و اگر بایکی نزدیکی کرد با دوی در میان
تا فرج اول بر خورد حرام نکند بیهی تا آن زمان که اول را فرج دارد و شوهری دیگری کند و اگر آن خبر کنند عاقل نباشد
و با کسی صله ندهد و با کسی نکند و با آزاد نکند و با بیگانه نکند و شوهر آن زن که در آن نامه شوهر طلاق نباشد
بنکاح ندهد او را با خواهد و نزدیکی روا نباشد و اگر با هر دو در غالب کما زن بر است که این مرد راست میگوید و این
نزدیکی کرده کار نشود و نباشد که بار دوم بایکی ازین دو زن باشد نیز شاید که این زن عده بدارد و
کند تا آن زمان که فرج یکی بر خورد حرام نکند اگر یکی در میان دوم
شوهر داده بود و اطلاق کفایت عده کند نسبت با این
دار و نباشد که بایکی ازین دو نزدیکی کند تا آن زمان که در
یکی ازین دو بر خورد با حرام نکند و همچنین حکم است اگر یکی از
دو مزین بختیست بود باز شد و یا فرد خسته بود بسبب عیبی
بروی رد کردند مردی کتیزک در ملک خود دارد و خواهد
ان کتیزک را نکاح کند و این نکاح رواست فاما او را و این
نزدیکی با آن زن نه با آن کتیزک که خواهد این زن است
انگ این کتیزک را بفرود نهد و با کسی و با نکاح دهد آن زمان
با این عورت روا باشد فلان مرد با کتیزک نزدیکی اصل
است و خواهد آن کتیزک نکاح کند نزدیکی با آن خواهد کتیزک
نکاح کرده است و با باشد و چون با آن نزدیکی کند با آن کتیزک
نزدیکی روا نباشد تا آن زمان که آن عورت در نکاح او است

بر مضمون که تمام مهر لازم آید زیرا که میگوید که من این زن را نکاح
کردم و نزدیکی کردم بر هشتم که نیمی مهر لازم شد زیرا که میگوید
که این زن مستی است از نزدیکی من این زن را طلاق گفتم برهم
و طلاق افتاد زیرا که گفته بود اگر آن مرد زنا کند زن او طلاق
بردهم یعنی نباید زیرا که میگوید من با این زن زنا نکردم **در حدیث**
آورده محض آنست که حراً باشد و عاقل و بالغ و مسلم و زنی
را نکاح صحیح کرده باشد یعنی فراهم آمده باشد و زن و مرد
در حال دخول محض باشند اینچنین اگر کسی زنا کند و نابره ثابت
شود او را سنگسار کنند **در نکاح** آورده است ذمی عورت
ذمی که خواسته بود و با آن عورت دخول کرده بود پس بعد
اوردند این مرد محض نباشد تا آن زمان که بعد اسلام باز در
دخول نکند چون بعد اسلام باز در دخول کند اگر زنا کند سنگسار
کنند و ذمی حکم است اگر مسلم نصرانیة و یا یهودیة نکاح کرد
بود و یا نصرانیة و یا یهودیة دخول کرده بود محض نباشد و
در زنا سنگسار و اگر مسلم آنکه این نصرانیة و یهودیة نیز است
و بعد اسلام آن مرد با آن زن دخول کند از زمان محض باشد اگر
کینکه مردی خواسته بود و با آن کینکه دخول کرده بود محض
مگر آنکه آن کینکه آزاد شود و آن حراً بعد از آزادی بان کینکه
کنده آن زمان محض باشد در زنا اینچنین کس را سنگسار کنند

ط
مست

عورتی شهوة بگیرد و با سایید و یا نظر بشهوة بفرج در وی عورت
کند و آن وقتی ممکن باشد که عورت تکیه کرده نشسته باشد و رانها
بر داشته مادر و دختر آن عورت بر آن مرد حرام نشود و شهوة
وقتی حقیق شود که نفس او بسته و اگر ابتداء باید که بودن است **باشد**
نفس زیادن شود در هلاکة میگوید که فتوی برین قول است **در کافی**
میگوید بعضی گفته اند همین که بدل شهوة باشد کافی است این صورت
است اگر بسودن انزال نشود و اگر بسودن انزال نشود آن زمان
مادر و دختر آن عورت برین مرد حرام نشود و همین حکم است
اگر با عورتی لواطت کرد اگر انزال نشود مادر و دختر آن عورت
برین مرد حرام نشود و اگر انزال نکرد مادر و دختر آن عورت
برین مرد حرام نشود **در فتاوی** سراجی آورده است مردی عورتی
را بشهوة ببود مادر و دختر آن عورت بر وی حرام نشود اگر چه
نفس او در سودن نه است بعضی گفته اند اگر جوانست تا آن زمان
که نفس او نه ایستد مادر و دختر آن عورت حرام نیست و اگر پس
شهوة بدل کافی است اگر نظر بشهوة بفرج در وی عورت کند
مادر و دختر آن عورت حرام نشود و اگر نظر بشهوة ششگاه عورتی
کند و با بر اندام دیگر حرمت ثابت شود و اگر با عورتی لواطت کند حر
مت
ثابت نشود اگر عورتی عورتی بشهوة بتیاید حرمت ثابت نشود
اگر لواطت دختر خوردی که مرد در آن رغبت نباشد بشهوة

گناید حرمت ثابت نشود و عورتی نفس کودکی که نزدیکه نتواند
کرد در فوج خود را آورد این را اعتبار نیست فاما آن عورت
بزه کار کرد در شاهها آورده است و شمس الایمه او زنجیر
فتوی داد که چون با عورتی کسی لواط کند و خنزیر و مادر آن
عورت بران مرد حرام شود خواه انزال کرده باشد خواه نه
در فتاوی خانی و در نظری آورده است مردی عورت را بحد شهوة
رسیده است ^{بند} یا نجامد شهوة بسود اگر جامه در دست باشد
که گرمی اندام و نرمی اندام با آن جامه در دست این مرد نرسیده
مادر و دختر آن عورت برین مرد حرام نشود و اگر جامه نرم باشد
که گرمی و نرمی اندام با آن جامه در دست این مردی رسد مادر و
دختر آن عورت برین ^{مرد} حرام شود و همچنین حکم است اگر زنی مردی
را بشهوة با جامه **بسیار** **در فتاوی خانی** آورده است مردی
با کسی لواط کرد مادر و دختر عقیول بر فاعل حرام نشود
و همچنین حکم است اگر با عورتی لواط کرد مادر و دختر آن عورت
بران مرد حرام نشود در نظری ^{بند} و یکوید اگر موی عورت را بشهوة
بسیار اگر موی سوده باشد که متصل سر نیست حرمت نشود
اگر موی سوده باشد که متصل سر نیست حرمت ثابت نشود و فاما
در سراجی که مطلق میگوید که حرمت ثابت نشود در فتاوی خانی
آورده است مردی یا دختر که خردی که در حد شهوة رسیده

نظری
مرد

نزدیکی کرد مادر و دختر برین مرد حرام نشود و نزدیک امام
اعظم و امام محمد خواه آن دختر کینزک باشد خواه نباشد و
نزدیک امام ابو یوسف مادر و دختر که برین مرد حرام نشود
و علما در حد شهوة اختلاف کردند **بعرض** گفته اند چون
دختر که سه ساله شود بحد شهوة رسیده و جوره ^{باشد} دختر که
بچ سه ساله شود بحد شهوة نرسیده باشد فاما دختر که
سه ساله و هفت ساله و هشت ساله اگر فریه باشد بحد شهوة
رسیده باشد و اگر فریه نباشد پس دوازده سال بحد شهوة
دست و آیت کرده شده است از امام ابو یوسف اگر دختر
بچ سه ساله است مزاور رعیت باشد بحد شهوة رسیده باشد
و آیت میکند امام ابو یوسف و امام اعظم که برای حد شهوة
سال اعتبار ندارد یعنی معاينة باید کرد اگر خود باشد و مرد
با دروئی رعیت بود حد شهوة رسیده باشد **در این است**
اگر مردی با دختری نزدیک کرد و هر دو راه او یکی شد ما
ان دختر که حرام نشود زیرا که اگر حد شهوة رسیده بود
در نزدیک هر دو راه او یکی شدی و اگر نزدیک کرد و هر دو راه
او یکی شد مادر دختر بران مرد حرام شود و امام ابو یوسف
در فتاوی خود آورده است مردی با دختری بچ سه ساله لواط
کرد و معلوم می شود که آن دختر که بچ سه ساله حد شهوة ^{لواط}

دیگر

رسیده بود بانه مادر آن دختر که بران مرد حرام نشود در بیان
فقیه ابواللیث میگوید که دختر که نه سال حد شهوة رسیده
باشند و فتوی برین قول است مردی زن خود را سه طلاق گفته
است آن زن شوهر دوم برای حل آن کرده شود هر دو هم چون
با این زن نزدیکی کرده و راه این زن یکی شد این زن بر شوهر
اول حلال نشود مردی خشوع خود را بوسه داد بران مرد زن
حرام نشود مگر آنکه تحقیق شود که بوسه بی شهوة داده بود
وگرنه نام خشوع است کبر و بسایند زن حرام نشود تا آن زمان
که تحقیق شود که شهوة شده وگنایه گرفتن بمنزله بوسه است
و این روایت در **در بیان** آورده است شهوة بی استین نفس تحقیق
نشود اگر پیش از آن خاسته باشد و اگر پیش از آن نفس خاسته آن زمان
حرام است تا باین روزم
اگر بدل شهوة بود و اگر بسودن و دست گرفتن شهوة زیاده
شود و نفس بیشتر خیزد حرمت ثابت **علماء** گفته اند شهوة
آنست که میل دل برای نزدیکی شود و اگر مردی عورتی را بر همه
بیند دختر آن عورت و مادر آن عورت بر او حرام نشود و
فتوی برین قول است اگر چه شهوة دیده باشد مگر آنکه دعوی
فریح بیند آن زمان حرمت تابعی شود و آن وقتی ممکن باشد
که عورت را برهنه کنند یا بشک یا کیمه و راهها برداشته مردی در
شستن آن عورتی دیده حرمت ثابت نشود و در **تالیف** خانی میگوید

حرمت ثابت نشود
نظ
شود

مردی از پسرده باریک دیا از ششم صاف فرج درون عورت شهوة
دید مادر و دختر آن عورت برین مرد حرام نشود فاما اگر مردی
آنست دید در آن آئینه نظر و بفرج درونی شهوة افتاد مادر **عورت**
و دختر آن عورت برین مرد حرام نشود زیرا که درون فرج
ندیده بلکه عکس درون فرج دیده است و همین حکم است اگر
نظر بفرج درونی عورت شهوة در آب افتاد حرمت ثابت
نشود زیرا که این عکس است فاما اگر عورتی درون آب صاف
بود مردی فرج درونی آن عورت هم در آن آب شهوة دید حرمت
ثابت نشود **در تالیف** ظهیری وقتاری خانی آورده است زن مردی
با دختر خود یکجا خفته بود و آن دختر در حد شهوة رسیده بود
آن مرد دست بزنی خود را داشت این مرد شهوة بران نام
دختر افتاد برین مرد حرام نشود قابل نیست که باز برین مرد
زن حلال نشود زیرا که چون بدست خود دختر شهوة گرفت
آن خشوع شد و خشوع بیوست حرام باشد این زن حلاله هم حلال
نشود و همین حکم است اگر دست خشوع شهوة گرفته باشد
حرام نشود باز حلال نشود زیرا که چون دست خشوع گرفته زن خشوع
باشد و دختر را بنامند اگر با مادر او نزدیکی کرده باشد و اگر
گوید که مر شهوة نبود سخن او بشنود و لا حکم فی آنست نشود
بهنی زن او حرام نشود مردی در فرجی دختر خود دید و آرزوی

بسیار

شهوة

حرمت

کرد اگر مرا کینزک اینچنین باشد با و نزدیکی کنم و او را شهوة نشد
اگر شهوة او بوج دختر بوده باشد زن حرام شهرد و اگر
شهوة او بران کینزک بوده باشد که آرزو کرده بود زن اول حرام
نشوند دخترش ساله برهنه خفته بود در خواب ترسید
بدرکت بد را آمد و بد را نظر شهوة درون فرج دختر افتاد کلام
امام ابو بکر محمد فضیل میگوید می ترسم که زن آن مرد بران حرام
شود فاما اگر دختر که نه ساله باشد آن زمان زن آن مرد حرام
نشود **دوم** طهری آورده است مردی زنی را نکاح کرد برین
بگفت چون خواست که او را نزدیکی کند بگو نبود مرد گفت بانگه فرام
آمده بود آن زن گفت بد رفتاگر شهوة این زن راست دانند این
زن برین مرد حرام نشود و مهر بر مرد لازم نشود و اگر مرد این
سخن راست نماند زن بر مرد حرام نشود **دوم** در قماوی
طهری آورده است و در خانی میگوید مردی دست زن سر خود
و یا اندام دیگران زن سر خود شهوة گرفت پس بران سر مرد
حرام شود و اگر پس دست خسر خود و یا اندام دیگران زن خسر
شهوة بگیرد هم آن زن بران شتر خود حرام شود و اگر
خسر را نظر شهوة درون فرج بفرستد یا سر او را نظر شهوة
بر نفس خسرانند زن بر سر شوهر خود حرام نشود و اگر دست
سر شهوة بر مادرا افتاد مادربند را و حرام نشود و همین حکم

سود

برگشت

اگر دختر پنج ساله
باشد از زن حرام
نشود

سنت

شهر

اگر پس را نظر شهوة بفرنج مادردر وی افتد مادربند را و حرام
شود و مایند ریز همین حکم دارد **دوم** خانی آورده است
مردی در پنج زن نکاح کرده است اگر هر پنج زن در یک نکاح کرده
نکاح هر پنج روایت و اگر هر پنج در یکان یکان نکاح خواست
نکاح پنجم روایت و نکاح چهارم رواست و اگر بنده سه زن
نکاح کرده است اگر یکبارگی خواسته باشد نکاح هر سه روایت
و اگر یکان یکان کرده است نکاح دور و باشد و نکاح سیوم روا
باشد **سوم** مردی با مایند رخورد نزدیکی کرد آن مایند بر بند
او حرام نشود و مقام مهر بر بند لازم نشود اگر بند نزدیکی با آن
زن کرده باشد و اگر پس گوید من می داشتم که مایند برهن حرام است
و من عمل نزدیکی کردم تا بر بند حرام شود پس را حد بزند و
که مایند را داده از سر طلب کند و اگر پس بگوید است که مایند حرام
است یا نزدیکی بر مایند و بپوشیدم کرد جناح اگر مید است که مکرر زد
او است آن زمان او را نزد نکاح **فاما** مایند بر سر مرد حرام نشود
و مهر بر بند لازم آید و بند را نپسرت طلب نشود و اگر بر مردی
مایند را بوسه شهوة داد مایند بر بند حرام نشود و مقام
مهر بر بند لازم آید اگر بند نزدیکی کرده باشد و اگر پس گوید عمل
بوسه دارم تا نکاح مایند باطل نشود بند مهری که مایند را داد
است از سر بستاند و اگر بوسه عمل انداده باشد آن زمان بند را ز سر

نتواند سنگ حلال نیست مردی را نکاح کرده و اگر نکاح کرده باشد
 پیش از حلاله روانی باشد و اگر مردی کنیز کند دیگر نکاح کرده باشد
 و آن کنیز را داد و طلائی گوید نکاح آن کنیز نیز پیش از حلاله روا
 نباشد و اگر آن کنیز را بعد از داد و طلائی خرید آن کنیز ملک شوهر
 شود و نکاح باطل کردد فاما بی حلاله نزدیکی با آن کنیز روا نباشد
در هفت اگر زنی که هفتاد روز زنی بر مرد حرام است
 یکی مادر دوم جد و مازری سیوم بدری چهارم عمه حقیقی پنجم
 عمه مازری ششم عمه بدری هفتم خاله حقیقی هشتم خاله مازری
 نهم خاله بدری دهم خواهر یا مادر دهم دختر خواهر و مادر دهم
 دختر برادر و سیزدهم دختر چهاردهم دختر دوازدهم
 دختر پسر و این زنان حرام اند این حرمت نسبی گویند **شازدهم**
 زن بدری یعنی مائیک هفدهم زن جد بدری هجدهم زن جد
 مادری نوزدهم زن پسر بیستم زن نسیه بیست یکم نسبه دختر بیست
 دو دختر زنی که او را نزدیکی کرده باشد بیست سیوم مادر زنی که
 خشو بیست چهارم دختر پسر زنی که با آن زن نزدیکی کرده باشد
 بیست پنجم جد بدری زنی که با آن زن نزدیکی کرده باشد بیست
 ششم جد مادری زنی که با آن زن نزدیکی کرده باشد بیست
 هفتم دختر زاده زنی که با آن زنی نزدیکی کرده باشد این دوازده
 زن که بعد از آنکه حرمت صریح و حرمت صحاحی گویند

در چهارم دیگر

پنجاهم

بنا بر بیست هفتم زن حرام همین بیست هفت زن دیگر سبب خوردن
 شیر حرام اند بنا بر دایه و خواهر دایه این بیست هفت که حرمت
 ایشان سبب شیر این حرمت و حرمت رضایی گویند بیست هفتی
 و بیست و هفت بنجاه چهار باشد بنجاه پنجم مجوس و سیه و نصرانی
 و یهودیه نباشد بنجاه ششم حربیت که نصرانی و یهودیه نباشد
 بنجاه هفتم مرتد بنجاه هشتم زنی که با او پدر زن گرفته باشد بنجاه
 نهم زنی که با او جد بدری زن گرفته باشد نهم زنی که با او جد
 مادری زن گرفته باشد نهم زنی که با او پسر زن گرفته باشد
 نهم دوم زنی که با او نسیه سببی زن گرفته باشد نهم سیوم
 زنی که با او نسیه دختر زن گرفته باشد نهم چهارم دختر زنی
 که با او نزدیکی کرده باشد نهم پنجم دختر زنی که با او نزدیکی
 کرده باشد نهم ششم دختر زنی که با او نزدیکی کرده باشد
 نهم هفتم مادر زنی که با او نزدیکی کرده باشد نهم هشتم جد
 مادری زنی که با او نزدیکی کرده باشد نهم نهم جد بدری
 زنی که با او نزدیکی کرده باشد نهم دهم دختر زنی که با او نزدیکی
 کرده باشد نهم یازدهم دختر زنی که با او نزدیکی کرده باشد نهم
 بیستم دختر زنی که با او نزدیکی کرده باشد نهم سیوم مادر زنی که
 خشو بیست چهارم دختر پسر زنی که با آن زن نزدیکی کرده باشد
 بیست پنجم جد بدری زنی که با آن زن نزدیکی کرده باشد بیست
 ششم جد مادری زنی که با آن زن نزدیکی کرده باشد بیست
 هفتم دختر زاده زنی که با آن زنی نزدیکی کرده باشد این دوازده
 زن که بعد از آنکه حرمت صریح و حرمت صحاحی گویند

بسیار

کند تا آن زمان که عده تکه در وجهین حکم است اگر مردی چهار زن
داشت یکی را طلاق گفت و عده از آن چهارم تکه نشد او زنی دیگر
میکنند و او نباشند در هدایه و کافی آورده است و اینست خوانند کار
و نکاح کنیز که خود زیرا که ملک خوانند کار است و نکاح حاجت نیست
فاما در بیابان ملک و راست و اینست خوانند کار و کنیز خود نکاح
یہی اگر کنیز خود را نکاح کند مهر لازم آید شود و اگر طلاق کرد
طلاق نیفتد و بعد نکاح تواند فروخت فاما برای احتیاط کنیز که
خود را نکاح کند و او باشد امام سید در حقه علیہ کنیز که خود را
نکاح کردی و کفیه تحمل ازاد بوده باشد پس احتیاط است که کنیز
خود را نکاح کند در سراجی آورده است او جای درین زمان است
که کنیز خود را نکاح کند بعد از آن نزدیکی با آن کنیز کند زیرا
احتمال دارد که آن را باشد **در هدیه** و کافی آورده است و او
مردی که نفس خود را بفلام خود زنی دهد و او نیست
و نکاح مجوسیه و نکاح بت پرست و نکاح کافر مسلم را و اینست
مگر اگر کتابیه باشد آن زمان مسلم را و او باشد در طهارت
آورده است یهودی و نصرانی را اهل کتابی گویند در تهی
میگوید مردی با کنیز خود فراهم آمد و پیش از عده کنیز را
نکاح داد و راست و پیش از استبراء شوهر را و او باشد نزدیکی
با آن کنیز کند فاما فتوی است که شوهر را پیش از استبراء

کنیز که چون

و او را که کشف دستوفی آورده است که مردی عودتی را نکاح
کرد بعد از آن خواهرش را نکاح کرد این نکاح خواهر دوم و او
نیست فاما نکاح خواهر اول و راست و اگر هر دو خواهر در یک
نکاح بخوانند نکاح هر دو و او نباشند **در هدیه** و کافی میگوید
و خواهر در دو نکاح خواست فاما او را یاد مانده است که اول
نکاح خواهر را نکاح کرده است قاضی مسلمانا واجب است تا هر
دو از وی عداوت نکند و بیعی مهرازان هر یک را ازین خبر دهد
و بعد از آن اگر زنی یکی با هیچ کدام نگردد باشد و اینست جمع کردن
نکاح میان عودت و عده آن عودت و خاله آن عودت و برادرزاده
آن عودت و خواهر زاده آن عودت یعنی چون عودتی را نکاح کرد
آن زن که آن عودت در نکاح اوست عده آن عودت و خاله آن
عودت و برادرزاده او و خواهر زاده او نتواند خواست اگر نکند
عده آن عودت و خاله او و برادرزاده او و او نباشد مگر
آن عودت و طلاق گوید و عداوت بگذرد آن زمان تواند که ایشان را
جمع کند و اینست در نکاح میان دو عودت که هر کدام که میان
یک مرد تصور کنند نکاح میان آن مرد و این زن و او نباشد چنان
که خواهر زنی را نکاح کرد که میان این دو خواهر یکی را مرد تصور
نکند میان این دو و او نباشد از جهت آنکه خواهر خواستنی و اینست
و او نباشد جمع در نکاح میان دو خواهر همچنین و اینست جمع

کند

در هر چه آورده است حرار و او باشد که چهار زن را نکاح کند
خواه هر چهار حر باشد خواه کینزک و روانیت پیش از چهار
زن فاما بنده را دو زن رواست پیش از دو زن روانیت و نزدیک
امام مالک بنده را نیز چهار زن رواست نکاح کینزک حامله از
صاحب روانیت مردی ام ولد خود را حاله که از وی حمل دارد
دیگر بر نکاح میبدهد و او باشد و ام ولد آن کینزک را گویند که از
خواندکار فرزندان زاره باشد در ساجی میگوید بنده را رواست
که پیش از دو زن نکاح کند اگر چه خواندکار را اجازت کرده باشد **در هر چه**
و در مدار و در حسامی و اینست اگر چه خواندکار را اجازت کند مکاتب
و نیز سیرت رواست **در کانی** آورده است نکاح بنده یا د
خواندکار و او باشد مگر بقول امام مالک اگر ضعیفی باشد و فاضلی
بر قول امام مالک حکم کند و او باشد در کانی آورده است مردی
دو عورت بیک نکاح خواست و یکی میان این دو عورت او را
بینتا از آنکه شوهر دارد یا در عده بود و یا خورهر این مرد بود
درین صورت نکاح او بلیک زن حلال بوده است و او باشد و تمام
او را باشد و این قول امام اعظم است و نزدیک امام ابو یوسف
و امام محمد تمام مهر را قسمت کنند و مهر بھود و بھرج حص
آن زن که حلال نیست از مهر مرد ساقط شود **در هر چه کانی**
و کانی آورده است مردی عورتی را بکواجی دو نفر نکاح کرد فاما

در اصول و کبار آورده است
که بنده را سیرت رواست

نکاح نکاح کردم تا یکسال این نکاح رواست نزدیک امام اعظم
و امام ابو یوسف و امام محمد و نزدیک زفر این نکاح رواست
و شرط یکسال رواست و این زن بیوستم زن او باشد عورتی بر
مردی دعوی دروغ کرد که این مرد شوهر منست و کواهان کند
گاهی حکم شوهری او کرد و این عورت را زن او کرد ایند و این مرد
خفیف میبندد که این عورت نکاح نکرده است این عورت ازین مرد
نزدیک طلب کند این مرد را رواست که نزدیک کند زیرا که چون فاضلی
حکم شوهری این زن کرده باشد کوی که میان ایشان نکاح شد
و این قول امام اعظم است و قول اول از امام ابو یوسف همین
است و قول دوم امام ابو یوسف که حر است و قول امام شافعی
است که مرد را نزدیک با این عورت شاید زیرا که او خفیف میبندد
که این را نکاح نکرده است و الله اعلم **در بیان وی دوم**
در نکاح جناح بنده مرد ختر را در کانی آورده است که وی در نکاح
بر و نفع است یکی وی نزدیک است دوم وی در است با وجودی
نزدیک وی دور را روانیت که گوید که نکاح کند اولی وی نزدیک
تر است پس سیرت تا آنجا که باشد و بعد پس وی بدست و بعد
بدر وی جداست یعنی بدست را آنجا که باشد و بعد جدا وی برادر
حقیقی بعد برادر حقیقی وی برادر بدست است و بعد برادر بدست
وی برادر وی حقیقی است و بعد از بیس برادر حقیقی برادر بدست

محمد امام

است

د بعد پس برادر بدري ولي عم حقيقي وعم او در را گویند و بعد
عم حقيقي عم پدر است بعد عم بدري بر عم حقيقي است و بعد
بسر عم بدري ولي ازا کند ه است يعني خواند کار که ان ازا
کرده است فاسف دار و باشند که نکاح خردک خود کند **در**
و کفر آورده است اگر انا ایشان که کفیم کسی نباشد انما در
ولایت مادر باشد و اگر مادر نباشد ولایت خواهر حقيقي باشد
و اگر خواهر حقيقي نباشد ولایت خواهر بدري باشد ان زمان
ولي برادر مادري باشد و اگر برادر مادري نباشد آن زمان خردک
ماذري ولي باشد و اگر برادري و خواهر مادري نباشد آن زمان ولي
فرزند برادر مادري و یا فرزند خواهر ماذري باشد اگر فرزند
برادر مادري و فرزند خواهر ماذري نباشد آن زمان ولي عم باشد
و اگر عم نباشد آن زمان ولي خاله باشد و خال برادر مادري
و اگر خال نباشد آن زمان ولي عمخاله باشد و اگر ولي خاله نباشد
آن زمان ولي دختر عم باشد و این قول امام اعظم است و نزدیک
امام محمد مادر را و قریباً آن مادر را ولایت نیست چون بدري
و آنکه بدیشان مانده نباشد آن زمان ولي قاضی است و اگر کوردک
نه ولي از جانب بدري باشد و نه از جانب مادري آن زمان ولي او
باشد يعني پادشاه و یا قاضی باشد و اگر ولي که نزدیک است مقدار
مدت سفارست ولي دور را و باشند که نکاح خردک کند **در**

حقيقي بر عم بدري است
بسر بر عم

۷ آن زمان
و اگر خواهر بدري
نباشد

و کافی میگوید اگر ولي نزدیک آن مقدار که کاروان در آمدن و رفتن
یک سال شود آن زمان ولي دور را و باشند که نکاح خردک کند و بعضی
گفته اند اگر ولي دور منتظر آمدن ولي نزدیک نباشد آن زمان مرد
مردی که نکاح میکند هم جنس این عورت است آن زمان ولي دور
نکاح خردک تواند کرد در کافی میگوید فتوی است اگر ولي نزدیک
بشمار روز باشد ولي دور را و باشند که نکاح خردک کند
در میگوید عورتی دیوانه است هم سردارد و هم پدر ولي
برای نکاح آن عورت سرا و باشند نه پدر و این قول امام اعظم است
و امام ابو یوسف و نزدیک امام محمد ولي او بد راست نه بشرد و هدا
و کافی آورده است عورتی خرد و عاقله و بالفه است اگر او نفس
خود کسی بزنی بدهد و باشند اگر چه ولي او حاضر باشد خواه
این عورت بگر باشد خواه باشد خواه با هم جنس خود نکاح کرده
خواه غیر هم جنس و این ظاهر ولایت است و این قول امام اعظم
و امام ابو یوسف است و نزدیک امام محمد نکاح این موقوف است
باجازت و نزدیک امام مالک و شافعی نکاح و اینست **در** میگوید
فتوی است اگر عورت غیر هم جنس خود را بغير ولي خواسته باشد
نکاح و اینست در هدایه و کافی و شافعیان میگوید و اینست پدر
و جد که جبر کند بر نکاح دختر بالغ خود را اگر چه بگردد و نزدیک
امام شافعی روا باشند که جبر نکاح کند اگر بگردد با هم جنس بالغ باشند

و کاتب
و بی

دختر عاقله و بالغه است فاما بکر است بد از او پرسیده که بگفتند
آن دختر سخن نگفت و یا خندید و یا با شد که بدگان دختر بگفتند
بدند زیرا که هر چه گاه سخن نگفت و یا خندید بدین راضیه باشد فاما
اگر بکر نیست رضا نباشد خواه با او اگر بیدخواه بی او از بعضی
گفته اند اگر خنده بر طرفی سخن است بی رضا نباشد و اگر بکر
بی او از رضا باشد فاما اگر با او زیاده است رضا نباشد و این
در صوفی است که اگر پرسیده وی نزدیک باشند و یا رسول وی
که تر بقلان بد هم وان دختر بالغ سخن نگفت و یا خندیده و
و یا کربیت فاما اگر غیر وی پرسید و یا وی پرسید که در دست
با وجود وی نزدیک و این دختر سخن نگوید و یا خندد و یا بگریزد
این چیزها دلیل رضا نباشد تا آن زمان که بگفتند قبول نکند و در
نگند و اگر بد در دختر بالغ که بکر است دختر را بی گفتی بکسی نکاح
بهد از آن دختر را خبر کردند ساکت شد و خندید یا که کوئی رضا
داد و اگر کربیت رضا نباشد بی نکاح و او نباشد **وکافی**
دختر بالغ و عاقله و نسیب است بد را و پرسیده که تر بگفتند
بد هم و او ساکت شد رضا نباشد تا آن زمان که بزبان نکوید که بد
و همی حکم است اگر بعد دادن بشوهر او را خبر نشود تا آن زمان
که بزبان نکوید و یا قبول نکند اعتبار نباشد و اگر فلهای کند که رضا
باشد آن منزله قبول زبانی باشد جناب اگر بعد از خبر مهر طلب

کوبه
وایم

دختر

و یا بفق طلب کند و یا بشوهر را تراهم آمدن خود دهد و نسیب
عربی را که بگوید با و نزدیک کرده باشد در هدایه و کافی مذکور است
جست و یا حیض دید و یا در آن محل جراحی داشت و بیانی شو
برماند در این چیزها بکار رفت او رفت او را حکم نیت بی سکوت
خنده رضا نباشد جناب از آن بکر **فاما** اگر بکری زنا کند و بکارت رفت
امام اعظم میگوید این نیز حکم بکر است و امام ابو یوسف و امام محمد و ا
و یا فانی میگوید این را حکم نسیب است بی خنده و سکوت رضا نباشد باید
و او را زنا نکرده و یا در کند و این حکم بکر است بکارت او بی نافرمانی
و او را زنا نکرده باشند از همان حکم نسیب است بی سکوت او رضا نباشد
و فانی قول است بکر بکارت او بکاح فاسد و یا نسیب را بیل
شود با اتفاق علماء سکوت او رضا نباشد **در حد** و نسیبها ن آورد
است مردی عورتی را میگیرد ترا چون خبر نکاح رسیده تر ساکت نشدی
بر کوفتی را خیم نشدی زنی میگوید مرا چون خبر شد من رد کردم و لغتم
من ترا خواهم قول زن نشنود و نکاح لازم نشود مگر بشوهر کرده آن
بر سکوت و یا برضا بگردد آن زمان نکاح ثابت نشود و اگر مرد را کوه
نباشد نکاح ثابت نشود و بر زن سوگند نیاید نزدیک امام اعظم و امام
ابو یوسف و امام محمد سوگند بر زن لازم نشود و نزدیک امام زحر
نکاح مرد نشنود و نکاح ثابت نشود مگر آنکه عورت کوه بگردد که بعد
نشود از خبر نکاح رد کرده است آن زمان نکاح ثابت نشود **در حد** و کافی

در هدایه تراخانی
آورده است عورتی نایبنا
و کنگ و کمرته او را نکاح
جهت تو کشند جامه را خود سوزند
و غیر عاقله و نسیب از عورت
دهد تا بوی کند اگر خنده و
رضا باشد و اگر کربیت کند
رضا نباشد

فاما اگر عورتی زنا
کرده باشد

عسر

و شاهان مذکور است نکاح خوردن و راست اگر وی نکاح کرد
 خورد اگر کینزک باشد و یا دختر بکر باشد و یا نسیب اگر خورد
 پند را بجد نکاح کرده باشد خودک بعد بالغ شدن نتواند کرد
 فسخ کند یعنی نتواند که در نکاح کند و اگر خوردن وی غیر بد
 نکاح کرده باشد بعد بالغ شدن خوردن را اگر خوشن آید نکاح
 دارد و اگر خوشن نآید فسخ کند حکام فاضلی و این قول امام اعظم و
 محمد ست و نزدیک امام ابو یوسف بعد بلوغ فسخ نتواند کرد
 اگر بد رجعت نکاح کرده باشد و بفسخ نکاح فرقت واقع شود
 فاما طلاق واقع نشود و اگر بالغ شدن دختر بکر را معلوم شد که
 وی غیر بد رجعت کرده است و دختر سالک شود کوی نکاح
 باشد بعد سکون نتواند که نکاح را فسخ کند و این صورتی است که دختر
 خورد بوده باشد و اگر خورد بکر باشد بعد بلوغ شدن تا آن زمان
 که زبان نکوی که من برین نکاح را ضعیف شدیم نتواند فسخ کردن و اگر بعد
 بالغ شدن برن مهر فرستد و یا بوس زن را بدهد کوی بزبان گفت
 پس نتواند فسخ کردن و اگر خوردن زن باشد پیش آن بالغ شدن شد
 با او فراهم آمده باشد بعد بالغ شدن تا آن زمان که بر زبان نکوی
 من را ضعیف شدیم نتواند فسخ کردن و اگر مهر قبول کند کوی بزبان را ضعیف
 شدیم پس فسخ نتواند کرد **در** ملک راست که بعد بالغ شدن دختر
 معلوم شد که نکاح من غیر بد رجعت کرده بود فاما این حکم تمسک است

که مرد این صورت فسخ رو بود این ناداستن حجت نباشد زیرا که
 چون حرة است علم نتواند اموخت بن جهل حجت نباشد بن اگر بعد
 بالغ شدن اگر نکاح فسخ نکند بعد از آن نتواند کرد فاما اگر مردی کینزک
 خود را زهردی بکناح داد بود بعد از آن کینزک را آزاد کرد بعد
 از ادی اگر آن کینزک را خوشن آید نکاح مقرر دارد و اگر خوشن نیاید
 فسخ کند و اگر این کینزک این مسلم فی دانست ناداستن او حجت باشد
 زیرا که او را فرصت اموختن مسایل شرح نیست از جهت آنکه مشغول
 غلذمت خوردن کار است بعد دانستن این مسئله بعد از ادی اگر خوشن آید
 نکاح مقرر دارد و اگر خوشن نیاید فسخ کند و بدین فسخ طلاق نشود
 فاما این فسخ فرقت واقع شود **در** میگوید بنده را ولایت
 نکاح خورد همچنین ولایت نکاح فرزندان خود نباشد و همچنین
 کودک را و دیوانه را ولایت نکاح **در** نیست و همچنین کافر
 ولایت مسلم و مسلمان نباشد هم ازین جهت کوی کافر بپوست مسلم نشود
 فاما کافر ولایت خودک او است که کافر باشد بن نتواند که ایشان را بکناح
 بکسی دهد **در** سراجی آورده است اگر وی از نکاح خوردن افتنا
 کند و نکاح نکند فاضلی را بنناید که نکاح نکند و اگر فاضلی دختر نکاح خوردن
 آنرا که وی نیست بکسی دهد و نلباشد فاما اگر با شاه نکاح خوردن
 در حواله قاضی کرده باشد و با باشد و اگر کرده باشد و اینست
 هم جنس و همنا در نکاح و این را کفو گویند **در**

کفر زنده
 حکم
 و اینها در صورت نکاح
 و هم در آنجا

آورده است نکاح و وقتی لازم نشود و اگر عورتی بالغ و عاقله خود را
بهم جنس نکاح بدهد تا ما اگر مرد باکم از جنس خود نکاح کند ان
نکاح لازم نشود و قریبیا ان مرد نماند که نکاح فسخ کند بزرگ
اگر مرد باکم از جنس خود نکاح کند مرد را عار نباشد در هلب و کافی مگر
عورتی عاقله و بالغ خود را باکم از جنس خود داد قریبیا که از عورت
نکاح تواند که این نکاح را از فاضی فسخ کند تا ان زمان که این عورت
از ان مرد فرزندان نزاده باشد زیرا که ایشا نرا عاری رسیده است و اگر
یکی از اولیا و ان عورت راضی شده و عار قبول کرد آن وی راضی شده
و بی دور باشد و وی دیگر کورست نماند که این نکاح فسخ کند **فاما**
وی نزدیک نماند که فسخ کند و اگر وی چون بشود که نکاح باهم جنس
شده است مساکت شود و مسکوت رضا نباشد اگر زدی مساکت
بوده باشد در کتزاورده است اگر بعد نسیه و بی مهر و قبض کرد
بعد از ان نتواند که فسخ کند **و در کتزاوری** و کتزاورده است که هم جنس
معتبر است از جانب پدر زیرا که مخرم زمان با صل بد را نیشی از ان است
که بجزیه دیگر پس قریبیا میان خود هم جنس اند و عرب میان خود
یکدیگر هم جنس اند فاما عربیان هم جنس قریبیا نماند پس اگر دختر
قریشی عاقله و بالغ نفس خود بجزئی نکاح میدهد قریبیا ان
عورت نتواند که نکاح از فاضی فسخ کند **در نکاح** آورده است
مجمعیان یکدیگر هم جنس اند و عجمی غیر عربی و غیر قریشی و غیر هاشمی

آن نیز

با کونیک در هلب آید و کافی آورده است عجمی که دو بند را و اسلام آورده
است و یاد و بند را و از شده اند و هم جنس باشند مرکبی را که دو بند
و اسلام آوردند و یاد و بند را و از د بوده اند و یا مردی اسلام آورده
است و یا یکی بد را و نیز از د شده بود مرد هم جنس نباشد مرکبی
را که او را دو بند مسلم بوده باشد و یاد و بند را از د شده باشد مردی
اسلام آورده یا مردی از د شده است آن مرد هم جنس نباشد
مرکبی را بد را و هم اسلام آورده باشد یا بد را و از د شده باشد
و کافی آورده است عورتی حرة و عاقله و بالغه نفس خود را
بمردی بزنی داد که اسلام آورد است و ان عورت را یک بد مسلم بود
این مرد هم جنس ان عورت نباشد پس قریبیا ان او نتواند که این
نکاح را فسخ کند و هم جنس در دیانت نیز معتبر است نزدیک
امام اعظم و اما ابو یوسف بن عورتی صالحه که بد را و نیز صالح بود
و فاسق خواست باشد قریبیا نماند که این نکاح را فسخ کنند
زیرا که بهتری چیزی که بدان خیر تواند کرد صلاحیت است و عورت
را عار بفسق شوهر بیشتر کنند از ان شوهر او اصل نباشد و نیز
امام محمد هم جنس در دیانت معتبر است مگر آنکه شوهر حرتی
خوار و مسخره باشد و یا مست دریا زار بیرون آید و کودکان با او
بازی کنند آن زمان نزدیک هر سه امام قریبیا ان او عورت این نکاح
را فسخ کنند و هم جنس معتبر است در مال یهی اگر نشوهر مالک هم

یعنی پدر و جد

اسلام آورده بود
و یا مردی از او شده
بود یا یک بد را و نیز از د

مگر ان مرد بنده
بود از اولی
و یا عجمی بزنی داد

مستی

مجلس و نفقه باشند هم جنس عودت باشد و فتوی برین قول است
فاما اگر مالک مهر و نفقه و یا مالک یکی ازین دو باشد او هم جنس
عودت نباشد پس فراتیان آن عودت نمانند که این نکاح را فسخ
کنانند و مالک مهر و نفقه مقداری باید که میان مردمان عرفا است
در دادن آن فی الحال و نزدیک امام ابو یوسف شوهر را قدره بر
نفقه می باید نه بر مهر زیرا که مهر میان مردمان سهولت است
فاما از نفقه جاره نیست در هله میگوید هم جنس معتبرست در
نواکری نزدیکی امام اعظم و امام محمد پس عودتی اگر عودتی که
بقایت نواکریست نفس خود مردی را داد که اول قدره بر مهر و
نیست فراتیان او فسخ نکاح نمانند کرد زیرا که میان مردمان مخربست
بنواکری و عیب است در پیشی **در مهر** میگوید مادر و موصلات
بیبی عایشه رضی الله عنها گفته است هر که مال اندک باشد بر
خوک خوار شود فاما امام ابو یوسف میگوید هم جنس در نواکری
معتبر نیست زیرا که آئینه و رونده باشد بر هله فاما قدره بر مهر
و نفقه می باید در کافی آورده است که شمس الایمه سرخسی و صاحب
میگوید که فتوی آنست که هم جنس در نواکری معتبر نیست زیرا که مال
آئینه و رونده است فاما قدره بر مهر و نفقه می باید در هله
و کافی میگوید هم جنس در حرفتها معتبرست و این نزدیک امام اعظم
و نزدیک محمد است پس اگر دختر که بزای خود را بعطارد دهد قدره

نباشد

مال

نکاح او را فسخ نمانند کرد فاما اگر دختر بزای خود را بعطارد
خورد بزای لپوزه دوز و یا کفش دود دهد فراتیان او فسخ آن
نکاح نمانند کرد و نزدیک امام ابو یوسف هم جنس در حرفت
معتبر نیست مگر آنکه فاحش باشد که میان خلق بلائیب باشد چنانچه
حجام و حاجک و دباغ یعنی سخنیا و ادعوی که عودتی عاقله و بالغه
نفس خود به هم جنس خود بزای داد فاما از مهر مثل که اینچنین زن
را باشد نقصان کرد فراتیان آن زن مرشوهر او را گویند یا فاما
مهر این قبول کن و یا این را بگذارد و این قول امام اعظم است زیرا که
نقصان از مهر مثل فراتیان آن زن را عار باشد و بسیاری مؤخرست
میان مردمان اگر مهر مثل راست کرده بود بعد از آن زن مهر شوهر
و الحشید درین صورت فراتیان فسخ نمانند کرد **در مهر** و کافی آورده
است مردی دختر خود را مردی بنکاح داد و از مهر آن دختر نقصان
کرد و یا دختر خود را ببنده بنکاح داد و یا برای پسر خود زنی بنکاح
کرد و در مهر او فرو دو یا کیز که برای پسر خود زنی بنکاح کرد این
نکاح درست است اگر بزرگ را بچکرده باشد فاما اگر غیر بزرگ و وجد
دیگری زیاده و نقصان در مهر کند و یا با غیر هم جنس نکاح روا
نمانند و این قول امام اعظم است **در مهر** میگوید مردی
دختر خود را مردی بنکاح داد فاما آن نسیئه بود که مرد شراب می
خورد بعد از آن شوهر شراب خور بیرون آید و دختر بزرگ نشد

و میگوید من باین شوهر را ضیعت نام برد ختر شوهر و جز آن نمی
 خورد و غالب چند خانه ایشان صاحبند درین صورت این دختر که
 را از آن شوهر تفریق کنند رها کنند اگر شوهر بتفریق رهایی
 نباشند **دو قار** کبری آورده است عورت غیر هم جنس خود را خوا
 است و بی آن عورت بر قاضی بگوید تا قاضی این نکاح را فسخ کند در
 محیط ملک و است اگر ذمییه ذمییه خواست و آن ذمی هم جنس این
 ذمییه نیست و بی آن ذمییه میگوید این ذمییه هم جنس مابینت النقان
 بسخن و بی آن ذمییه ننگند مگر آنکه دختری کافر باشد که مرتبه ملوک
 دارد و آن دختر کلمه ای تفریق است تا او را خواست درین صورت
 قاضی میان آن دختر و میان آن کلمه ای تفریق کند نه ازین جهت
 که آن کلمه ای هم جنس این کافر نیست که مرتبه ملوک دارد بلکه از جهت
 تسکین قتم قاضی را شناید که تسکین قتم میان کافران کند چنانچه میان
 مسلمانان در زاد الفقهاء آورده است اگر یکی از اولیاء عورده را
 بفر جنس داد اولیاء دیگر نتوانند که اعتراض کنند نزدیک ابو حنیفه و نزدیک
 صاحبیه نتوانند که اعتراض کنند و فتوی برین قول امام اعظم است
فصل در بیان وکالت در نکاح و غیر آن در هدایه و کاتبی
 ملک و رسالت که سزاوار باشد که دختر عم خود را برای خود نکاح کند
 چنانچه اگر بر عم حضور دو نفر کوه کوی که من فلان را بکناح کردم
 اگر فلان خورد باشد این نکاح روا باشد ست و همین حکم است
 اگر

اما از او کلمه ای که در میان آن شوهر و آن کلمه ای تفریق است تا او را خواست درین صورت
 قاضی میان آن دختر و میان آن کلمه ای تفریق کند نه ازین جهت
 که آن کلمه ای هم جنس این کافر نیست که مرتبه ملوک دارد بلکه از جهت
 تسکین قتم قاضی را شناید که تسکین قتم میان کافران کند چنانچه میان
 مسلمانان در زاد الفقهاء آورده است اگر یکی از اولیاء عورده را
 بفر جنس داد اولیاء دیگر نتوانند که اعتراض کنند نزدیک ابو حنیفه و نزدیک
 صاحبیه نتوانند که اعتراض کنند و فتوی برین قول امام اعظم است

اگر مردی را وکیل کند که نفس مرا بزنی بخواه آن مرد حضور
 دو کوه کوی که من فلان را نکاح کردم روا باشد **در نکاح خانی**
 آورده است زنی مردی را وکیل کرد تا اگر آن مرد برای خود
 نکاح کند آن مرد وکیل شده است حضور دو کوه کوی که من فلان را
 نکاح باشم که من فلان را نکاح کردم کوهان فلان یعنی شنا من این
 نکاح روا باشد مگر آنکه شوهر نام آن زن و نام پدر و جد آن
 زن بر کوهان بگوید آن زمان این نکاح روا باشد و اگر زن حاضر
 باشد چاره ای یوشیده نشسته مردی میگوید که من این زن را نکاح
 کردم و زن میگوید قبول کردم آن زمان نکاح روا باشد اگر چه
 کوهان زن را نشناختند و اگر زن غایب را کوهان می شناسند
 اگر چه کوهان مرد نام پدر و جد زن نشناختند و اما خصام میگوید
 اگر حضور کوهان مرد بگوید من فلان را که او را وکیل کرده
 برای خود بزنی کردم برین مقیاس مهر نکاح روا باشد اگر چه کوهان
 فلان را نشناختند **فصل در بیان وکالت در نکاح و غیر آن در هدایه و کاتبی**
 سخن الایمة خلواتی میگوید این قول امام خضاف است فاما قول
 مشایخ و مشایخ باج این نکاح روا باشد زیرا که نام پدر و جد آن
 نشناخته اند و هم نفس الایمة خلواتی میگوید امام خضاف
 مردی بزنی است در علم روا باشد بر قول او کار کنند **در مقام**
 آورده است که این نکاح روا باشد چنانچه امام خضاف

نسخه
 نکاح رواست چون نام
 زنی و پدر و جد زنی
 است

نباشد زیرا که ایشان وکیل نکاح نبوده اند و بعضی وکیل
و بعضی گواه **و در دکانی آورده اند** مردی یکی را وکیل
کرد تا برای او نکاح کند و آن وکیل کینزک دیگری بر او
کرد و با باشد و این قول امام اعظم است و نزدیک امام ابو
محمد روایت شده مگر آنکه زنی هم جنس او نخواهد آن زمان
روایت باشد **در بیان مهر در کفایت**
آورده است اصل در نشدن مهر گشت که چون مهتر آدم را
با حواصی اینه عنها درین جهان فرستادند و نفوس مهتر
بعد از کیم دو بیت سال و یا سیصد سال قبول شد مهر
آدم خواست که با مادر مؤمنان حق فراهم آید **حق مهتر آدم**
را فراهم آمدن داد مهتر آدم مخیر شد جبرئیل علیه م فرود
آمد و دو پیکاله نقره و دو پیکاله مس و دو پیکاله آهن و دو پیکاله
برنج فرود آورد مهتر آدم را داد و گفت این پیکاله ها حق را بداد
تا نزد فراهم آمدن بداد مهتر آدم آن پیکاله ها از جبرئیل ستند
و حق را با جامه مراد و خواستند مهتر آدم را فراهم آمدن داد
و حق آن پیکاله در زمین چینه جا و چون فرود آمد و بنها میکند
آدم برسید این پیکاله ها چو فرود بردی و پینه ها میگردی حق
جواب داد تا فرزندان مراد خیره باشد بوقت حاجت ایشان
کار آید که آنها درین جهان گشت هم از آن پیکاله ها است که حق

و جرم

و پیکاله از

و ادوات اهل الارض و زمین و اهل الارض و زمین
و ادوات اهل الارض و زمین و اهل الارض و زمین

در آورده بعد همچنین گناهان نقره و مس و آهن و برنج و هم در کفایت
شعبی آورده است هر که زنی را نکاح کند و قصد او آن باشد که
مهر آن زن ندهد او پیره کار کرد و چنانستی که با آن زن زنا میکند
و اگر شوهر را زنی مهر بخشیده خلای نقای آن زن را از آتش هر
دو رخ ازاد کردند زیرا که او مهر از کردن شوهر ساقط کرد پس
خلای نقای کردن او را از آتش دو رخ ازاد کردند **در شریعت**
آورده است باید که مرد که تمام مهر زن را بداد و اگر نداده باشد
نیست کند که تمام خواهم داد و اگر نیت کند که مهر زن نخورد داد
گوید با آن زن زنا کرده باشد سنت است که آن مهر اندک کند بیضا
علیه السلام مهر حرم کوه با نصله کان درم کرده بود در هدیه و شای
آورده است مردی حضور و گواه زنی خواست تا مهر در نکاح
نکین نکرد این نکاح باشد مهر مثل لازم بر شوهر شود زیرا که
حرم را یکان یا بند قدرند اند و از اعزازت و عظمت نباشد و همین
حکم است اگر مردی زنی را نکاح کرد و گفت ترا نکاح کردم برین شرط
که ترا مهری نباشد نکاح روا باشد و مهر مثل لازم شود و مهر کم
آورده درم شریعی مهر و کرده درم لازم آید پس اگر نیت از نزدیک
مندان را طلاق گوید پنج درم شریعی لازم شود **و در دکانی**
کینزک گواست مردی زنی خواست و مهر آن زن ده درم شریعی
آورد و زاده کرده درم کردیم اگر با آن زن نزدیک کند و با یکی ازین دو

ظرم

نباشد وانی را اقل مهر نیت کردیم
حدی نیست و اگر عورتی را نکاح کردیم
از ده درم شریعی مهر کرده بود مهر تمام

تمام مهر لازم بشود و اگر پیش از نزدیکی و یا پیش از خلوة صحیح
 این زن را نکاح کرد طلاق کوی بد نیچی مهر لازم آید مردی زن
 را نکاح کرد و مهر این زن را تعیین نکرد و یا او گفت ترا نکاح
 کردم بآن شرط که ترا مهري نباشند اگر با این زن نزدیکی کند
 مثل لازم بشود و اگر پیش از نزدیکی این زن را طلاق کوی بد نیچی
 بر مرد برای این زن لازم نشود یکی درع دوم دامني سيوم جادر
 در شاهان و کاتبی آورده است این سه جامه برای زن در دیار ایشان
 سنت فاما در دیار ما زیاده از سه جامه مهر لازم نشود جناب
 برهن و جامه بای و دامني و سربند دامني و چادر بر اندازد حال
 مرد جامه لازم نشود و فتوی برین قول است چون این جامه ها
 مرد لازم نشود باید که بهاء این جامه ها کم از پنج درم شریعی نشود و
 بر نیچی مهر مثل نباشد و دادن این جامه ها درین صورت واجب است
 و در غیر این مستحبه مردی زنی را نکاح کرد و در حال نکاح مهر
 زن تعیین نکرد بعد از نکاح مهر تعیین کرد اگر با آن زن نزدیکی کند
 و یا مرد بپسند آنچه تعیین کرده است تمام مهر لازم نشود فاما اگر
 از نزدیکی آن زن را خلوة کوی بد نیچی بر مرد سه جامه لازم نشود و بر فرد
 امام اول امام ابو یوسف و امام شافعی رحمهم الله نیچی این
 که بعد از نکاح کرده اند است لازم نشود مردی زنی را نکاح کرد
 و این زن مهر در حال نکاح تعیین کرد بعد از آن در مهر زن

صوت

بمان مرد آنچه افزود دست لازم نشود اگر نزدیکی کند یا بپسند در تمام
 حد آنچه افزود دست لازم نشود فاما اگر پیش از نزدیکی این زن
 را طلاق کوی بد نیچی زیاده در مهره کرده بود لازم نشود نیچی مهر
 که در حال نکاح کرده بود لازم نشود و این قول امام اعظم است
 و امام محمد است قول امام ابو یوسف است که بپسند نیچی تمام
 مهر یا زیاده لازم نشود مردی عورتی را نکاح کرد و او را مهر
 در حال نکاح تعیین کرد اگر آن زن بعد از نکاح چیزی از مهر
 که تعیین شده است نقصان کند روا باشد و اگر تمام مهر از کردن
 آن مرد ساقط کند هم روا باشد مردی زنی را نکاح سوا نکاح کرد
 مهر او در حال نکاح کرده تعیین کرد اگر آن مرد با عورتی نزدیکی
 کند و یا یکی از میان دو بپسند تمام مهر بر مهر لازم نشود و اگر مردی
 با زن نزدیکی کرد و نبود بر مرد تمام مهر لازم نشود اگر چه نزدیکی
 کرده باشد زیرا که نقصان از جانب مرد بود و این را خلوة صحیح
 کوی بد نیچی از نزدیکی زن را طلاق کوی بد نیچی اگر خلوة صحیح بآن زن
 کرده باشد تمام مهر لازم نشود و اگر در حال خلوة صحیح یکی این
 دو یعنی یا بشود مهر و رحمتی باشد و یا روزه ماه رمضان داشته
 باشد و یا احرام نخی فریض و یا حج نقل و یا بعمره بسته باشد و یا زن
 را حیض آمده باشد این خلوة صحیح نباشد پس اگر بعد از این
 خلوة زن را طلاق کوی بد نیچی مهر لازم نشود جناب پیش از خلوة

اولم

تمام مهر لازم نشود و اگر پیش از نزدیکی این زن را طلاق کوی بد نیچی بر مرد برای این زن لازم نشود یکی درع دوم دامني سيوم جادر در شاهان و کاتبی آورده است این سه جامه برای زن در دیار ایشان سنت فاما در دیار ما زیاده از سه جامه مهر لازم نشود جناب برهن و جامه بای و دامني و سربند دامني و چادر بر اندازد حال مرد جامه لازم نشود و فتوی برین قول است چون این جامه ها مرد لازم نشود باید که بهاء این جامه ها کم از پنج درم شریعی نشود و بر نیچی مهر مثل نباشد و دادن این جامه ها درین صورت واجب است و در غیر این مستحبه مردی زنی را نکاح کرد و در حال نکاح مهر زن تعیین نکرد بعد از نکاح مهر تعیین کرد اگر با آن زن نزدیکی کند و یا مرد بپسند آنچه تعیین کرده است تمام مهر لازم نشود فاما اگر از نزدیکی آن زن را خلوة کوی بد نیچی بر مرد سه جامه لازم نشود و بر فرد امام اول امام ابو یوسف و امام شافعی رحمهم الله نیچی این که بعد از نکاح کرده اند است لازم نشود مردی زنی را نکاح کرد و این زن مهر در حال نکاح تعیین کرد بعد از آن در مهر زن

و این خلوة را اعتبار نیست در هدایه و شایه آن آورده است مردی
اگر زحمتی باشد که بدان رحمت نزدیک بی تواند کرد و اگر نزدیک
کند زحمت او زیاده نشود آن زمان خلوة صحیح نباشد فاما اگر
زحمتی باشد که مانع از نزدیکی نباشد و ضرری بدان نزدیکی
نباشد آن زمان خلوة صحیح باشد پس تمام شود فاما فتوی است
که زحمت مرد زحمت خالی از ضرر نباشد پس اگر مردی را زحمت
باشد خلوة صحیح نباشد فاما زحمت زن اگر در آن زحمت
زن را نزدیک مرد ضرری باشد آن خلوة صحیح نباشد و اگر بنا
خلوة صحیح باشد زن و یا مرد روزه نفل داشته باشد آن زمان
خلوة صحیح باشد پس تمام مهر لازم شود زیرا که افطار در روز
نفل رواست اگر چه عذر مهما نباشد و این روایت در متعفف آورده
است فتوی برای لازم شدن مهر برین قول است فاما فتوی برای
افطار روزه نفل است که عذری افطار نیست و مهمانی عذر است
و اگر مردی و یا زن در حال خلوة روزه قضا ماه رمضان و یا در
و یا روزه نفل داشته باشد در یک روایت خلوة صحیح باشد پس
تمام مهر لازم آید بر مرد اگر در حال خلوة مرد و یا زن در غایت
بودند اگر مانع فریب باشد خلوة صحیح نباشد و اگر غافل نفل باشد
خلوة صحیح باشد در کاتبی آورده است اگر در حال خلوة با زن و شوهر
سوی باشد خلوة صحیح نباشد اگر چه آن سوی می گوید باشد و یا خفته

و یا اینکه باشد مگر آنکه کودکی خرد باشد آن زمان خلوة صحیح باشد
و مقامی که در آن خلوة صحیح باشد آنست که در آن امینی باشد که خدا
دیگری گفته ایشان نیاید فاما اگر در رحام و یا مسجد باشد از خلوة
صحیح نباشد مردی را که بر بید هاند و یا بیضه ها او کشیده اند
آن مرد زنی نکاح کرد و با آن زن خلوة صحیح کرد امام اعظم میگوید
برین مرد تمام مهر لازم شود زیرا که خلوة بمنزله نزدیکی است
و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد بن می مهر برین مرد لازم شود
فاما اگر مردی عی نباشد و خلوة صحیح با زن خود آمد از خلوة
بالتاق صحیح باشد پس تمام مهر بر آن مرد لازم شود و عده
بر زن در تمام مسائلی که گفته لازم شود خواه خلوة صحیح باشد
خواه ناسد بعضی علما گفته اند اگر مانع از نزدیکی روزه فرض
و یا احرام و یا نجس بدین مانده باشد عده بر زن لازم شود و این مانع
نقض کوبند و اگر مانع از نزدیکی رحمت باشد و یا کودکی عده بر زن
لازم شود و این مانع حیثی کوبند مردی دختر خود و یا دختر خود
را بد بکری نکاح میدهد و میگوید باید که نود دختر حبشی خرد و خود
خود را بزنی بیند و همی مهر باشد او قبول کرد این دو می نیز
دختر و یا خواهر خود نکاح میکند و همین میگوید و او نیز قبول
کرد و این هر دو نکاح رواست فاما مهر مثل بر هر دو لازم شود
و در کاتبی آورده است مردی حیوانی زنی نکاح کرد و گفت بد است

با حاج خان

عربی

عربی

ترا یکسال خد مت خواهم کرد و یا تعلیم قرآن خواهم کرد این نکاح
رواست و برین مرد مهر مثل لازم نشود خد مت یکسال و تعلیم
قرآن لازم نشود و این قول امام اعظم اعظم امام ابو یوسف است
و نزدیک امام محمد بر مرد قیمت خد مت یکسال لازم نشود و اگر
بنده مردی بدستور خوندگار عورتی را نکاح کرد و مهر این عورت
خد مت یکسال کرد آید بر آن بنده خد مت یکسال بری خود آن زن
لازم شود مردی زنی را نکاح کرد و مهر آن زن هزار تنگه کرد
و آن زن را هزار تنگه تسلیم کرد آن زن بعد شدن آن هزار تنگه
مرد با زن خویشد و این مرد پیش از نزدیکی آن زن راطلاقا گفت بر
لازم آید که با نصف تنگه که نیمی مهر است از خاک خود مرد را
بدهد آن در صورتی است که زن هزار تنگه آن مرد بنده باشد
بعد از آن خویشد باشد و اگر هزار تنگه از مرد نمانده است تا مرد
را گفت که من هزار تنگه مهر خویشد و مرد پیش از نزدیکی طلاق
کرد بدین صورت که بر زن چیزی لازم آید و نه بر مرد مردی
زنی را نکاح کرد و مهر هزار تنگه کرد آید برین شرط آن زن آن
جایی دیگر نبرد و یا بر آن دیگر نکاح نکند اگر بدین شرط و فاکند
همی هزار تنگه مهر آن زن باشد و اگر وفا نکند آن زن را از جای
برد و یا بزنی دیگر بر آن نکاح کند برین مرد مهر مثل لازم
آید و همین حکم است اگر زنی را به هزار تنگه نکاح کرد و شرط کرد

ص

نالیج

مردی تو جیز نهاد بیکر نیز خواهم داد چنانچه جامه و جز آن اگر بدین
شرط و فاکند همان هزار تنگه مهر لازم نشود و اگر بدین شرط و خط
و فاکند مهر مثل لازم نشود مردی زنی را نکاح کرد
و هزار تنگه نکاح آن قبول کرد بدین شرط که از آن شهر زن را نبرد
و اگر جای برد و هزار تنگه مهر او باشد و اگر زن را جای نبرد همان
هزار تنگه مهر او باشد و اگر زن را جای برد مهر مثل لازم نشود
مهر او بیکهزار باشد بیکهزار لازم نشود و این نزدیک امام اعظم است
فاما نزدیک امام ابو یوسف و محمد هر دو شرط رواست اگر آنرا
جایی نبرد مهر او همان بیکهزار باشد و اگر جای نبرد مهر او دو
هزار باشد **و اگر وی** و کشف الاسرار آورده است اگر مردی
زنی را نکاح کرد و آن زن کوسبند آن دارد و این مرد آن زن را گفت
مهر او است که کوسبند آن نوده سال خواهم چربانید این نکاح روا
باشد و بر آن مرد لازم نشود که کوسبند آن زن در مده ده سال ببرد
و اگر کسی میگوید مردی زنی را براسبی و یا غلامی نکاح کرد بر آن
مرد اسب میان و غلام میان و یا قیمت اسب میان و یا غلام میان
لازم نشود اگر زنی را بر چهار پای نکاح کند روا باشد فاما مهر
مثل لازم نشود در کتف میگوید مردی زنی را بر جامه نکاح کرد یعنی
مهر آن زن جامه کرد آید و یا بر خضر و یا بر خوک کرد و یا بر سکه و آن
سکه نبود خضر بود و یا بر بنده نکاح کرد و آن بنده نبود از اد

۵۱

و اگر مردی زنی را نکاح کرد و مهر او باشد و اگر زن را جای نبرد همان هزار تنگه مهر او باشد و اگر زن را جای برد مهر مثل لازم نشود

درین صورتها نکاح روا باشد مهر مثل لازم نشود و اگر دو بند مهر
 عورتی گردانید و یکی از میان ایشان حراً بود مهر آن عورت همچو
 بنده باشد و این قول امام اعظم است در **مهر بانی** و اگر مهر
 در مهر مثل نظر در مهر خواهر آن عورت و یا عهده آن عورت و یا دختر
 او در آن عورت کنند یعنی در مهر مثل نظر بر عورتی کنند که ایشان
 قریبه از جانب پدر باشند و نظر در مهر مادر و خاله آن عورت نکند
 مگر آنکه مادر آن عورت دختر او در کتب باشد مهر بانی را فی عورت و ازین
 نظر در مهر مادر کنند نه ازین جهت که مادر است بلکه ازین جهت که دخ
 او در آن عورت است در شایان آورده است اگر عورتی خاهر
 و عمه و دختر او نکند تا نظر در مهر ایشان کنند آن زمان نظر در
 مهر عورتی کنند که ایشان قریبه باشند از جانب مادر چنانچه خاله
 قریبان مادر هم نباشند آن زمان نظر در مهر عورتی بیکانه کنند
 که در شاهی باشد هم چنان در سال و خونی و مال و عقل و در
 و بگارت و ثیاب و **دور کانی** و کنز آورده است چون نظر در مهر
 آن عورت نکند و یا نظر در مهر بیکانه کنند باید که این هر دو
 عورت را برابر بکشد در آن وقت در سن و خونی و در مال و در عقل
 و در دیانت و در کبری و در تبتی و این هر دو باید که در یک شهر باشد
 در محیط آورده است که امام بقای میگوید مهر مثل نیز که مقدار
 باشد که رغبت خلق در آن کینز که بدان مقدار باشد و امام

بیرم

میگوید مهر مثل کینز که سیوم حصه قیمت کینز است در مهر بانی مذکور است
 پدر و دختری دختر خود پدری داد و مهری معین گردانید و هم
 پدر ضامن مهر شد این ضامنی درست است دختر اگر خواهد مهر
 از پدر طلب کند و بر ک ضامن شده است و یا مهر از شوهر طلب
 کند اگر دختری مهر او بدو بر حکم ضامنی بماند پدر از شوهر آن
 دختر بستاند اگر ضامن بگفته شوهر شده باشد آن زمان از شوهر
 مهر بستاند اگر چه دختر از پدر مهر خود ستده باشد **در مهر**
 مذکور است این ضامنی درست است خواه دختر خورد باشد خواه
 بزرگ در **مهر بانی** مذکور است زن را نشاید که شوهر را نزدیکی
 منع کند تا آن زمان که مهر خود نسته و نشاید که برابر شوهر در سفر
 فرود نا آن زمان که مهر خود نسته است و شوهر نفرت آنکه این زن
 را از سفر و از بیرون آمدن از خانه یا از ملاقات قریبان منع کند
 تا آن زمان که مهر در آن حال از مهر چیزی قبول نشده بود و این
 صورت عورت نمونند که مرد را از برای مهر از نزدیکی منع کند و یا
 در سفر باشد شوهر نرود و این قول امام اعظم است و نزدیک
 امام ابو یوسف نماند که شوهر را از نزدیکی منع کند پیش از ستدن
 مهر و این در صورتی است که شوهر با زن نزدیکی کرده باشد و اگر
 شوهر با زن پیش از دادن مهر نزدیکی کرده باشد زن نمونند که دوم
 بار نزدیکی کردن نداشته تا آن زمان که مهری که قبول کرده بود بستاند

و اگر کسی گفته باشد که شوهر را از نزدیکی منع کند تا آن زمان که مهر خود نسته و نشاید که برابر شوهر در سفر فرود نا آن زمان که مهر خود نسته است و شوهر نفرت آنکه این زن را از سفر و از بیرون آمدن از خانه یا از ملاقات قریبان منع کند تا آن زمان که مهر در آن حال از مهر چیزی قبول نشده بود و این صورت عورت نمونند که مرد را از برای مهر از نزدیکی منع کند و یا در سفر باشد شوهر نرود و این قول امام اعظم است و نزدیک امام ابو یوسف نماند که شوهر را از نزدیکی منع کند پیش از ستدن مهر و این در صورتی است که شوهر با زن نزدیکی کرده باشد و اگر شوهر با زن پیش از دادن مهر نزدیکی کرده باشد زن نمونند که دوم بار نزدیکی کردن نداشته تا آن زمان که مهری که قبول کرده بود بستاند

و اگر کسی گفته باشد که شوهر را از نزدیکی منع کند تا آن زمان که مهر خود نسته و نشاید که برابر شوهر در سفر فرود نا آن زمان که مهر خود نسته است و شوهر نفرت آنکه این زن را از سفر و از بیرون آمدن از خانه یا از ملاقات قریبان منع کند تا آن زمان که مهر در آن حال از مهر چیزی قبول نشده بود و این صورت عورت نمونند که مرد را از برای مهر از نزدیکی منع کند و یا در سفر باشد شوهر نرود و این قول امام اعظم است و نزدیک امام ابو یوسف نماند که شوهر را از نزدیکی منع کند پیش از ستدن مهر و این در صورتی است که شوهر با زن نزدیکی کرده باشد و اگر شوهر با زن پیش از دادن مهر نزدیکی کرده باشد زن نمونند که دوم بار نزدیکی کردن نداشته تا آن زمان که مهری که قبول کرده بود بستاند

فی الحاکم

چون قول امام اعظم است و نزدیک امام ابو یوسف و محمد چون
 یکبار نزدیک کرد دوم با عورت نشاند که برای مهر نزدیک کرد
 نه هک و درین صورت که نزدیک با عورت برضا عورت کرده باشد
 فاما اگر مردی نزدیک با عورت برور کرده باشد و با عورت کرد
 و با دیوانه بود در حال نزدیک درین صورت که دوم با نزدیک کرد
 نه هک تا آن زمان که مهری فی الحال کرده بود ^{قبول} است و همین حکم است
 در خلوة صحیح اگر برضا عورت بوده باشد یعنی بعد خلوة صحیح
 نماند که نزدیک کرد بر قول امام اعظم نه هک و بر قول امام ابو یوسف
 و امام محمد نشاند چون مرد زن را مهری داد هر جا که او را خوش
 آید آن عورت را با خبر بد بعضی گفته اند که مرد نشاند که زن را در ^{شهر}
 دیگر برد اگر چه مهر داده باشد زیرا که غریب است **و رکافی** آورده است
 فتوی است که مرد نشاند که عورت را در سفر بردی رضا زن اگر
 چه مهر زن داده باشد در شامان میگوید فتوی در زمان است
 که مرد نشاند که عورت را از آن شهر در شهری دیگر برد در هک
 و کافی آورده است که بعد دادن مهر زن را از شهر بدی برد
 که نزدیک شهر است نشاند زیرا که چون شهر نزدیک است غریب ^{نشاند}
 محال این است فتوی برین قول است در کافی میگوید از دیه نشاند
 که در شهری برد و از دیه برین نشاند برد **و وقتا و دیسراجی** او
 است مردی نقل کرد و برگردن آن مهر زن بود زن بعد مردن

شهر مهر خود نشوهر را بخشید و با باشد مردی که نزدیک خود بقلام
 خود نکاح داد مهر بر غلام لازم نشود در هکافی و کافی مسطور
 اگر زن نشوهر بعد و نقل کردند و مرد مهری برای زن مهری
 معین کرده بود میراثیان زن نشاند که آن مهر از مهر و که نشوهر
 و اگر مردی در حال نکاح مهر معین نکرده بود در آن صورت میر
 اثیان زن نشاند که از مهر و که نشوهر چیزی نشاند و این قول اما
 اعظم است و نزدیک امام ابو یوسف میراثیان زن درین صورت
 نیز نشاند که مهر مثل از مهر و که نشوهر نشاند بر ^{برای} زن خود
 چیزی داده بود زن میگوید که آن هکافی و تلافی بود و نشوهر میگوید
 که آن از مهر داده بودم سخت نشوهر نشوند فاما نشوهر راسد
 هم بد نشاند که از مهر داده بودی بعد سوگند حکم کنند که آن چیزی که
 از مهر بود زیرا که مهر دادن واجب است و هکافی و تلافی واجب
 نیست پس سخن مرد نشوند که تلافی و هکافی بود و از مهر نبود
 فاما حنظ و جوارری از مهر نشوند نه از هکافی بعضی گفته اند هکافی
 بر مرد واجب است چنانچه پیراهن و دامنی نشاند که از مهر شهر
 در شامان آورده است اگر مردی برای زن کوسند زنده ^{نشاند}
 بود و بائی نشاند فرستاد بوسخن نشوهر گشوند که آن از مهر
 بود و از تلافی نبود مگر آنکه زن کوهان بر تلافی آرد آن زمان
 از مهر نشوند **و رکافی** آورده است مردی زنی خواست و مهر

مهر در طلاق
 اگر چه طلاق
 است

آن زن جامه کرد که بهاء جامه ده درم شری بود آن جامه هم بردست
شهر بود که بهاء آن جامه بهشت درم شری شد آن زن از شهر
همان جامه بستاند و درم که نقصان از بهاء جامه شده است
نخواهد شد فاما اگر زنی نکاح کرد و جامه که مهر او گردانیده ^{بود} شد
درم شری بهاء آن بود که هم بردست شهر بود که بهاء آن جامه
ده درم شری شد درین صورت زن از شهر عین آن جامه بستاند
و در درم شری دیگر نیز بستاند **در طای و ی او ده** است هر که زنی
و نکاح کند و شرط کرده باشد که مهر نفی الحال خواهد داد شاید
که آن زن آن مرد نزد یکی کردن دهد تا آن زمان که بر شهر چیزی ^{بماند}
او مهر وی باشد **مهر یا مهلت** است و یا بتعجیل یعنی فی الحال و یا نه
ذکر مهلت و نه ذکر فی الحال درین صورت تعجیل و سکون مهر فی
الحال لازم شود و اگر **مهلت یا مهلت** ذی فی الحال نتواند طلبد پیش
از مهلت خواه آن مهلت اندک باشد خواه بسیار باید که مدتی معلوم
باشد و اگر مدت مجهول است **چهل** چنانچه اگر مردی زنی خواهد
و بگوید که مهر تو چون غله امسال که درو کند خواهد داد و یا باشد
چون غله درو کند بدهد و اگر چها **لغت** فاحش است چنانچه
اگر مردی گوید مهر تو اگر باد ببرد و یا چون باران بارد بدهد هم
درین صورت مهر فی الحال باید داد و اگر گوید یعنی فی الحال خواهم
داد و یعنی مهلت چنانچه عادت میان مرد هاست یعنی فی الحال

در کس
مهر
چنانچه که است

پروانه

لازم

لازم شود و یعنی دیگر چه مرد طلاق گوید و یا بپیرد آن زمان
لازم شود و بعضی گفته اند درین صورت مهلت صحیح نیست
زیرا که تعیین مهلت نکرده اند و این مهلت مجهول است پس
یعنی فی الحال لازم شود در **زخیره** آورده است اگر مهر
مهلت کردند تعیین نکرده اند بعضی گفته اند این مهلت صحیح
نیست پس فی الحال لازم شود و بعضی گفته این مهلت صحیح
است چون طلاق گوید و یا بپیرد داع مهر لازم شود و ^{مرد} وقت
برین قول است **و مهر یا مهلت** در هدایم مسطور است
مردی ذمی زنی کرد و چها **ان عورت** مهری کرد باید
و یا در حاله نکاح ذکر نکرد و یا گفت ترا نکاح کردم نی مهری
و نکاح نی مهر در دین کافران رواست پس بران ذمی مهر لازم
نشود اگر چه نزدیک بان زمین کرده باشد و یا پیش از نزدیکی بپیرد
و همین حکم در حویبان اگر در در **اگر چه در حویب**
نکاح کرده باشد و این قول امام اعظم است فاما بر قول امام
ابو یوسف و امام محمد بر مرد ذمی مهر مثل برای عورت ذمی
لازم نشود و اگر نزدیکی کند و یا بپیرد اگر چه در حاله شرط کرده باشد
کوتاهی مهر کردیم و اگر پیش از نزدیکی طلاق گوید سه جامه که انرا
منهم گوید لازم شود و اگر مردی ذمی عورت ذمی را نکاح کرد
و مهر آن عورت خصر و خوک گردانید پس مهر و مسلم شد که

ذمی را نکاح

و یا یکی مسلم شد عورت ذمی همان خمر و خوک از مرد ذمی
خود بستاید و اگر خوک و خمر معین کرده باشند و اسلام پیش از بستن
خمر و خنزیر آورده باشند و اگر خمر و خنزیر معین نباشند پس
برگردن خمر قیمت لازم شود و در خوک مهرشک لازم نشود و این
قول امام اعظم است و نزدیک امام ابو یوسف بر مرد مهرشک
لازم نشود خواه خمر و خوک معین باشند خواه غیر معین و نزدیک
امام محمد بر مرد قیمت خمر و خوک لازم است خواه معین
باشند خواه غیر معین و اگر ذمی این عورت ذمی را بستن از نزدیک
طلاق گوید نزدیک امام اعظم اگر خمر و خوک معین باشند برای
ذمی یعنی خمر و نیم خوک لازم شود و اگر معین نباشند یعنی بهاء
خمر لازم نشود و در خوک سه جامه لازم شود و نزدیک امام محمد
یعنی قیمت خمر و نیم خوک لازم شود خواه معین باشند خواه غیر
معین باشند و نزدیک امام ابو یوسف سه جامه لازم نشود خواه خمر

در خوک معین باشد خواه غیر معین

نکاح بندگان در هلهله و کافی میگوید روایت نکاح بندگان و نکاح
کینز که مدبر و مکاتب و ام ولد مکر با اجازت خردند که را میباید
بندگانه با اجازت خوانند که نکاح کرد مهر زن برگردن آن بندگان
پس اگر بنده را بفروشد و مهر زن ادا کند فاما مدبر و مکاتب را
برای مهر نفروشد کسی که ایشان کنند از آن کسب مهر زن

خرد

خود ادا کنند **کافی** میگوید بندگان و کینز که بفروند اجازت خردند که
نکاح کرد این نکاح موقوف است اگر خود نکاح را اجازت کند روا باشد
خواه پیش از نزدیک اجازت کرده باشند خواه بعد از نزدیک غلامی
یا اجازت خردند که نکاح کرد چون خوند کار خیر شد خوند کار

طلاق

گفت این زن را طلاق گوئی فاما طلاق که توائی رجعت کردن این
سخن از خوند کار اجازت نکاح است فاما اگر خوند کار گوید
طلاق فاما طلاق که توائی رجعت کردن این سخن از خوند کار اجازت
نکاح است فاما اگر خوند کار گوید طلاق گوئی یا بکزار این سخن
اجازت نباشد و نزدیک ابن ابی لیمای درین سخن نیز اجازت ثابت
شود مردی غلام خود را گفت این زن برای خوند کار نکاح کن آن
غلام آن زن را برای خود نکاح کرد فاما بنگاح فاشد کرد و بان
زن نزدیک کرد بران غلام هم مهران زن لازم شود ان غلام را
بفروشد مهران زن ادا کنند و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد
در مهر این غلام فروختن روا نیست زیرا که نکاح فاسد بود فاما
اگر این غلام آزاد شود آن زمان مهر ادا کند مردی برای غلام خود
که درین مردمان داری دارد عورتی نکاح کرد این نکاح رواست
اگر چه در حال نکاح گفته باشند که این غلام بفروشی و مهر خود بستاید
فاما چون غلام را برای مهر بفروشد و ام دادن و این زن بهاء
این غلام براندازه حق خود بستاید و این صورتی است اگر این

مهرش در لازم نشود در هدایه میگیرد اگر مردی کینزک را مکاتبه
کرد بعد از آن مکانی را برضاء آن شوهر داد بعد از آن از
اینجه مکانی را اگر خوش آید همان شوهر را خواهد و اگر خوش نیاید
خدا هدایه کند بخت کرد پس اگر کینزک مکاتبه را خوش آید شوهر
را خواهد و اگر خوش نیاید خدا هدایه کینزک ای دستوری خوردگار
۷ ان کینزک را شوهر خواست پیش از آنکه خوردگار این کینزک را اجازت کند
کرد این نکاح روا باشد فاما ان کینزک را اختیار نباشد یعنی نتواند
که این شوهر را خواهد و یا خواهد بد مردی با کینزک بر خوردن
کرد و ان کینزک فرزند زاده این کینزک ام ولد بندر نشود و بر بند
قیمت کینزک برای بر لازم شود و مهر لازم نشود و این صورتی است
که اگر بندر بعد از آنکه کینزک بر فرزند زاده دعوی کند این فرزند
از من زاده است و اگر بندر طعام فرزند خود در حاله حاجت خود
بر بند قیمت طعام فرزند لازم نشود بر مردی کینزک خود را
بند و خوردن نکاح داد بعد از آن ان کینزک فرزند ای از بند و او زاده
ان کینزک ام ولد آن بندر نشود و بر بند قیمت کینزک برای بر لازم
نشود فاما مهر بر بندر لازم شود و فرزند ای که ان کینزک از بندر
ان مرد زاده است از ادب و قیمت فرزند هم بندر لازم نشود
در مهر و کافی مسطور است عورتی از ادبند مردی خواست است
بعد خراستن خوردگار نشود شوهر خود را آن عورت میگیرد که بندر خود

دیگر

بهار

بهار درم از من از ادب ان خوردگار بندر از ان عورت بهزار
درم از ادب کرد و نکاح ان عورت باطل نشود زیرا که این بندر کوی
ان عورت بهزار درم خرید و از ادب کرد و هر عورت که شوهر
خود را مالک نشود نکاح باطل نشود و مهر ساقت فاما بر ان زن
بهار درم قیمت برای خریدگار لازم نشود و اگر کوی این بندر
را از من از ادب و مای تعیین نکند پس خوردگار از ادب کرد بندر
بند از ادب نشود و نکاح باطل نکرد و این قول امام اعظم است
و امام محمد است و نزدیک امام ابو یوسف رحمة الله علیه بند
از ادب نشود و نکاح باطل کرد و همین حکم است اگر مردی کینزک
دیگر را نکاح کرده است خوردگار را میگوید که این کینزک خود بهزار
درم از من از ادب کرد اگر خوردگار ان کینزک را بهزار درم از ادب
کند کینزک از ادب نشود و نکاح باطل کرد و خوردگار بهزار درم شوهر
بستاند در کافی آورده است مردی کینزک خود را بفلام دیگری
نکاح داد و این کینزک فرزندان زاده و فرزند ان بنام در ملک
خودند و کینزک باشند مادر ملک هر که باشند فرزندان ملک او ملک
او شوند و اگر مادر از ادب باشند فرزندان بنام از ادب شوند اگر بندر
بند باشد اگر مردی از ادب است و زن کینزک فرزندان بنام بندر
باشند در بیان نکاح مشرکان در هدایه و کافی
آورده است کافی زنی کافره خواست و گواه حاضر نبود و با زنی

فرزند

تغییر
نباید

خواست که در عده کافری دیگری بود و با بشد و نزدیکی امام ابو
یوسف نکاح هر دو صورت روایت فاما ایشان را نفی کرده است
از اسلام و پیش از آنکه بر حاکم مسلمانان فریاد کنند و بگویند فاما اگر
اسلام آرند و یا بر قاضی مسلمانان فریاد کنند از زمان قاضی میان
ایشان تفریق کند و اگر هر دو بعد از نکاح اسلام آوردند هم بر آن
نکاح اول قرار دارند و این قول امام اعظم است و نزدیک امام ابو
وامام محمد اگر نکاح بغیر آگاه است روا باشد و هم بر آن نکاح
قرار دارند و اگر در عده کافری دیگری است روا نباشد و اگر مجوسی
خود مادر خود و یا دختر نکاح کرد میان ایشان این نکاح نزدیک امام
اعظم صحیح است و فتوی برین قول است و امام محمد در این نکاح
میان ایشان صحیح نیست و همین حکم است اگر کافری زن خود را
طلاق گفته بود و پیش از حلاله خواسته باشد پس اگر هر دو اسلام
آورد قاضی میان ایشان تفریق کند و اگر یکی میان دو اسلام آورد هم
تفریق واجب است و اگر یکی میان هر دو پیش از اسلام بر قاضی
کند و حکم اسلام از قاضی طلب نماید و دومی ایا کند تفریق میان
ایشان تفریق نکند نزدیک امام محمد تفریق کند و اگر هر دو معا
کند با تفاق تفریق واجب است مرتد را روایت که نکاح کند مسلم
را و یا کافری را و یا مرتده را و عورت مرتده را و روایت که نکاح
کند مسلمان را و یا کافری را و یا مرتد را مسلمی عورتی نصرانی

و نزدیک امام ابو یوسف

قاضی
نزدیک امام
اعظم
امام ابو یوسف

بوجودی نکاح کرده است این نکاح روایت و اگر میان ایشان
باشد شود آن فرزندی مسلم باشد و اگر رضایی مجوسیت را نکاح
کرده باشد فرزندان مجوسیت رضایی باشد نه مجوسی پس اگر زنی
بود آن فرزندی روا باشد و اگر دختر کافر باشد حواستن آن مسلم را
روا باشد زن و شوهری هر دو کافر بودند یکی میان دو اسلام آورد
ایشان فرزندان خورد بودند فرزندان خورد بنام مسلم شدند
در طایفه و شاهان مذکور است زنی اسلام آورد و شوهر آن زنی
فرمود قاضی بر شوهر آن زن اسلام عرض کند اگر شوهر آن
اسلام آورد زن او را بدهند و اگر نه قاضی میان ایشان تفریق کند
و این تفریق قاضی طلاق است نزدیک امام اعظم و امام محمد است
زنی که اما ابو یوسف طلاق نیست و تمام مهر لازم شود اگر
زنی کرده باشد و اگر نزدیکی نگذرد باشد بی مهر لازم شود برود
اگر شوهر اسلام آورد و زن مجوسیت بود عرض کند اسلام ببرد
و اگر اسلام آورد زن او را بدهند و اگر اسلام نبرد قاضی میان ایشان
تفریق کند و این تفریق با تفاق هر سه امام طلاق نیست مهر برود
لازم شود اگر نزدیکی نگذرد باشد بر مرد چیزی از مهر لازم نشود
از آنکه فرقت از سبب زن است و همین حکم است اگر زنی مرتد
شود و یا بر شوهر باو و بی کند اگر پیش از نزدیکی است تمام مهر
بر مرد لازم شود **در کتابی و شاهان** میگویند اگر یکی از میان زن

در سبع الکبری از بر روی ما در
مسلمانان شده

او

در کتابی که در این است
در مورد زنی که از شوهر
مهر برود

نباشند و با او
و شوهر در حروب اسلام آورد و ایشان اهل کتاب باشند
اسلام آورد نکاح میان ایشان باقی است تا آن زمان که عورت
حیض نه بیند چون سه حیض دید نکاح منقطع گردد و برای علی
سه حیض دیگر نکاح منقطع لازم نشود اگر مردی نزدیکی کرده
در هلهیه و کاتی است زن و شوهری هر دو یهودی و نصرانی بود
شوهر اسلام آورد نکاح میان ایشان باقی عرض اسلام
حاجت نیست در هلهیه آورده است اگر یکی از میان آن زن و شوهر
اسلام در حارب آرد و در اسلام آید فرقت ایشان واقع
نی طلاق یعنی میان زن و میان شوهری فراق یافتند و زن از شوهر
جدا نشود فاما طلاق نه افتد و اگر یکی از میان زن و شوهری
گیرند فرقت میان ایشان واقع نشود و نکاح باقی باشد **مرد**
و کاتی آورده است عورتی حریتم در دار اسلام در آمد بزرگ
عمده لازم نشود خواه اسلام در حارب آورده باشد خواه
و این قول امام اعظم است و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد
عمده لازم نشود و به اتفاق علماء برکنینک که در ناخت کبر
در عمده لازم نیست فاما انبواء لازم است و اگر پیش از او که در
اسلام آمده است حامله باشد تا آن زمان که فرزند نزاید نکاح
نگند و دیگر روایت از امام اعظم است که نکاح درست است اگر حامله
باشد فاما نزدیکی با آن عورت شوهر نکند تا آن زمان که نزاید جدا

صبر است
با عورت رسیده و در اسلام و کلمه بود
با عورت کینه فرقت میان ایشان واقع نشود
و این قول امام اعظم است

مردی را از زنا حامله مانده است خواستنی او رواست و نزدیکی کرد
با او و نسبت تا آن زمان که فرزند نزاید اگر یکی از میان زن و شوهر
میرند شود فرقت ایشان واقع شود فاما طلاق واقع نشود
قول امام اعظم و امام ابو یوسف رح است و نزدیک امام محمد
اگر مرد مرتد نشود فرقت واقع است و بی طلاق بن اگر مرد شد
است و با زن نزدیکی کرده بود تمام مهر بر مرد لازم نشود و اگر
نزدیکی نگردد باشد چیزی از مهر لازم نشود و نفقه نیز لازم نیست
در هلهیه و نشا همان مکه بود زن و شوهری هر دو یکبار مرتد شدند
و هر دو یکبار اسلام آوردند نکاح میان ایشان باقی باشد فاما طلاق
اگر یکی از دو اسلام آورد آن زمان فرقت میان ایشان واقع شود
در کاتی مگر راست عورتی نصرانیة را مسلمی نکاح کرده است
اگر آن مسلم و آن نصرانیة هر دو مجوسی شدند فرقت میان ایشان
شود مگر نزدیک امام محمد و اگر هر دو یهودی شدند اتفاق است
که فرقت واقع شود و مسلم صغیره را نکاح کرده بود بینه را با
صغیره مرتد بود فرقت میان ایشان واقع نشود مگر آنکه از صغیره
در دار حارب بر آن زمان فرقت واقع شود در قناری سراجی
آورد داشت که حربی در دار حارب چهار زن داشت آن حربی
را با چهار زن تاخت کردند نکاح هر چهار زن باطل کرد و اگر
آن حربی را از زنی کرد در حارب مانده است نکاح ایشان باطل
با عورتی تاخت کردند نکاح این دوزن باطل نشود و امام

مردی را از زنا حامله مانده است خواستنی او رواست و نزدیکی کرد با او و نسبت تا آن زمان که فرزند نزاید اگر یکی از میان زن و شوهر میرند شود فرقت ایشان واقع شود فاما طلاق واقع نشود قول امام اعظم و امام ابو یوسف رح است و نزدیک امام محمد اگر مرد مرتد نشود فرقت واقع است و بی طلاق بن اگر مرد شد است و با زن نزدیکی کرده بود تمام مهر بر مرد لازم نشود و اگر نزدیکی نگردد باشد چیزی از مهر لازم نشود و نفقه نیز لازم نیست در هلهیه و نشا همان مکه بود زن و شوهری هر دو یکبار مرتد شدند و هر دو یکبار اسلام آوردند نکاح میان ایشان باقی باشد فاما طلاق اگر یکی از دو اسلام آورد آن زمان فرقت میان ایشان واقع شود در کاتی مگر راست عورتی نصرانیة را مسلمی نکاح کرده است اگر آن مسلم و آن نصرانیة هر دو مجوسی شدند فرقت میان ایشان شود مگر نزدیک امام محمد و اگر هر دو یهودی شدند اتفاق است که فرقت واقع شود و مسلم صغیره را نکاح کرده بود بینه را با صغیره مرتد بود فرقت میان ایشان واقع نشود مگر آنکه از صغیره در دار حارب بر آن زمان فرقت واقع شود در قناری سراجی آورد داشت که حربی در دار حارب چهار زن داشت آن حربی را با چهار زن تاخت کردند نکاح هر چهار زن باطل کرد و اگر آن حربی را از زنی کرد در حارب مانده است نکاح ایشان باطل با عورتی تاخت کردند نکاح این دوزن باطل نشود و امام

کرد مردی زنی دار و میخواست که زنی دیگر نیز نکاح کند اگر او را
خود ان باشد که عدل میان ایشان نتواند داشت و او را نشاید که
زن دیگر کند و اگر میداند که عدل میان ^{خوا} هم داشت آن زمان زن دوم
نشاید تا ما اگر زن دو تکند بهتره او را در تکردن زن دوم ثواب
باشد زیرا که اگر زن دوم کند زن اول غمگین نشود پس بهتر زن
دوم او را ثواب باشد **در بیان عدل نکاح**
نکاح داشتن میان زنانه در هدی و کفای آورده است مردی دوز
حره در نکاح دارد بر مرد واجب است که میان ایشان عدل نکاح
نگاه دارد یعنی برابری نگاه دارد خواه هر دو بکر باشند یا هر دو
متباین باشند و یا یکی بکر باشد و یکی ثیب و عدل میان ایشان
آنست که یک روز و یک شب بر یکی دهد و یک روز و یک شب
بر دیگری و یا دوکان روز و دوکان شب اما باید که برابری باشند
میان هر دو تا عدل در نزدیکی واجب نیست در نوبت هر که او را
خواست آید بان نزدیکی چون با یکی در نوبت او نزدیک کرد در نوبت دومی
نزدیکی واجب نیست در کفای میگوید چنانچه بر عدل میان زنان
واجب است همچنان بر بنده نیز عدل میان زنان واجب است
بکر یا ثیبیت چهل یا قدیم مسلم با کفای غیر با لقمه که نزدیکی بلا
رسیده است یا بالف و عاقله و یا دیوانه برابری در عدل امام نشاید
رحمت الله علیهم میگردند زن جد به اگر بکر باشد بصفت ثیب بر او
باشد

و اگر

و اگر ثیب باشند سه شب بر او باشد بعد از آن عدل نکاح دارد
و کفای آورده است مردی دوزن دارد یکی از او است دوم کینزک
دو حتم از او باشند و یک حتم کینزک را یعنی اگر یک روز و یک شب
بر کینزک بود و روز و دو شب بر از او باشند مکانیم و مدبره ام
ولد بمنزله بنده اند زیرا که بنده در ایشان قایم است در کفای
آورده است مردی دوزن دارد یکی زحمتی است دومی تدر است
زحمتی باشند رست برابر است در هدی و کفای آورده است
ذات را در حال سفر حتم برابریست هر که او را خوش آید او
را در سفر برد تا ما اولی است که برای خوشی وی میان ایشان
قرع کند هر که بیرون آید او را در سفر برد و هر که را مرد بر این
در سفر در سفر برد ملة خارج است از او باشد پس اگر زنی
در خانه بود میگوید یکماه بر این زن در سفر بودی یکماه در خانه
من باش این سخن قاضی کشوند بعد از آمدن در خانه برابری میان
ایشان کند مردی دوزن دارد یکی نرته خودید بکر میدهد
روا باشند و اگر نرته خودی بکر بکر داده بود باز رجوع میکند
و بهی دهد تفاوت **در کفای** آورده است مرد را نشاید که زن
خود را از رسیدن مجلس منع کند مردی زنی را میگوید که خود را
بکار ای زن خود را بی آبرو مرد را نشاید که لت کند و اگر مردی
بر او نرته نرته زنی طلب کند و زن نیاید هم نشاید که لت کند

اگر حائض نباشد و همین حکم است اگر زن نماز میگذارد و زن
مخواست که از خانه بی دستوری شوهر بیرون آید اگر مهر او را
داده باشد زن مردی نماز نمیگذارد آن زن را حلالی گویند
اگر چه او را مقلد و ردان مهر نباشد اگر زنی بی دستوری
شوهر در مجلس علمی رود و انباشد و اگر زن را مسلم واقع
شود اگر شوهر او عالم باشد از شوهر حل کند و اگر نشد شوهر
او عالم نباشد هم بر شوهر بگوید تا شوهر او را علماء ببرسد
جواب آن بر زن بگوید و اگر جواب مقبله از علماء نبرسد و یا جز
عالم است جواب مسلم بر زن می گویند درین صورت زن را
شنایده که بی دستوری شوهر در مجلس علماء برود جواب مسلم
حقیق کند زن بدی جای مانده دارد کسی نیست که خدمت
بد کند و شوهر آن زن را بیرون آمدن برای خدمت بد وضع
میکند زن را شنایده که بیرون آید خدمت بد کند اگر بد رکاب
باشد بسری مادر جوان دارد آن مادر در مهمانی و در مصیبتها
بیرون می آید و او را شوهر نیست بسر شنایده که منع کند تا آن
زمان که حقیق نشود که برای فساد بیرون می آید و چون حقیق
نشود این معنی بر قاضی بگوید قاضی بسر را بگوید که از آن
منع کند **دوسان** متفق قات در ریاحات اللذات
ملاکورست که امیر المؤمنین عیاضی رضی الله عنه از بیعتی

است توان کرد

دستم روایت کرده است که هر زنی که شوهر او را برای فراهم
آمدن طلب کند و آن زن نیاید هم نیکبها آن زن خیانت دور شود
که مادر از بیست دور شود و آن زن و آن مقدار بزه کاری شود
که یک بیابان است و اگر زنی نقل کند و شوهر از وی خشنود نباشد
هفتاد در روز بر آن زن بکشد اگر خشنود شود هفتاد درجه
در جهنم است برای آن زن بر آید و هر زنی که روی خود
بر شوهر خود ترش کند و در روی شوهر بر نشینی هم بیند آن
مقدار که سناکان اسماء ذک بس هر سناره بنام آن زن یک کلاه
ببوسند **در تنبیه** فقیه ای الی اللیت آورده است اگر شوهر را از
یک سوراخ بینی ریم می رود و از دو سوراخ خون و زن بیست و
شوهر کز کرده باشد در طلق النساء مذکورست که در اخبار
ملاکورست هر زنی که خانه خود را زرقه و پاکیزه دارد خلایق
تعالی بس هر ذره خاک برای آن زن نیکبی در دیوان او بنویسد
و همین مقدار بدی از دیوان او پاک کردند و درجه بنام در جهنم
بر آید چون برای شش شوهر چیزی فرزند کند خدای تعالی
او را در بهشت هم جلد دنیا مکنست دهد و چون دیکه و کاس
بشود او را از کناهان پاک و پاکیزه گرداند و چون طعام در یک
الطاز حق سبحانه و تعالی بگرداند درجه در بهشت برای او
باشد **در تنبیه** چون سیر و یا بیاز بال کند و از دیده او بسبب تیزی

۲۳

نما

که بر او

باک

اب
سیر و یا بیا ز آب روان شود و یا از دود آتش دیگر آن از چشم روان
شود همچنان باشد که از بیم خدای تعالی گریز کرده باشد و هر که
از بیم خدای تعالی بگریزد آتش دوزخ بر وی حرام شود و چون
در بریدن گوشت انگشت او بریده شود خدای تعالی آن جزا
او را فریاد قیامت پریشانک بهشت کردند چنانچه برگ درختان
و چون از طعام لختن فارغ شود خدای تعالی تمام کفایت
او را بیاورد و چون دیگر آن کرم شود وزن برای تخم نان
بشینه خدای تعالی هفتاد هزار فریشت فرستد برای آن زب
آمرزش خواهند و چون نانی بزد پس نهرانی ثواب برده
یا بلکه آزاد کرده باشد از مهر اسماعیل علیه السلام منقول
که نهری که بریشد برای شویهر نا جام کند و فرمان برداری
شویهر کند و کارخانه نیکو کند و نسیج مرخدا بگوید خدای تعالی
آن زن را بشمار نهرتاری صد تکی بنویسند و باک کرد آید از
دیران او صد بدی و بر آرد از بهر او صد درج در بهشت و
نهرتاری که خوری و کوشکی یا بد در بهشت از زریخ جود شد
او از آن جام پیوستند خدای تعالی آن زن را فریاد قیامت چنانچه
بهشت پیوستند و نسیج این زن در سیخ دو که فاضل از غایب
در صفا کافران و چون زنی در میان بریشد و بر وی نشود
جام کند آن مقدار موی که در تن اوست از خدای بران او زن

کسانی که بر وی برده جانهای
افغان از بملان در تن او بر کوشکی آید

فریاد آن

بیا بی خودی

آمر

بزنش خواهند تا آن زمان که ایشان باشند فاما باید که آن زن
فرمانی شرع نکند بیضا سر فرمود علیهم السلام **و ریش موی میل**
بیاوردیدم که موی سراق و نخته بودند و او را عذاب میکردند از چیز
بسیار رسیدم که این عذاب پنج جهت است جبرائیل علیه السلام
که این زن موی خود از آن مردمان پیوسته ای حکایت آوردند
بیده هم امیرالمؤمنین هارون رشید رحمه الله علیه روی
روی سر خود نشانید میکردی خواج ساری درون خانه در آمد
در شمش آن خواج ساری بر موی زبیده افتاد و بیدیدم
در برید چون امیرالمؤمنین گفت جبرائیل جواب داد
که خواج ساری برین موی افتاده بود گفت بعد از دوزخ
نهار شدیم خزا هم بر تن من باشد امیرالمؤمنین گفت این
جام ساری از شهرة فارغ است زبیده جواب داد اگر شما
می از وی نقصان کردید فاما شهرة مردمان در دل دارد
بسیار از من بسیار بگریست و گفت بسیار زنان باشند که از خدای
بگریزند بهتر باشند از هزار مرد **بسیار** فرمود علیه م زن
باید که چشمها او بپنجه آهنین دوخته بودند جبرائیل
بسیار رسیدم جواب داد که این عورت در همسایگان نظر کردی
درین حرام باک نداشتی بیضا سر فرمود علیهم السلام زنی دیدم
مردن آتشین در یک گوشه کردم بودند و اگر گوش دوم

قوم

اورده اند جبرئیل را بر سیدم مراجع داد و گفت این زن
چنین بود سخن همسایگان دیگر رسانیدی بیغافر فرمود
زنی دیدم بزبان آویخته بودند و عذاب میکردند فرمود
چه حالت گفت این شوهر خود را بزبان ریخت و دانشی بیغافر
علیه که زنی دیدم او پستان آویخته عذاب میکردند از جه
انکه این زن فرزندان بیگانه را بشیر دادی و از شوهر
نرسیدی بیغافر فرمود علیه السلام زنی را دیدم دور
او با کردنی او بطرف آتشین بسته بودند و عذاب میکردند
جهت آنکه بی دستوری شوهر کسی را از خانه چیزی دیدی
بیغافر فرمود علیه السلام زنی را دیدم در دوزخ جا مها و انت
بوئید ه پسران آتشین بسته با بفاع عذاب میکردند از جه
انکه این زن جامه و بوی بوئیدی و در دنیا مردان بیگانه
بیغافر فرمود علیه السلام زنی را دیدم در دوزخ او را عذاب
از جهت آنکه در بستر شوهر خود خیانت کرده بودی و
دیگر دیدم در باینها او غل آتشین کرده او را عذاب میکرد
از جهت آنکه بی دستوری شوهر را خانه بیرون آهدی
دیگر دیدم که روی او میاه کشته بود در دوزخ عذاب
از جهت آنکه این زن از مردمان بیگانه روی نبوشیدی
دیگر را دیدم که آب کرم و آتشین در دوزخ بر سر او

مخ

رختند از جهت آنکه این زن غسل خباثت بخا یا وردی و جامه
خدا از گردگان باک نکردی بیغافر فرمود علیه السلام بیشتر زنان در
دوزخ دیدم امیرالمومنین علی رضی الله عنه میگوید هر زنی
که ماز فریضه بگذارد و روزه ماه مبارک رمضان بدارد و در بستر
شوهر خود خیانت نکند و زبان خود را نجسیت و دشنام نکند و در
کتابی تعالی او را ثواب هزار شهیدان بدهد و راجب و صحیح
آمد است که در شب که رخسار خنجر کند چهار پیرات آزادی
از دوزخ فرود آید یکی برای مادر دوزخ دوم برای بدر خنجر
و سوم برای کوهان نکاح و چهارم برای کسانیکه در آن مهمانی
حاضر باشند بیغافر فرمود صلی الله علیه و سلم هر زنی که از
بستر خواب برخیزد و آب دست کند و اگر غسل خباثت باشد غسل کند
خدای تعالی شما را هر موی که بر سر وقت او باشد نیکی در دیوان
او بنویسد و بدی او پاک کند و درجه در بهشت بنام او بنامد
در خبر صحیح آمده است هر زنی که با ملاد برخیزد و خود را بیتاب
نگهد و در نظر شوهر خود آید و فرو تپنی نماید و موی سر ریش
شوهر خود را نت کند و برابر روی شوهر خود بایستد و چشم
در شوهر دارد تا چه فرماید خدای تعالی روز قیامت تلح نور و کرا
بر سر او نهند چنانکه خلق در تعجب شوند و نلاد دهند که این زن در
دنیا شوهر خود را نیکو خدمت کرده بود و خوشنود کردانیده بود

بول

که

از آتش است

بیغاب فرمود علیه م هر که میان زن و شوی آشتی دهند و با زن
برای مردی زنی خواهد خلای تقای او را ثواب شهیدانی بد
که در راه محبت خلای تقای کشته باشند و هر سخن که در پریشانی
یکدیگر بهر سخنی عباره یکسال بنویسند که روز بروزه داشتند با
و شب بقیام گزرا نیده باشند بیغاب فرمود علیه م بیخ طایفه
از شما ن بشارت دهم که بهشتی است یکی الگ در خانه خود باشد
و فرزندان خود نیکو زندگانی کنند و **دوم** الگ از کنایه آن نگوید
سیوم الگ مادر و پدر او خوشنود باشند چهارم هر زنی که شوهر
خود را کاین بخشد برای رضای خلای تقای و رضاع رسول رسد
بجسم الگ زنی که شوهر از خوشنود باشد اس بن مالک رضای الله
از بیغاب روایت میکند که زنی بود پدر او زحمت داشت و آن
از شوهر خود ک دستور بی نداد و این زن از بیغاب پرسید بیغاب
فرمود فرمان شوهر خود کن تا آن برسد ن پدر نرفت بیغاب
فرمود علیه م شماره دهید آن زن را که خلای تقای نتر و پدر ن
بیا موزید از جهت الگ فرمان برداری شده **کدی**
یعنی احکام شیر در تاج المصداور آورده است الرضا شیر خوردن
است در هلهای و کافی میکوبد در شیر همان مقلد عورت حرام
شوند که در نسب حرام شوند و نسب قریبی پدر و مادر که
آورد دو نیم سال شیر خورده باشند و این قول امام اعظم است

بمادر شد هر دستور می
نویسد که بر سینه ن پدر

و نزدیک امام ابویوسف و محمد رح اگر در دو ساله شیر خورده
باشد حکم شیر ثابت شود خواه اندک خورده باشد خواه بسیار
و اگر در آن مدت شیر خورده باشد یعنی دو نیم سال نزدیک امام
اعظم و نزدیک امام ابویوسف و ابومحمد رح دو ساله آن زمان
حکم شیر ثابت نشود پس اگر سیرکی که زیاده برد و نیم سال است
شیر عورتی خورد را عباری ندادند نواند که همان عورت را که شیر
داده است نکاح کند **در هلهای و کافی** آورده است و شرح هلهای مولانا
حمید الدین مذکور است چون مدت شیر که دو نیم سال و دو سال
بگذرد شیر دادن روا نباشد هر که شیر خورد کوی آن عورت او
زاده است پس حرام شود و بروی مادر رضاعی و خواهر رضاعی
و غیر آن خواجه در کتاب نکاح گفته است و در شیر همان مقلد عورت
حرام شوند که در نسب حرام شوند مگر مادر برادر رضاعی که خوا
آن رواست و صوره این مسئله اینست که سیرکی شیر عورتی خورد
عورتی خورد و این عورت سیرکی دارد این سیر شیر خورد برادر رضاعی
باشد بر بر این عورت را اگر این بر مادر سیرکی که شیر خورده است
نکاح کند روا باشند زیرا که مادر رضاعی خواستن رواست و این
مادر **مادر رضاعی** است و مادر برادر نسبی روایت زیرا که
اگر مادر برادر نسبی یا مادر و یا میزند در بیخی صورت مادر است
اگر دو برادر از یکی مادر و پدر باشند ایشان نسبی گویند و آن

ان

مادر هر دو باشد و صورت ما نیکد راست که اگر دو برادر از پدر
 یکی باشند و مادر دیگر ایشانرا نیز برادران نسبی گویند و این
 عورت ما نیکد باشد یکی را مادر باشد و راست خود هر پس
 رضای و صورت مسئله است که بر کسی شیر عورتی خورد این
 بر کسی بر رضای باشد شوهر آن عورت را که شیر آن عورت
 از او فرود آمد است اگر این بر او خود حقیقی باشد و با
 دو باب باشد که شوهر این عورت که خود حقیقی این بر او نکاح
 کند و خود هر این بر کسی خود رضای باشد این مرد را و خویش
 خود هر بر حقیقی روایت و صورت این مسلم است که مردی
 زنی را نکاح کرد و این زن دختری از شوهر اول داشت و این
 زن در خانه این مرد سبزی زاد آن دختر که این عورت از شوهر
 اول دارد و خواه این بر باشد این مرد را و نباشد که این
 دختر که نکاح کند زیرا که این دختر که خود هر نسبی است
 پس این مرد را دخندد با نیکد و چون با عورت نزدیک کند دخ
 آن عورت حرام شود این صورتهاء از شرح هلم مولانا حمید
 بنشیند است در هلم **در کافی** آورده است که روایت کرده
 برادر رضای و صورت از ظاهر است چنانچه روایت که خود هر
 و صورت خواستنی خواهد بر در نسبی است که مردی زنی را
 نکاح کرد و آن زن دختر از شوهر اول داشت و این مرد سبزی از زن

از نسبی

آن عورت

مادر هر دو باشد و صورت ما نیکد راست که اگر دو برادر از پدر یکی باشند و مادر دیگر ایشانرا نیز برادران نسبی گویند و این عورت ما نیکد باشد یکی را مادر باشد و راست خود هر پس رضای و صورت مسئله است که بر کسی شیر عورتی خورد این بر کسی بر رضای باشد شوهر آن عورت را که شیر آن عورت از او فرود آمد است اگر این بر او خود حقیقی باشد و با دو باب باشد که شوهر این عورت که خود حقیقی این بر او نکاح کند و خود هر این بر کسی خود رضای باشد این مرد را و خویش خود هر بر حقیقی روایت و صورت این مسلم است که مردی زنی را نکاح کرد و این زن دختری از شوهر اول داشت و این زن در خانه این مرد سبزی زاد آن دختر که این عورت از شوهر اول دارد و خواه این بر باشد این مرد را و نباشد که این دختر که نکاح کند زیرا که این دختر که خود هر نسبی است پس این مرد را دخندد با نیکد و چون با عورت نزدیک کند دخ آن عورت حرام شود این صورتهاء از شرح هلم مولانا حمید بنشیند است در هلم در کافی آورده است که روایت کرده برادر رضای و صورت از ظاهر است چنانچه روایت که خود هر و صورت خواستنی خواهد بر در نسبی است که مردی زنی را نکاح کرد و آن زن دختر از شوهر اول داشت و این مرد سبزی از زن

عورت

اول داشت این مرد از این زن سبزی از زن اول داشت این
 مرد از این زن سبزی زاد این سبک که این زنیست برادر نسبی باشد
 بر بر اول آن مرد را اگر سبک از زن اول است این دختر را نکاح
 کند و با نیکد و این دختر خواهد برادر نسبی باشد بر بر اول
 را و بعضی احکام شیر در کتاب نکاح گفته است در هلم آورده
 است سبکی و دختری در مدت شیر عورتی خورد نکاح میان
 ایشان روایت سبکی شیر عورتی خورد آن سبک را و
 باشد که خواهد زن شیر دهند نکاح کند زیرا که رضای
 باشد این سبک را در هلم و شانهان آورده است اگر شیر عورت
 با آب آمیخت و شیر بسیار است و آب اندک حرمت ثابت شود و اگر
 آب بسیار و شیر اندک حرمت ثابت نشود و اگر شیر با طهام آمیخته
 حرمت ثابت نشود اگر چه شیر بسیار باشد این قول امام اعظم است
 و نزدیک امام ابو یوسف و محمد بن حنفی غالب باشد حرمت
 ثابت شود مگر آنکه آتش رسیده باشد چنانچه اگر در شیر عورتی
 برنج پختند آن زمان حرمت ثابت نشود نزدیک هر سه امام اگر
 شیر غالب باشد اگر شیر عورتی سبکی دو سال و دو نیم سال
 را در او خلط کرده اند اگر شیر عورتی بسیار باشد و دارو اندک
 حرمت ثابت نشود یعنی آن عورت بر آن سبک حرام نشود
 در هلم و کافی آورده است اگر شیر عورتی یکجا شده از آن

۴۹

مخصوص

مادر هر دو باشد و صورت ما نیکد راست که اگر دو برادر از پدر یکی باشند و مادر دیگر ایشانرا نیز برادران نسبی گویند و این عورت ما نیکد باشد یکی را مادر باشد و راست خود هر پس رضای و صورت مسئله است که بر کسی شیر عورتی خورد این بر کسی بر رضای باشد شوهر آن عورت را که شیر آن عورت از او فرود آمد است اگر این بر او خود حقیقی باشد و با دو باب باشد که شوهر این عورت که خود حقیقی این بر او نکاح کند و خود هر این بر کسی خود رضای باشد این مرد را و خویش خود هر بر حقیقی روایت و صورت این مسلم است که مردی زنی را نکاح کرد و این زن دختری از شوهر اول داشت و این زن در خانه این مرد سبزی زاد آن دختر که این عورت از شوهر اول دارد و خواه این بر باشد این مرد را و نباشد که این دختر که نکاح کند زیرا که این دختر که خود هر نسبی است پس این مرد را دخندد با نیکد و چون با عورت نزدیک کند دخ آن عورت حرام شود این صورتهاء از شرح هلم مولانا حمید بنشیند است در هلم در کافی آورده است که روایت کرده برادر رضای و صورت از ظاهر است چنانچه روایت که خود هر و صورت خواستنی خواهد بر در نسبی است که مردی زنی را نکاح کرد و آن زن دختر از شوهر اول داشت و این مرد سبزی از زن

الکلیه

ببري شیر خورد شیر هر که بسیار باشد از عورت بران ببرک
حرام شود و شیر هر که اندک باشد حرام نشود و این قول
امام اعظم است و ابو یوسف است و نزدیک امام محمد و امام
زنجی هر دو حرام شوند بگر شیر فرو داده ببرک را شیر
دادن بگر بران ببرک حرام نشود و احکام شیر ثابت نشود
و عورتی نقل کرد شیران عورت دو شیدند سرک را خوراند
انکه احکام شیر ثابت نشود و نزدیک امام شافعی نشود **و در**
آورده است ببرک را شیر عورتی حقیقه کرده احکام شیر ثابت
نشود و نزدیک امام محمد بیک روایت ثابت نشود در کافیه آورده
است اگر شیر عورتی در سوراخ نفس ببرک و یاد رکوش و یاد
جراحی انداخته که راه در شکم نژد احکام شیر ثابت نشود
و شیر فرو آمده آن مرد ببرکی را آن شیر داد احکام شیر ثابت نشود
اگر ببرکی و دختری هر دو شیر کوسفندی خوردند احکام شیر
ثابت نشود میان ایشان نکاح روا باشد زیرا که کوسفند مادر
فمی شود پس خوهری و برادری میان این دو کودک ثابت
نشود اما اگر هر دو شیر عورتی خوردند احکام شیر ثابت
نشود زیرا که در شیر عورت مادری میشود پس خوهری
و برادری شیر ثابت نشود در هدایه **و در** آورده است
مردی و زنی را وقت یکی بزرگ و دو خرد زن بزرگ زن

خورد را شیر داد هر دو زن بران مرد حرام شوند پس اگر این
مرد با زن بزرگ نزدیکی کرده باشد چیزی از مهر بزرگ لازم
نشود و برای زن خرد یعنی مهر لازم نشود و چون مرد یعنی مهر
زن خود را داده باشد از زن بزرگ پستانه اگر زن بزرگ عمداً
نموده باشد یا بشد برای آنکه نکاح باطل نشود اما اگر زن بزرگ
بی دانست که این خردک هم زن شوهر نیست و یا می دانست
اما می دانند که بلادن شیر نکاح باطل میشود و این مسئله هم
بی دانست اما زن خردک بغایت کرسن بود از کرسنگی هلاک
می شد و زن بزرگ نیز برای دفع کرسنگی داد در این صورتهای
مردی نیم مهر که زن خود را داده است از زن بزرگ نتواند
سنگ **و در** آورده است بر مردی با مائیکه زن اگر پیش
آنکه به نزدیکی کند مائیکه بر بد حرام نشود و یعنی مهر بر بد
بزرگ آن زن لازم نشود و چون بد ری یعنی مهر داده باشد
از سبب که با آن زنی زنا کرده است پستانه در هدایه و شانهان
آورده است مندرج است از سبب شیر بکواهی زنان ثابت نشود
تا آن زمان که دو مرد و یا یک و دو زن کواهی ندهند شیر ثابت نشود
و نزدیک امام شافعی بکواهی چهار زن شیر ثابت نشود و نزدیک
امام مالک و حاکم بکواهی یک زن شیر ثابت نشود اگر آن زن عادل باشد
اما در محیط آورده است اگر یک نفر عادل در شیر کواهی میدهد

www.alukah.net

و صدق آن گواه بردل شیر خورده می افتند اولی آنست
آن زن را ترک کند خواه بعد از نکاح گواهی داده باشد خواه
پیش از نکاح فاما ترک آن زن بروی واجب نیست **در کافی**
آورده است بگواهی یک زن شیر ثابت نشود و آن زن خواه
بیکانه باشد و یا مادری ازین دومرد **و** یا زن مردی **پانزده**
خواست کاری کرده بود یک عورت عادل گواهی میدهد
پیش از آنکه آن مرد آن زن را خواهد که من شعا هر دو را **و**
شیر دادم آن مرد را شاید که این سخن زن نشود و این زن
را نکاح کند همین حکم است اگر با این زن یک مرد دیگری
گواهی میدهد فاما اولی آنست که آن زن را نکاح نکند و لیکن
واجب نیست عورتی را شوهر او طلاق گفت و آن عورت را بشیر
در خانه از آن شوهر بود این عورت شوهر دیگری کرد و از
شوهر دوم این عوره حمل ماند و بشیر فرود آمد دختر بی
را از آن شیر داد آن شیر از شوهر اول است تا آن زمان که **نوزده**
از شوهر دوم نزاده است چون فرزندی از شوهر دوم زاده
باشد شیر از مرد دوم بود و این قول امام اعظم است **ح**
و امام ابو یوسف **ح** در یک روایت میگوید چون این عورت
از شوهر دوم حامله باشد این شیر از شوهر دوم باشد از آن
نباشد و در روایت دوم آنست که اگر تحقیق نشود که این شیر

این عورت هم

از شوهر دوم باشد و اگر تحقیق نشود آن زمان شیر هم از
شوهر اول باشد و نزدیک امام محمد **ح** شیر هر دو شوهر
بودن هر دو شوهر نماند که دخترک را که این زن شیر داد
است بخزاهند مردی زن خود را میگوید که این خواهر رضای منست
یا مادر رضای منست یا دختر رضای منست و یا میگوید این خواهر
و یا **دوازده** و یا دختر منست بعد از این سخن رجوع کند و میگوید که مرا **هم**
شد و یا میگوید که من غلط کردم و یا خطا کردم او را راست گردانید
و نکاح میان ایشان باقی باشد فاما اگر بگوید اول مستقیم ماند تا
میان ایشان تفریق کند و همین حکم است اگر عورتی مردی را
بگوید این برادر رضای منست و یا پدر رضای منست **و** شوهر
را نکاح کند بعد از آن عورت بگوید که من غلط کردم اگر آن مرد
این عورت را خواهد و با باشد و اگر عورت هم بر آن سخن مستقیم
است و با باشد که او را نکاح کند و اگر مرد و زن این لفظ گفتند
که غلط کردم و خطا کردم پس آن مرد آن عورت را نخواهد و با باشد
مردی زن خود را میگوید این مادر منست و یا خواهر منست معلوم
نیست که این دختر کیست **بعد از آن** معلوم شد مرد میگوید فهم
کردم و غلط گفتم نکاح میان ایشان فوت شده ثابت در اند و اگر
هم برین سخن مستقیم باشد تفریق کند **در ق** و **کبری** مندرجه
است مردی کینک خود را بگوید که نکاح داد بعد از آن کینک را

و با پدر و با برادر شوهر
بهم اذن گفته

ازاد کرد کینک ان کودک را بدهد از ادبی خواست و شوهر دیگر کرد
و از ان شوهر فرزندی زاد بدهد از ان کینک کودکی را که شوهر
اول این کینک بود شیر داد و فرقت میان این کینک و میان شوهر
دوم واقع نشود زیرا که چون کینک شوهر اول را شیر داد شوهر
اول بر رضای شوهر دوم باشد و این زن بر رضای بود
بر رضای خواستن را نباشد چنانچه زن بر حقیقی **در بیان**
آورده است مردی ام ولد خود را بفله می خود که **و** **و** **و**
بنکاح داد و این ام ولد را از خوردن کار شیر بود ام ولد بر شوهر
خود را شیر داد هم بر شوهر حرام نشود هم بر خوردن کار در مطلق
المخلص آورده است دختر کی خود را به بعضی اهل دیه شیر دادند
اگر مردی از ان دیه دختر را نکاح کند و ابا بشد واجب است بر
که هر کودکی را شیر ند هند فی ضوره و اگر شیر دهند باید که یاد
دیا نویسد **در خبر** و صفیری آورد است مردی دختر خود را
بیک بیگ بنکاح داد و چیزی دختر را داده بود از ان دختر نقل کرد
بن در میکوید این چیزها عاریت داده بود باز مر آن شوهر
میکوید این چیزها را دختر خود را بخشیده بود مردی میراث
من از این چیزها باز بدهد قول بد ر بشوند یعنی سخن بد ر بشوند
و چیزها تمام برید را باز دهند مگر آنکه شوهر کوهان
بلکه از آنکه بد چیزها مرد دختر خود را بخشیده بود ان
شود

در حقیقت می گویند که اگر مردی از ان ویر و دادها نام

شوهر را میراث از چیزها چنانچه مرثیان دیگر و بعضی علماء
ما برین قول فتوی دادند صد رشه یک در وقتان آورده است
که مختار برای فتوی است که عرف میان خلف بر ان باشد که چیز
می بخشند چنانچه در دیار ما سخن شوهر شنوند و میراث شوهر
را از چیزها بدهد هانند و اگر عرف بر چیزها نباشد از زمان سخن
بد ر بشوند و تمام چیزها بد ر بدهد هانند و در تمام وی طهری
آورده است قول شوهر باشد کوه از بد ر خواهند در سیر کبری
آورده است که سخن بد ر بشوند که عاریت بود زیرا که چون چیزها
آورده است فرج او بگوید بشنویم **باب الطلاق** در هله و ک
آورده است که طلاق بر سه نوع است یکی طلاق احسن است یعنی
یکدرد و طلاق حسن یعنی نیکو سیوم طلاق بدعه است و بدعه
در لغت چیزی نورا گویند و در شریعت بدعه چیزی را گویند
که عهد رسول الله علیه م و صحابه تا بعین نباشد که درین نویسد
کرده باشند در کشف نبرد وی این معنی آورده است که بدعه
آنست که تم طلاق بیک لفظ گوید و طلاق احسن آنست که مرد
از خود بیک طلاق گوید در باکی که در ان باکی نزدیکی نگرده باشد
و طلاق دیگر نگوید تا آن زمان که عدّه بگذرد و چون عدّه بگذرد
نه از شوهر جدا شود اگر خوش آید همان شوهر را نکاح
کند و یا دیگر را **در بیان** آورده است که این در حق عوی
شود

که درین نیز آمده



باشند که حیض می بیند در هلهایم و کافی آورده صحابه رضی الله عنهم
اجمعین دوشت میداشتند که مرد زن خود را همین یک طلاق
بگوید و دو سه تکوید بگوید و گفت یک طلاق افضل است نزدیکی صحابه
رضی الله عنهم از گفتن سه طلاق هر طلاق در یکی طهر کوبید
طلاق حسن است که مرد زن را که با آن زن نزدیکی کرده باشد
طلاق در هر باکی یک طلاق بدعت است که مرد زن را سه طلاق
کوبد بیک لفظ و یا سه طلاق کوبد در یک باکی پس اگر مردی سه
طلاق بیک لفظ و یا در یکی بگوید هر سه واقع شود فاما آن مرد
بزه کار نشود و اگر در طلاق در یک طهر کوبد هم بدعت است
فاما اگر یک طلاق با این در یک طهر میکوبد در یک روایت است که خطا
در سنت کرده باشد و روایت دوم است که طلاق با این مکروه نیست
بلکه سنت است فاما یک طلاق رجعی با نفاق مکروه نیست بلکه رجعی
در کافی آورده است مرد زن خود را در حال حیض طلاق گفت
اگر با آن زن اصلاً نزدیکی نکرده بود مکروه نباشد و اگر نزدیکی
کرده بود از زمان طلاق در حال حیض مکروه باشد در هلهایم و کافی
آورده است اگر زنی حیض نمی بیند از جهت آنکه خرد است و یا بغایت
بزرگ شده است اینچنین زن را طلاق بر طریق سنت
بگوید باید که اول یک طلاق کوبد چون ماه بگذرد طلاق دوم
بگوید و چون ماه دیگر بگذرد طلاق سوم بگوید در هلهایم و کافی

کوبید

سه

فی الحالی

آورده است و او باشد که مرد بعد از نزدیکی طلاق کوبد زنی را که
حیض نمی بیند از جهت خردگی و بد ریگی و بر مرد نیست که بعد از
نزدیکی بگوید فاما آنکه بعد از آن طلاق کوبد جناحی قول ز فرست
طلاق حامله رواست بعد نزدیکی فی الحالی و طلاق سنته در حنفی
حامله است که در هر ماه یکا آن طلاق کوبد و این قول امام اعظم
است رح و امام ابو یوسف و اما محمد رح میکوبد سنته در حامله
است که همین یک طلاق کوبد **در هلهایم و کافی** آورده است مردی
زن خود را که با آن نزدیکی کرده است و او حیض می بیند در حال
حیض طلاق گفت طلاق واقع شود فاما مرد بزه کار کرد و نزدیک
را قضا آن طلاق در حال حیض واقع نشود و قول رخصیان اعتبار
ندارد و چون طلاق در حال حیض واقع شود و مرد بزه کار شود
برود و جب است که مراجعت کند باز کرد دیهنی با آن زن آنشتی
کند بعد آن زن از حیض که در آن طلاق گفته است پاک شود و بعد
باکی باز حیض بیند و باز پاک شود اگر مرد طلاق کوبد و اگر خوش
نمایند از زن و نکاح دارد و بعضی گفته اند در باکی بعد حیض اول
بعد نزدیکی امام اعظم رح طلاق فاما فتوی است اگر خواهد
طلاق کوبد در باکی دوم در هلهایم آورده است مردی زن خود را
که حیض می بیند و یا آن نزدیکی کرده است میکوبد که در طلاق بر
طریق سنت و آن مرد را نیتی نبود بدین زن سه طلاق واقع شود

در کافی

خوش آید

در باکی

در هر باکی یکی و اگر نیت کند که هر سه طلاق همین زمان واقع شود
و یا در هر ماه یکان واقع شود خواه در حال حیض خواه در حال
باکی چنانچه نیت او باشد همچنان واقع شود و اگر این زن خرد
باشد و یا بزرگ است که خون فی بینک فی الخال یکی واقع شود و بعد
یکماه دوم واقع شود و بعد یکماه سوم واقع شود و اگر نیت
کند که همه زمانه سه باشد فی الخال سه واقع شود **فصل**
در هلاکیه آورده است طلاق شوهر را که عاقله و بالغ باشد واقع با
و طلاق کودک و دیوانه و خفته واقع نشود **در کافیه** آورده است
که همین حکم است در طلاق معتوه و بیهوش یعنی طلاق معتوه
و بیهوش واقع نشود و عاقله است که سخنان او و افعال او مستقیم
باشد مگر بسبب نادانیه مستقیم نباشد همچون آنست که سخنان
او و افعال او مستقیم نباشد مگر بسبب نادانیه و معتوه آنست
که وقتی سخنان هر شیء را نگوید و افعال هر شیء را نکند و وقتی سخنان
دیوانگان گوید و وقتی افعال دیوانگان کند **در عقابیه** و کافیه
ملاک است اگر مرد بزرگردد و طلاق گوید یا نیت کند طلاق واقع
شود و اگر بر سبب بازی طلاق گوید واقع شود و طلاق مست
واقع است و اگر خرد کند یا بزرگ را در حال مستی از او کند بنده از
شود و نزدیکی امام کرخی و محامی و یک قول امام شافعی طلاق
و عناق یعنی ازادی مست واقع شود و مرد بزرگ و خرد و شراب خور

۳۲۱
الله و او مست شد و زن خود را طلاق گفت بر بعضی گفته اند طلاق
واقع شود و بعضی علماء گفته اند طلاق واقع نشود مردی
دارد و خرد عقلاً او زاید شد و طلاق گفت بانفاق واقع نشود
و همین حکم است اگر شراب در حال تشنگی سخت خرد که اگر خورد
خورد بپردی و طلاق گفتن واقع نشود در بزدوی و منار این
روایت آورده است مردی شراب خورد و او را صلح شد عقلاً از
سبب صلح زاید شد و طلاق گفت بانفاق واقع نشود **فصل**
در بیان طلاق بتکی و احکام بتک و اشرب بلا درین فصل روایت
عربی نیز آورده است تا علماء را از دلیل اشباح اشراج و عوام را
از اشراج انقیاد اتباع حاصل آید فی شرح انوار الدین فی السنن المنوره
فی الصحیح البخاری و المسلم روایت عائشه رضی الله عنها تسبیح
رسول الله علیه من التبع فقل کل شرب اشکر فهو حرام التبع
بکسر التاء و سکون التاء تنوین سکر یحکم من العسل بالیوم
قال صاحب الفناوی اللبری رحم و الشراب المستخذ من الجوب الخ
و الفناوی و الشهد و الفایده و العسل و السكر اذا کان مسکراً حراماً
بالجماع لکن هل یجوز بالسكر اختلاف المشایخ فیه فقال الفقیه ابو
جعفر لایجوز لانه مستخذ محالیست من اصله الحمر صا کالبنج و لبن الرمال
و البسک من البنج و لبن الرمال حرام ولا یجوز کذا انما حل صلح معنی
از سنن انوار الدین در سنت المضمومه آورده است صحیح بخاری

عین
از دیار
ط
فقال

مسلم مذکورست روایت کردی بی غائبه رضی الله عنهما که بیغایب را بر
شده ی که تبع حرام است یا نه بیغایب فرمود علیه السلام هر شرابی که مست
کننده است آن حرام است و تبع شراب است مست کننده که از شهید
میکنند درین صاحب فتوی کبری میگوید شرابی و بکبی که از جواری و از
حنطه و از جو و از اجناس و از فرصاد و از مایده و از غسل و از شهید
و فی شکر میسکنند و اگر این شرابی و بکبی مست شود و بعضی علماء
گفته اند او را حد نیز بزنند امام جعفر میگوید حدی نزنند زیرا که
این شراب و بکبی از چیزی ساخته اند که آن چیزی اصل خرنیب یعنی
از لکوره ساخته اند بن بک و شیر ماویان مانند مسقی از بنک و شیر
ماویان حرام است فاما حد نزنند **در حد** میگوید قوی است
که حد نیز بزنند در تاج آسای آورده است الا خاص و الفرصاد
خرنوب الفانید یا بنید الغسل شهد باموم الشهد غسل از عه
حلا کرده شده ازین چیزها در بعضی دبا شراب و بکبی می سازند
و فی الشیبه قال الفقیه الزاهد ابواللیث شارب المطبوخ اعظم ذنبا
و اثم من شارب الخمر لان من شربه يكون عاصيا فاسقا ومن شرب
المطبوخ يخاف ان يعيد كما فرلان شارب الخمر يكون مغربا به
الحرام و شارب المطبوخ يشرب المشكر و يراه حلالا وقد اختلف
المسلمون ان شراب المسكر حرام قليلة او كثيرة فاذا اختلف ما هو
حرام صار كافرا بالاجماع حاصل معنی **در تشبیه** فقیه ای

اورده است کسی که شراب در دیار ما خورد او بزهر کاری نیست
از آن است که خمر لکوره خورد زیرا که هر که خمر خورد او فاسق
و بزهر کار کردد فاما که فرزند از جهة آنکه شراب افرا خواهد
کرد که من حرام میخوردم و نخواهد گفت که خمر حلال است
بن بزهر کار و فاسق کردد و هر که شراب در دیار ما خورد درین
آن باشد که او کار کردد زیرا که او شراب میخورد که مسقی آرد
و از حلال میبندد و اجماع مسلمانان بر آنست خوردن چیزی
که مسقی آرد حرام است اندک و بسیار پس چون خوردن
شراب در دیار ما باجماع حرام است هر که حلال داند کار کردد
فاما **در تشبیه** بخاری آورده است شراب در دیار ما مطبوخ
هر دو یکدگر در مطبوخ شرابی است از شیر و لکوره سازند و آنرا
بآن سوزند تا دو حصه او برود و سیوم حصه او نماید جامع
کتاب کمال کریم غفر الله له و لوالدیه و احن الیهما و الیه کف در
باشد که مسقی شراب در دیار ما حلال داند **در تشبیه** البردوی شراب
المسکر من جمیع هذه الاشریة حرام بالانفاق که **در تشبیه** تقالی
حرف الخمر بینها و السكر من کل شراب حاصل معنی در کشف
بردوی مذکور است آنست که خوردن شراب در دیار ما و بکبی
در بعضی و آنچه بدین مانند بمقداری که مسقی آرد تا نفاق چیزی است
زیرا که بیغایب فرمود علیه السلام هر که شراب در دیار ما خورد

ص ۱۰۰

صغیر

ست
مستی خورد و حرام مستی از همه شرابها و از بکلی و نیک و از
مادیان و جبان حرام است خواه شیر بنک خورد خواه خشک
فاما خمر اگر چه قطری از وی خورد حرام است اگر چه قطره مستی
خواهد آورد **در مستی** آمده است که بنک و بعضی شربت
میکند و میخوردند ازین جهت در بزودی آورده است اذنی
دواء فسکر به مثل البیج اگر چه بنک استعمال اکل است نه شرب
فی الزخیره الخمر من سایر الاشبه المسکرة در زخیره میگوید
که خوردن هر چیز جز خمر است مقدار کمی که مستی آورد حرام است
با تفاتی فی المصنفی اما اذا شرب لیسکر منه فالقندح الاول حرام
و کذلک الجلوبس و المشی هناك و عند محمد لاجل شرابه اصلا
قلیلا او کثیرا سواء فی المنافع و عن ای یوسف اذا لیزاد انما
یشرب لیسکر منه فالقندح الاول حرام و الجلوبس علیه حرام
و المشی الیه حرام ایضا و تحت حاصل معنی در مصنفی **در مستی**
آورده است اگر کسی مطبوخ مثلث میخورد تا مست شود قندح
اول نیز حرام است و شستن با تفاتی همچنین برای خوردن
حرام است و حد نیز بزنند و نزد یک امام محمد خوردن اصلا
روایت خواه اندک خوا بسیار خواه برای قوه بر عبارت خوردن
خواه برای حزم طعام و مطبوخ مثلث است که شیره آنکو در جوشان
تا از همان که دو حصه شیر برود و یک حصه باقی ماند و شراب درین

بکم مطبوخ مثلث دارد در مجموع نوافل آورده است فتوی
بر قول امام محمد است و فی مجموع النوافل ولو اخلد نبلامن
الشعیرا و الدرّة او التفاح او الفسل نأشد و هو مطبوخ
او غیر مطبوخ فانه لا یجوز شربه عند محمد و به یا خلد حاصل معنی
در مجموع النوافل آورده است آنست کسی که از شیر جواری
و از شیر تفاح و یا شهد بکلی و شراب می سازد اگر معتاد ری
خورد که مست شود با تفاتی حرام است و اگر نیت مستی خورد
هم با تفاتی حرام است و اگر کسی برای خوش و یا از برای بازی
خورد هم با تفاتی حرام است این روایت **در مستی** و بزودی و کتب
دیگر آورده است و اگر اندک خورد که مست نشود هم حرام است
و نزدی برین قول است و فی الملتقط المخلص ابو الفصلا که مانی جمع
علم میبوید هر که میخورد که مسلمانان زاید و مسلمانان می
بره باده احتیاط کند در کارها خود و کرد حرام و شبه نکرد و از چیز
که مستی آورد احتیاط کند بی قیاس فرمود علیه السلام هر کوشنی که از
حرام می افزاید آتش دوزخ او بی بران کوشنت است فی التمهید
و اگر کسی زیاد **عن ای حنیفة** رضي الله عنه نبیذ التین و الدرّة و الخنق
و الشعیرا اذا شئت لاجل شرابه و فی زماننا نجد اذا سکر حاصل معنی
که **در مستی** آورده است آنست که اگر کسی از بکلی مست شود و
راحد بزنند و نزدی برین قول است فی الکبیری ثم وجوب الحد

ح

دوی

في شرب الخمر لا يتوقف على السكر بل يخلد من شرب قطرة من شراب
 يتوقف وجوب الخمر بالسكر في غيرهما من شراب الا شربة واحدة
 السكر اذا ذهب عقله وكان كالمه مختلطا لا يفهم مطلقا
 لا جوابا فهذا هو السكر نجيب فيه الخمر وهو المختار الفتاوى
 معني كدركيري اورده است كه الكركسي قطره از خمر خور در
 حله زنده اگر چه خوردن و قطره از خمر مست خورده شده
 در شراب و يكيني و الخمر بدین مانده تا از ما حد نرسد كه مست شود
 و مست است كه عقله او را يك شود و سخن مختلط باشد و مست
 از جواب نشناخته است مست را حد نرسد و فتوي برين قوا
 است فا ما حد مستي بعد هو شيار شده نرسد در حال مستي
 نرسد في الهذيان و نشانه آن اورده است هله الخدر في المختل من
 الجيوب اذا سكر منه قالوا لا يجد لانه مختل من اصل الخمر كان
 لبن الرمال اذا سكر منه قالوا والواجب انه الخدر فانه روي عن
 محمد فيمن سكر من الا شربة انه يخذل من غير تفصيل وهذا لان
 الفساق و مجتمعون عليه في زماننا اجماعهم على سائر الا شربة
 بلا خوف ذلك حاصله معني **ر ر ر** اورده است الكركسي خوردن
 يكيني مست مي شود و يا خوردن چيزي كه غير يكيني است و ان چيزي
 از عسل ساخته اند مست مي شود و مستي با جماع حرام است
 چنانچه در نسيب و انار و اين كرده است فا ما در حد اختلاف كرده

يعني گفته اند كه اوراحه نرسد زير يك يكيني و الخمر بدین مانده اخيري
 ساخته اند كه ان چيزي اصلا خمر نيست يعني ان نكره ساخته اند پس
 بنابر ما ديان ما ندكسي كه از شير ما ديان مست شود اوراحه نرسد
 معني يكيني كه ان يكيني و الخمر بدین مانده مست شود اوراحه نرسد
 فا ما فتوي است كه اوراحه نرسد زير يك روايت كردند از امام
 محمد كه الكركسي از شراب مست شود اوراحه نرسد اي تفصيل يك
 فاسقان براي شراب الكركسي جمع مي شوند بلكه براي خوردن
 يك و الخمر بدین مانده اجتماع فاسقان بيشتر است از اجتماع فاسقا
 شراب الكركسي چون در يكيني در حال مستي حد لازم ميشود و در شراب
 در ديگر ما بطريق اولي حد مي آيد **در كافي** و سئل ابو حنيفه عن
 شراب البخر فارفعه الي راسه فطلق امرائه قال اذا كان حين يشراب
 يعلم انه ما هو بهي طائف وان لم يعلم تطلق حاصله معني در كافي مذکور
 است كه است كه امام اعظم رضي الله عنه را بر سبیدن كسي كه بنده خورد
 و بنده بر سر دارد و وزن خود را طلاي كوييد طلاي و قبح نشود يانه
 امام اعظم جواب داد كه بوقت خوردن بنگ آن مرد ميلاست كه آن
 سنگ است و اين جنين عمل دارد و با آن بهم خورد طلاي او و قبح شد
 و كركسي دانست طلاي او واقع نشود و **و كثر** بزدوي و التحقيق
 ذكر القاضي فخر الدين المعروف في مخاريج و فتاواه شرح جامع الصغرى
 اورده ناقله عن ابي حنيفه رحمهم الله عليهم و سفيان الثوري ان الرجل

در يكيني او حنيفه و سبیدن آن مرد را
 من شراب البخر فارفعه الي راسه
 ان نكره ساخته اند پس
 مستي با جماع حرام است
 چنانچه در نسيب و انار و اين كرده است

ان كان عالما بفعل البنج وتأثيره في العقل ثم اكل فطلق امره
فانه يحس طلاقه وعتاقه وذكر في المسوط لا بأس ان يتداوى الناس
بالبنج فاذا اراد ان يذهب عقله منه به ينبغي ان لا يفعل ذلك لانه
الشرب على فضل السكر حرام حاصل معني در كشف بزد و در
مذكور است انست که اگر مردی میدانست که ان بنک است و اینچنین
کند و با ان بهم بنک خورد و زن خود را طلاق گفت با بنده
را از او کرد و زن ان مرده واقع شود و بنده از او دستورات
باکی نیست که مردم تداوی به بنک کند فاما اگر بنک برای ان خورد
که عقل او برود نشاید زیرا که یعنی دارو خوردن بقصد
حرام است و تداوی به بنک هم آنست زیرا که کسی را زحمت با بنده
و طبیان گویند که زحمت خوردن بنک برود و یاد رشمه
که آب میگرد و خوردن بنک آن بیچی کیرد و اسهال به بنک
میشود و در اینچنین ضورتها اگر بنک مقدار بی خورد که مست
نشود و بنیت مسی و خرسی و بازی خورده باشند روا باشد
در قلام شرب البنج للتداوی لا بأس فان ذهب عقله لم يجد فان
منه لا يجد عنه بما خلا فالحمد و در خلاص آورده است خوردن
بنک برای تداوی باکی نیست فاما خوردن بنک برای تداوی باکی
نیست عقلا و زایل میشود روا نباشد اگر چه برای تداوی خورد
باشد و اگر خوردن بنک مست شود نزدیک امام اعظم و امام

رح حد نزنند و نزدیک امام محمد حد بزنند مسی از بنک حرام
است **حناجی** **مقبره** و این کرده شده است و بی نصاب
الاحتساب سئل الشيخ امام المجتهد بقیت السلف حمید الدین
الضریقی نعمده ه الله برضوانه وهو علی المبر فی البخاری عن
البنج فلم تجب بشئی ثم سئل فی الأسبوع الاخر فلم تجبه ثم سئل
الاسبوع الثالث فغضب علیه فقال ای زندقه بنشین تا هفت روز
جواب کویم فلما نزل عن المبراتی صدر جها ره بخاری فقام
کبار العلماء و مجتهد بهم ان یخضروا مجمع العلماء الذین ک
اهل البقوتی و الاجتهاد فی زمانه فقال افح الکتاب خزانه
الکتب هل تجد و روایت عن ای اصحابه فنظروا فیها فوجدوا
عنا ای حنیفه رضی الله عنه ان البنج حرام فاجمعوا فیه علی حرمة
طیار و مصاحبه و ان اجتماع الفساق علیه کاجماعهم علی سائر
المسکرات فلما کان یوم الوعظ صعد امام حمید الدین المبر و اخذ
فی الوعظ و النصح فقال ابن اسائیل فقام الشاب فقال وجدیت
روایت عن ای حنیفه رضی الله عنه ان البنج حرام و اجمعنا علی ذلك
حاصل معنی که نصاب الاحتساب آورده است از عده الاحتساب
که قریب بدین معنی است اما چند چیز معلوم شود در عده الا
مذکور است در شرح کرجی آورده است چون خوردن بنک عقل
زایل شود پس خوردن بنک روا نباشد در بخاری اجتماع

بدان شده است که بنک حرام است زیرا که از امام اعظم روایت
کردند که بنک حرام باشد با اجتماع و در تعلیف مذاهب امام
شافعی است در آن نیز میگوید که بنک حرام است و دلیل مقول
آنکه در کتب طیب میگوید که بنک نومی از زهر است و در قانون او
است بنک که سیاه باشد بعضی که ادعی که عاده خوردن بنک ندارد
در خوردن آن مهربد و زهر حرام است و بنک نومی از زهر این
بنک نیز حرام است **در زخیره** مذکور است عبد القزیز ثرمذی
از امام اعظم و سفیان ثوری برسدیم از مردی که بنک خوردن
و بنک بر سآورد و وزن خود را طلاق گوید امام اعظم و سفیان
ثوری گفتند اگر آن مرد وقت خوردن میدانست که بنک است
با آن بهم خوردن او را طلاق افتد و اگر وقت خوردن نمی دانست
که آن بنک است زن او طلاق یافتند و فی الشاهان آورده است اما
لا یفیع طلاق النبی اذ لم یعلم انه یخ اما اذا علم واقدم علی که
یفیع طلاقه **و ذکر صاحب محیط** ان هذا التفضیل منقول عن ای
حنیفة و ذکر ایضا السكر من البیج حرام و ان طلاق البیج واقع حاصلا
معنی آنکه در شاهی آورده است **است** که طلاق بنکی واقع شد
و اگر نداند که این بنک است یا اگر بنکی بداند که این بنک است
و با آن بهم خوردن طلاق واقع شود **و صاحب محیط** میگوید آن
تفضیل از امام اعظم منقولست و صاحب محیط میگوید که مستی از

حرام

67

حرام و طلاق بنکی واقع است **در نیا العلوم** و فی کتاب الحلال
و الحرام اما الالبان فلا یجزم الا ما یزید العقدا و یزید الحیوة
و الصلحة و یرایک العقدا کالبیج و الخمر و مزید الحیوة کالسموم
و مزید الصلحة کالادویة فی غیر وقتها و کلها یرجع الی الضرب
حاصل معنی که در احیاء العلوم و در کتاب الحلال و الحرام آورده است
است کیاها حرام نیست مگر کیا ای که بدان عقدا میرود و کیا ای که
بدان صحه میرود و کیا ای که بدان حیوة میرود پس ازین سه کیا
که حرام است کیا ای که بدان عقدا میرود آن بنک و خمر است و کیا ای
که بدان حیوة میرود زهر است و کیا ای که بدان صحه میرود داروها
است که غیر وقت میخورد و حرام است که ازان جمیع مضرت است
فی الشیبه قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کلم مسکر حرام و
مسکر خمرفمن شرب الخمر فی الدنیا و کلن و هو صمد **مفهوم نیست**
تواند شربها فی الآخرة فقال الفقیه رضی الله عنه قد اخبر **النبی**
علیه السلام ان کلم مسکر خمر و هو حرام یعنی **توان** مطبوخا و غیر مطبوخا
و فی روایت اخری ما اسکر کثیره فقلیله حرام و فی روایت آخری اسکر
منه الفرقی فالجرعة منه حرام و الفرقی ست عشر رطل فی اللقیح
در ترمذی آورده است که بیضا بر فرمود علیه السلام هر چه مستی آرد
حرام است و هر چه مستی آرد خمر است و هر که در دنیا خمر خورد و او
بر خوردن خمر **من** باشد در زخیره و شاهان آورده است

www.alukah.net

مَنْ مِنْ خَمْرِكْسِي رَا كَوَيْدَ بَعْدَ قَتْلِ كَيْ يَأْيِدَ مَيَّجُورِدَ وَكَرَّ لِيَجْنِبَنَّ كَسِي
بِشْنِ اَنْ نَقِبَ نَقْلَ كَنْدَ اَزْ خَمْرَ خَرَّةَ مَحْرُومَ شُودَ ثَقِيهَ مَي كَوَيْدَ بَدَلِ
سَمِ بِيغَا بَرِ فَرْمُودَ عَلَيْهِ مَ هَرَجَ مَسْت كَنْدَهَ اسْتَا اَنْ خَمْرَ اسْتَا
وَ اَنْ حَرَامَ اسْتَا خَوَاهُ بَا شَقِ بَرَنْدَ خَوَاهُ نِيَزَنْدَ بِيغَا بَرِ فَرْمُودَ عَلَيْهِ
مَ هَرَجَ بِيَا اَوْ مَسْت كَنْدَ اَنْدَا اَوْ حَرَامَ اسْتَا وَيَكُ رَوَايَتَا اسْتَا كَيْ
فَرْمُودَ عَلَيْهِ مَ هَرَجَ اَزْ وَي شَا زَدَهَ رَطَلِ مَسْت كَنْدَ حُرَّةَ اَزْ
حَرَامَ اسْتَا حَاصِلَا اَزْ بِي رَوَايَتَا اسْتَا كَيْ اَنْ كَتَبَ مَعْتَبَرَا وَرَدَهَ اسْتَا
كَيْ اَكْرَمَسِي شَرَابِ شَرَابِ دِيَا رَا مَ خُورِدَ دِيَا بَلْ كِي وَيَا دَرِ بَهِيَزَهَ وَ اَلِي
بَدِينِ مَانَدَ وَيَا بَلْ كِي مَقْدَارِي خُورِدَهَ اسْتَا كَيْ مَسْت شُودَ وَ هَسْبِي بَاتَقَا
حَرَامَ اسْتَا فَتَوِي كَيْ دَرِ شَرَابِ وَ بَلْ كِي وَ دَرِ بَهِيَزَهَ حَدِّ نِيَزَنْدَ وَ اَكْر
مَقْدَارِي خُورِدَ كَيْ مَسْت شُودَ دَرِ بِنِ صُورَتِ نِيَزَا بَاتَقَا حَرَامَ اسْتَا
يَكِي اَنْدَا اَكْر نَبِيَتْ خُوشِي خُورِدَهَ بَا شُدَ هَمَ بَاتَقَا حَرَامَ اسْتَا
دَرِ هَلَا بَرِ وَ دَرِ كَتَبَ مَعْتَبَرَا وَرَدَهَ اسْتَا دُومَ اَنْدَا نَبِيَتْ بَا زِي خُورِدَهَ
بَا شُدَ هَمَ بَاتَقَا حَرَامَ اسْتَا وَ اَبِي رَوَايَتَا دَرِ هَلَا بَرِ وَ دَرِ كَتَبَ
مَنَا كَرَهَ وَ دَرِ سَعْفِي وَ دَرِ كَتَبَ مَقْدَمَهَ نِيَزَا وَرَدَهَ اسْتَا سَعْفِي
اَنْدَا نَبِيَتْ مَسِي خُورِدَهَ بَا شُدَ هَمَ حَرَامَ اسْتَا وَ اَبِي رَوَايَتَا دَرِ هَلَا
وَ دَرِ بَزْدُوي وَ دَرِ كَتَبَ مَقْدَمَهَ وَرَدَهَ اسْتَا وَ اَكْر بَرَايَ فُوتِ
بَرِ عِبَا لَتِ وَيَا بَرَايَ هَضْمِ طَعَامِ خُورِدَهَ بَا شُدَ وَ مَقْدَارِي خُورِدَهَ
كَيْ مَسْت شُودَ هَمَ فَتَوِي اسْتَا كَيْ حَرَامَ اسْتَا جَا جِي دَرِ مَجْمُوعِ

نیزه
معنی م

انوارك اوردده است في الرسالة التي ذكر فيها حرمة المسكرات
والمسكر منها حرام باتفاق العلماء وكل ما يزيد العقل فانه حرم
اكله لكن السكر يجب فيه الحد وغير المسكر يجب فيه التفرير وما
قليلة المشيئة المسكرة حرام عند جهما بهما العلماء كسائر القليل
من المسكرات كما تقدم وقول النبي صلى الله عليه وسلم كل من مسر
حرام **شبابا** ولكل ما يسكر ولا فرق بين ان يكون السكر ما كان مأكولا
او مسرودا جاملا وما يقا ولومع المشيئة وشربها كان حراما **صلا**
معني استكتمك در رساله حرمت مسكرات اوردده است است
بلك سخوردن مسكي اوردده منزله شراب ك مسكي اورددهن اكر مقدار ينك
خورد ك مسك شُود حرام است باتفاق علماء بلك هرج عقلا نيك
ك حرام است جز ان فاما ان جيزي مقدار ي خورده ك مسك شُود
حدم بر وي لازم آيد و اكر ان مقدار خورده ك مسك شُود ان نيز
حرام است نزد يك بشير علماء بيفر فرمود عليه السلام هرج مسكي
اوردده حرام است خواه ان جيز خورده خواه بيا شامه خواه ان جيز
بشتم باشه خواه اكله بيشن اكر كسي شربه بلك د خورده هم حرام است
و قل نقل بعض المشايخ وهو النبي شهاب المله والدين الفرائ
استاذ ابن الحاجب في كتابه **معجم مسماة** بالخير في حرم ان
كلها في مذهب مالك رضي الله عنه انه ذكر في هذه الكتاب قال يجب
اكله الخيش الحد والتفرير اما الحد فليل مثل الخمر واما التفرير

كل م

بسته به کمال
بسته به کمال

فلما ارتكب من الامور القبيحة من الجبن والخنون وكثيرة الاكل
وغير ذلك اصل معني که در ذخيره امام مالک که جهل است آورده
است که امام مالک ميگويد کسي که بتک خورد ه بروي هم حد و هم
تفزي لازم آيد حد بزند جناح در حضري زند و تقلي برا وجهت
انکه افعال قبيح از بتک هي نايدي غزدي دوم ديواني سيوم
بنيار و جزآن **وزي زاد القلوب** تصيف الامام ابي الليث
السمري قندي رحمه الله عليه عن ابن بن مالک رضي الله عنه عن
النبي صلي الله عليه وسلم قال اياك والخيش فانه حرام
يسلب الجباء من العيب ويسلب الايمان عند النزاع وقال
الحدري صحت اذناي ان لم اكن سمعت رسول الله صلي الله
وسلم انه قال من اكل البج كفا زنا بامه سبعين مرة ومن زناه
مرة كفا هدم الكعبة سبعين مرة واحج بقوله تعالي والشجر
الملعون في القرآن في تفسير ابن ابان ابن عباس بي البج حاصل
معين که در زاد القلوب از تصيف امام ابي الليث سمرقندي رحمه
عليه آورده است است که روايت کرده ابن مالک رضي الله عنه
عليه السلام که بعضا ميرمرد عليهم دو بار فرمود که دور باشن از خيش
دور باشن از خيش يعني از بتکي که بتک حرم عجميا بنسبت بتک شتم از
دور کند و وقت مردن ايمان دور کند و ابو سعيد خدي وي روي
ميگويد که گوشهائي من گريه کرد اگر از بيضا بر نشيدم که بيضا بر فرود

عنه الذي اتيك في واد و وضع
الوجه الذي اتيك في واد و وضع

^{عليه م}
هركه بتک خورد جناح نسبي که ماد خود زنا کرده هفتاد بار و هر که با ما
در خود يكبار زنا کند جناح نسبي که هفتاد بار و خانه کعبه را خراب کرده
باشد اين ابان و ابن عباس رضي الله عنهم تفسيبر کردند که شجره ملعونه
که در قرآن است يعني در خفي که برون لعنت است آن درخت بتک است
و اين روايت موافق روايه **دو کافي و رشاها** و بزروي و تحقيف و
آثار و تبليغ است زير که درين کتب مستي از بتک حرام گفته اند پس چون
از بتک ^{مست} ~~مست~~ بشود بعيد نيست که اين جنين بزه کاري افند و ياکر
چون بتک بقصد مستي خورد هم حرام است اگر چه اندک خورده باشد
جناح در کشف بزدي و کتب مقدمه نیز آورده است و يا اگر بتک نيت
خوشي خورده باشد هم حرام است اين معني از کتب مقدم معلوم
پس جمله حديث اين محلها باشد سوال اگر کسي کويد که در بعضي روايات
آورده است که بتک مباح جواب کويم ابن روايت مطلق و روايت از کافي
و رشاها و کشف بزدي و تحقيف و جزآن بنسبت ام معيد بر بتک بعد
الک داشت که بتک مستي آرد حرام است پس مطلق محمول بر قبل العلم
بسکره باشد زير که مستي با جماع حرام است پس بدین دليل روايت مطلق
الباخت محمول بر قبل العلم بسکره باشد و بعد انکه دانست که مستي بتک
آرد اتفاق علماء حرام باشد و ياکريم روايتي که در ان اباحت گفته اند
محمول بر سلاوي و لهذا در بزدي ميگويد اذ اشرب دواء فسکره محمل
مطلوبه و سلاوي وقتي حاجت افتد که رخصت باشد پس قرينه لفظ و

10

مست



کفتم روایت اباحت را در حال نلای و در ایان حرمت را در غیر
حالت نلای و در نای اسامی آورده است الدواعی و یاکرم
حرمته بنگ مطلق در عده الا حساب فسکد میگوید و چون اجاع
ثابت شد شرعی که اجاع برای اثبات حکم بدان مفتوح است
آن نیز ثابت شود لان الشیء اذا ثبت ثبت مع کوازمه فی القدا
والنبردوی و مستوفی و کشف البردوی و سنا نعان و چون اجاع
با آن شرط ثابت شود و حرمت بنگ متفق علیها باشد زیرا که بعد
الفقادات اجاع روایه اباحت معمول نمائند **و در بردوی و مناره**
در مناره آورده است که صحیح آنست که اگر مسئله مختلف فیها
شود آن مسئله منفق علیها کرد اگر کسی گوید ان بنگ این نیست
که حرام است این بنگ دیگر گویم بنگ همین که در دیار ما خلف
فاما بنگ اسم جنس متناول است مرافع خورد یا یعنی هم بنگها
در لفظ بنگ درمی آید چون جنس حرام باشد انفاع او نیز حرام است
و اگر کسی را تسلیم دارد که آن بنگ دیگر است هم بگویم که حرمت آن
از جهت مسقی است هر چه مسقی آرد حرام است اگر کسی گوید که در
آمد ما است که طلاق بنگی واقع نیست اگر چه میدانند که ان بنگ مسقی است
و آن صحیح است و صحیح علامت فتوی است جواب گویم برین روایت
فتوی وقتی بود که بنگ مباح بود چون اجاع بر حرمت متفق
علیه شد پس آن روایت که مفتی بر است عدم وقوع بود معمول نمائند

بن انعقاد اجاع اتفاق بنگی واقع است بدلالة اجاع زیرا که در
بردوی **و مناره** میگوید سکری که حرام باشد با جماع منافی خطاب
نیست و چون خطاب مترجمه شد طلاق و عقاق این جنین هست
واقع شود و عبارات اینست السکر المحظور بالاجاع لاینافی الخطاب فیج
عباراته کلها بالطلاق والقنات والبیع و اجاع که بر حرمت بنگ شده
است مؤخران روایت اباحت است زیرا که ان اجاع مقدم بر دی روایت
اباحت اصلا درست نیست و سبب آنکه اجاع را که مخالف اجاع
باشد درست نبود پس روایت یا حث قبل الاجاع حرمت باشد
و بعد از اجاع معمول نمائند و اگر کسی گوید که در روایتی آمده
با جماع طلاق بنگی واقع نیست بگویم که صورتی است که نداند
که بنگ مسقی آرد ان زمان در طلاق او اخلت فی خود حجاب در
در طلاق و کشف بز دوی و تحقیف گفته است و فتوی برین قول
است که طلاق واقع نشود پس چون اجاع بر حرمت بنگ منفعده
شد و بنگ با جماع حرام شد اتفاقا طلاق بنگی واقع شود بدلا
اجاع حاصل آنکه اجاع که بر عدم وقوع طلاق بنگی است محمول
بر قبل العلم بیکره است زیرا که بعد علم در کتب مذکور اخلت
در وقوع طلاق گفته است در زخیر میگوید اگر کسی از بنگ و یا
از شرابی که از شهید میکنند و از شراب دیار ما مست شود وزن
و طلاق کرد بر نزدیک امام محمد طلاق واقع شود و از مجموع

معنی

النوازات روایت کردند که فتوی بر قول امام محمد است برای
حرمت شربت و از روایات مقدم معلوم میشود که اگر بنگی خورد
دیار مانیت مسی و یا نیت با زی و یا نیت خوشی خورده
باشند اتفاقاً طلاق او واقع شود فاما اگر نیت هضم طعام
خورده باشند آن زمان نزدیک امام اعظم و نزدیک امام ابو یوسف
طلاق واقع نشود و نزدیک امام محمد طلاق بشود و در
ذخیره اینست ولو شرب من الاشر به التي یخلف من الخبیر
او من العسل و طلق امراته لا یقع عند ابي حنیفه و ای یوسف
رضی الله عنهما خلا فالحمد اگر کسی گوید لفظ رسول علیه
ذکر ناها ما در خود هر حد بی دیگر آمد است بگویم در حدیث
العلم آورده است که بیغافر فرمود علیهم عرکه شطریخ با زهر
و وقت نماز و ی فوت شود جنابستی که شکی هم با ریا مادر
خود زنا کرده باشند حکمت درستی هم با راست که شکی و مهر
دیگ بساط بن شطریخ با ز استعمال کند سئو هم چیز بس مهر بساط
کوئی یگان با مادر خود زنا کرده باشند **در هلیت** میگوید
که بیغافر فرمود علیهم شطریخ با ز و کسی که بازی شطریخ برینند
و کسی که آجا نشیند جنابستی کوئی گوشت خوک میخورد در کفایت
شکی نیآ آورده است که بزه کاری بیک دم و یا پیش از آنست که
هم با زنا جاد خود کند در حاله اسلام در کبری آورده است

مردی شطریخ می باخته میگوید که این بازی که من می بازم حرام
نیست نه از کتاب نه از خبر نه از قیاس زن آن مرد را سه طلاق
واقع شود زیرا که بازی شطریخ حرام است صحاب رضی الله عنهم
و قیاس صحیح **در فتاوی خانی** آورده است امام محمد میگوید هر
چیزی که حرام است آشنا میدان آن چیز اگر در جام رسیده و پیش از در
شرب باشد حرام است **در فتاوی خانی** اینست قال **بجارت**
محمد که ما یجرم بشر **صاحب الثوب** اکثر من قدر الدار هم **مؤید**
منه حوز الصلوة و هم **در فتاوی خانی** میگوید اگر مردی در حال
مستی اقرار کند که آن مرد از سر حرمست شده است این اقرار
صحیح نیست اگر چه از آن مردی بوی حرم آید زیرا که اقرار مست در
خالص حق الله جل و علی است باطلاست و علماء اختلاف کردند
در مست و فتوی است که سخن مست مختلط باشد که صحیح نیست
از جهت جواب و آنه فی از ابتدا یعنی اسقامت نباشد در سخن او این
چنین کسی را مست گوید و فتوی علماء برین قول است و اگر بعضی کلام
مستقیم باشد و بعضی مستقیم نباشد اگر بی کلام مستقیم باشند و بیبی
نباشند حد نزنند زیرا که مست بنهام مجرد شده است و اگر اکثر
کلام او غیر مستقیم باشد آن زمان حد نزنند زیرا که اکثر احکام کلام
است حاجی در دیوان اگر اکثر کلام او غیر مستقیم باشد حکم بر دیگر
او گشته و این قول امام است **ابو یوسف** است و عبارت فتاوی

خالی آنست و اذا قران شکر من الشراب لا یصح اقراره وان کان
منه ریح الخمر لان اقرار السكران بالحق الخالص انه تعالی وبالطبع
و کما هو فی السكران و اجم منطلق لا جواب ولا ابتداء فهو السكران
و به آفتی المشایخ ریح و ان کان بعض کلامه مستقیما و بعض
غیر مستقیم فان کان النصف مستقیما و النصف غیر مستقیم
علیه الحد لان السكران لا ینعم و ان کانت اکثر کلامه غیر مستقیم
بذکر محمد فی هذا الکتاب و عن ابي یوسف رحمة الله علیه قال
هو السكران یقال علیه الحد و اعتبر الفالک بما قال فی المحبون اذا
اکثر کلامه مستقیم حکم بحیثونه **در عده و کافی** و رده طلاق کلمه
بانتشاره واقع شود و نکاح او نیز با نشارت درست است و خیر
و فرودخت او همین حکم دارد بنده زن خود را طلاق گفت واقع
شود و طلاق کثیر که دو است شوهران کثیر که از او باشند و یا بنده
و طلاق حره سه است شوهران حراً بنده یا آزاد باشد پس طلاق
طلاق بزنا است اگر زن بنده باشد شوهر او مالک دو هم خلافت
باشد شوهر آزاد باشد یا بنده و اگر رضیه زن آزاد باشد مالک
سه طلاق باشد شوهر بنده باشد یا آزاد و نزدیک امام شافعی بقول
طلاق حال مرد است پس اگر مرد بنده باشد و عورت آزاد است و مالک
کند در مذهب ما آن بنده مالک سه طلاق باشد و در مذهب امام
شافعی مالک دو طلاق باشد و اگر مرد آزاد زن بنده و نکاح کرده

باطل

یعاقب

و طلاق شوهر با زن بنده
واقع نشود

باطل

بذهب ما آن مرد مالک دو طلاق باشد و در مذهب امام شافعی
مالک سه طلاق باشد **در بیان کیفیت طلاق در هدایه و کافی** و در
است طلاق بر دو نوع است یکی صریح و دوم کنایت صریح آنست
که زن را بگوید که تو طلاقی و طلاق کفته شدیدی و ترا طلاق کفتم بدین
لفظها یک طلاق رجعی واقع شود اگر چه نیت طلاق نباشد و اگر
نیت طلاق بائن کند طلاق بائن واقع شود و در طلاق بائن
بی نکاح نماند که باز نفره آید و در طلاق رجعی اگر یک و یا دو
گفته باشند بی نکاح نماند که باز نفره آید اگر عده نگذاردند باشد
در بیان و شاشی آورده است صریح سخنی را گوید که ظاهر باشد
در بیان معنی او مرششونده را ظهوری آشکاره شود و کنایت
آنست که معنی او بر بنیده باشد در هدایه و کافی میگوید مردی زنی را
طلاق گفت و نیت او طلاق نبود نیت او آن بود که نور هائی از بنده
یعنی در بائی بنویسد بی کتم و طلاق از روی لغت رها کردن است
قاضی از روی آن سخن نه نشوند فاما عند الله واقع شود و اگر گوید
طلاق از بنده هر چند صورت قاضی استوار دارد و طلاق نزدیک
قاضی نیز واقع نشود و اگر نیت کند که نور هائی از کار درین صورت
قاضی نشوند و عند الله نیز واقع نشود فاما روایت از امام اعظم
آنست که قاضی این نیت نشوند فاما عند الله طلاق واقع نشود مگر
نیت و بدین لفظها که کفتم یک طلاق رجعی واقع شود **در هدایه**

طلاق

در شاهان آورده است اگر زن را گوید تو طالق و یا طلاق کن
 شدی و یا ترا طلاق کنم بدین لفظها یک طلاق رجعی واقع شود
 اگر چه نیت دو طلاق و یا سه طلاق رجعی واقع شود و سه طلاق
 نشود اگر زن را گفت ترا طلاق طلاق گفتی اگر مردی را نیت
 نبود و یا نیت یک طلاق بود و یا نیت دو طلاق یک طلاق رجعی
 واقع شود مگر آنکه زن او کبیرک باشد آن زمان اگر نیت او دو
 طلاق بود هر دو واقع و اگر نیت سه طلاق کند هر سه طلاق ^{شود}
 شود اگر زن او آزاد باشد اگر طلاق را نیت تمام اندام عورث
 کند و یا نیت باندامی کند که بدان اندام عبارت از تمام اندام کنند
 طلاق واقع شود چنانچه اگر عورتی را گوید ترا طلاق و یا گوید بگردن
 و یا فرج ترا طلاق و جان ترا طلاق و یا تن ترا طلاق درین صور
 طلاق واقع شود **در شاهان** آورده است مراد از فرج پیش عورت
 است فاما اگر زن را گوید نشتگاه ترا طلاق طلاق واقع نشود
 و در هدیام میگوید اگر گوید روی ترا طلاق طلاق واقع شود و اگر
 گوید خون ترا طلاق بیک روایت طلاق واقع نشود و اگر گوید پیش
 ترا طلاق طلاق واقع نشود **در هدیام و کافیه** آورده است همین
 حکم است اگر گوید نمی ترا طلاق و یا سیوم حصه ترا طلاق و یا در هم
 حصه ترا طلاق و یا هزارم حصه ترا طلاق درین لفظها طلاق واقع
 شود در کافیه آورده است اگر گوید دست ترا طلاق و یا بای ترا طلاق

کتم

ترا طلاق

۵۵

و یا انگشت ترا طلاق و یا نشتگاه ترا طلاق واقع نشود و ^{همین}
 حکم است در آزادی اگر بدین لفظها بگوید در شاهان و کافیه آورده
 و اگر گوید سر ترا طلاق طلاق واقع شود و اگر گوید سر از نو طلاق
 طلاق واقع نشود در هدیام آورده است خوی ترا طلاق و یا ناخن ترا
 طلاق طلاق واقع نشود و اگر گوید نشت ترا و شکم ترا طلاق فتوی
 است که طلاق واقع نشود **در کافیه** مسطر است مردی زن خود
 را گوید ترا یعنی طلاق کنم یا سیوم حصه طلاق کنم و یا چهارم حصه طلاق
 یا پنجم حصه طلاق کنم یک طلاق واقع شود **در هدیام** مذکور است اگر زن
 را گوید ترا یک نادر و طلاق یک طلاق واقع شود و اگر گوید ترا یک ناس
 دو طلاق واقع شود و این قول امام اعظم است و نزدیک امام ابو یوسف
 و محمد و جمعه اما سه درین صورت اول دو طلاق واقع شود و در صورت
 دوم سه طلاق واقع شود و اگر نیت او یک طلاق باشد فاضلی استخوانند
 فاما عندنا سه یک طلاق واقع نشود و اگر گوید ترا یک طلاق در دو طلاق
 و نیت او ضرب و حساب باشد و یا بچه بینی نباشد یک طلاق واقع نشود
 و اگر نیت او سه طلاق باشد هر سه طلاق واقع شود مگر آنکه مرد
 با زن نزدیک نگردد باشد آن زمان یک طلاق واقع شود اگر چه نیت سه
 کرده باشند و یا زنی که نزدیک نگردد باشد اثر غیر مدخل گویند و باقی
 که نزدیک کرده باشد آنرا مدخل گویند و اگر گوید ترا دو طلاق در دو
 نیت مرد ضرب و حساب باشد دو واقع شود و اگر گوید ترا طلاق

طلاق



از پنج تا مکه یک طلاق رجعی واقع شود و اگر کوبید ترا طلاق مکه یا در مکه
 فی الحال طلاق واقع شود و همین حکم است اگر کوبید ترا طلاق در مکه
 فی الحال طلاق واقع شود و اگر درین صورت نیت کند که ترا طلاق
 چون در مکه و یا در خانه در آنگی قاضی استوار ندارد قاضی استوارند
 استوار دارند پس نزدیک قاضی فی الحال طلاق واقع شود و نزدیک
 خدای تعالی تا آن زمان که در مکه و یا در خانه در نیاکد طلاق واقع
 نشود و اگر کوبید ترا طلاق چون در مکه طلاق واقع نشود تا آن زمان
 در مکه در نیاکد و همین حکم است اگر کوبید ترا طلاق بد آمدن در
 مکه تا آن زمان که در مکه در نیاکد طلاق واقع نشود **در مکه**
در مکه و گاهی آورده است اگر مردی زن خود را کوبید ترا طلاق
 فردا چون صحیح صادقی فردا طالع شود بدان زن طلاق واقع شود
 و اگر مرد نیت کرده باشد که این طلاق در آخر وقت فردا واقع
 شود عندا م طلاق در آخر وقت فردا صحیح او واقع نشود قاضی
 قاضی این نیت از وی استوار ندارد و کوبید که بطلوع صحیح صادقی
 طلاق واقع شده است و اگر کوبید ترا طلاق امروز فردا واقع
 این زن را طلاق واقع شود فردا نشود و اگر کوبید ترا طلاق فردا
 امروز فردا طلاق واقع شود امروز نشود و اگر کوبید ترا طلاق
 در فردا نیت او آخر وقت فردا باشد قاضی این نیت را استوار
 دارد پس آن زمان که آخر وقت فردا نیت یابد آن زمان طلاق واقع نشود
 و در مکه

در آنگی

بزرگ امام ابو یوسف و امام محمد قاضی نیت او را استوارند
 ارد قاضی استوارند استوار دارد مردی امروز زنی را خواست
 است بعد از خواستنی آن زن را میکوبید ترا طلاق است دیگر
 روز طلاق واقع نشود زیرا که در مکه روز آن زن در نکاح او
 بوده پس طلاق واقع نشود **در مکه آورده است** مردی
 زنی خود را گفت آن مرد ترا طلاق گفتیم و آن زمان دیوانه
 بود معلوم نیست که دیوانه بود یا نه زن را طلاق واقع شود
در مکه و گاهی آورده است اگر مردی زن را کوبید ترا طلاق
 پیش از آنکه من آفریده شده بودم و پیش از آنکه تو آفریده شده
 بودی طلاق واقع نشود و اگر کوبید ترا طلاق گفتیم و من کودک
 و یا خفته بودم و یا دیوانه بودم و یا دیوانگی او معلوم است طلاق
 واقع نشود قاضی اگر دیوانگی او معلوم نیست طلاق واقع شود
 مردی زن خود را میکوبید ترا طلاق دین روز آن زن دین
 روز او است در نکاح او نبود طلاق واقع نشود و اگر مردی کوبید
 ترا طلاق پیش از آنکه ترا نکاح کنیم طلاق واقع نشود و اگر کوبید
 ترا طلاق وقتی تکویم اگر فی الحال طلاق تکوید طلاق واقع شود و اگر
 را کوبید ترا طلاق اگر ترا طلاق تکویم طلاق واقع نشود تا آن زمان که
 آن مرد بگریزد و یا آن زن قسوی برین قول است مگر میانه میانی آن
 او بگریزد از مرد یا زن طلاق واقع شود **در مکه مستطرب است**

در آنگی

الکلیه

مردی زنی را بکوبید روزی که ترا نکاح کنم ترا طلاق آن مرد
 زن را نیت نکاح کرد طلاق واقع شود زیرا که مراد از روز
 وقت است کویا گفت وقتی که ترا نکاح کنم ترا طلاق و اگر کوبید
 مرانیت آن بود که اگر آن مرد در روز این نکاح کنم قاضی
 از وی ایستوار ندارد در هجرت و کافی آورده است اگر مردی
 زنی را کوبید شبی که ترا نکاح کنم ترا طلاق و آن زن را روز نکاح
 کرد طلاق نشود **نکاح** **و هجرت و کافی آورده است**
 اگر مرد زن خود را بکوبد من از تو طلاق طلاق واقع نشود
 اگر چه مرد نیت طلاق کرد باشد فاما اگر مرد کوبید من از تو طلاق
 با نیت یعنی جلایم و بیکوبید من بر تو حرام ام و نیت طلاق کند
 طلاق واقع شود مردی زن خود را میکوبد ترا طلاق یا نه طلاق
 واقع شود مردی زن خود را میکوبد ترا طلاق با مرگ من و یا با
 تو طلاق واقع شود اگر مردی زن خود را بخورد و یا بیهی زن خود
 را بخورد و یا زن شوهر را بخورد و یا بیهی شوهر را بخورد فرقت
 میان مرد و زن واقع شود مردی زن خود را بعد خریدن
 طلاق گفت طلاق واقع نشود زیرا که اول صحیح نکاح بعد از
 طلاق چون مرد زن را خرید نکاح باقی ماند پس طلاق واقع نشود
 و اگر زن شوهر خود را بیهی شوهر خود را خرید نکاح باطل
 نشود اگر شوهری طلاق کوبید واقع نشود و از امام محمد روایت

واقع

نکاح

۵۴
 در آن مرد که درین صورت طلاق کوبید طلاق واقع شود زیرا که
 در صورتی که زن مرد را خرید نکاح باطل شود و عده بر او لازم
 نشود پس اگر مردی در عده طلاق کوبید واقع نشود فاما اگر مردی
 زن خود را بخرد نکاح باطل شود اگر طلاق کوبید واقع نشود زیرا که
 درین صورت بر زن عده واجب نیست پس طلاق واقع نشود و
 را نزدیکی با آن زن که خریده است فی الحال رواست با عتبار آنکه زن
 کزینکه مرد باشد فاما در مضرات و در هجرت و در کافی در باب
 ثبوت نسب مذکور است اگر مرد زن خود را بیهی از خریدن دو طلاق
 گفته باشد و بعد از آن بخرد زن ملک شوهر شود فاما نزدیکی با آن
 روا باشد بی حلاله زیرا که دو طلاق در حق کثیر است طلاق است در
 حق حرة **و هجرت و کافی مذکور است** مردی زن خود
 را گفت ترا طلاق ایستادید و اشارت بیک انگشت میکند یک طلاق
 واقع شود یک طلاق واقع شود و اگر اشارت بهم انگشت میکند
 واقع شود و اشارت با انگشتی باشد که در حال اشارت ایستاده باشد
 و اشارت با انگشتی که بر کف نهاده بود نباشد پس اگر مردی در حال
 اشارت به انگشت ایستاده و در انگشت بر کف بود پس طلاق
 واقع شود و اگر کوبید مرانیت اشارت بهم انگشت ایستاده نبود
 و مرانیت بد و انگشت که بر کف نهاده بود پس دو طلاق واقع
 شده است قاضی ابن سینا از وی نشود و بکوبید که سه طلاق واقع

۱۰۰
 در آن مرد که درین صورت طلاق کوبید طلاق واقع شود زیرا که
 در صورتی که زن مرد را خرید نکاح باطل شود و عده بر او لازم
 نشود پس اگر مردی در عده طلاق کوبید واقع نشود فاما اگر مردی
 زن خود را بخرد نکاح باطل شود اگر طلاق کوبید واقع نشود زیرا که
 درین صورت بر زن عده واجب نیست پس طلاق واقع نشود و
 را نزدیکی با آن زن که خریده است فی الحال رواست با عتبار آنکه زن
 کزینکه مرد باشد فاما در مضرات و در هجرت و در کافی در باب
 ثبوت نسب مذکور است اگر مرد زن خود را بیهی از خریدن دو طلاق
 گفته باشد و بعد از آن بخرد زن ملک شوهر شود فاما نزدیکی با آن
 روا باشد بی حلاله زیرا که دو طلاق در حق کثیر است طلاق است در
 حق حرة **و هجرت و کافی مذکور است** مردی زن خود
 را گفت ترا طلاق ایستادید و اشارت بیک انگشت میکند یک طلاق
 واقع شود یک طلاق واقع شود و اگر اشارت بهم انگشت میکند
 واقع شود و اشارت با انگشتی باشد که در حال اشارت ایستاده باشد
 و اشارت با انگشتی که بر کف نهاده بود نباشد پس اگر مردی در حال
 اشارت به انگشت ایستاده و در انگشت بر کف بود پس طلاق
 واقع شود و اگر کوبید مرانیت اشارت بهم انگشت ایستاده نبود
 و مرانیت بد و انگشت که بر کف نهاده بود پس دو طلاق واقع
 شده است قاضی ابن سینا از وی نشود و بکوبید که سه طلاق واقع

و اگر اشارت
 بد و انگشت کند
 دو طلاق واقع شود

بیکبار

الأول

شده است فاما عند الله دو طلاق واقع شود و اگر میگوید نشد
 بگف کردم نه با کشتن بن یک طلاق واقع شود قاضی ابن سخن نشد
 و بگوید شک انگشت در حال اشارت ایستاده بودی هر سه واقع
 شود فاما عند الله یک طلاق واقع شود **در هدم** آورده است
 بعضی گفته اند اگر اشارت به پشت انگشتان کند آن زمان اشارت
 به انگشتانی باشد که بر کف باشند با کشتن با شسته که اینها در
 و اگر اشارت بر روی انگشتان کند آن زمان با کشتن باشد که اینها
 بود **در کالی** آورده است اگر مردی زن خود را گفت نر طلاق
 و اشارت با انگشتان کرد فاما نگفت اینچنین یک طلاق واقع شد
در هدم و **کالی** آورده است اگر طلاق را صفت کند بنوعی از
 زیادت باین باشد چنانچه اگر گوید نر طلاق حلال و یا طلاق
 بریده یک طلاق باین واقع شود اگر مردی را نیت نباشد
 و یا نیت دو باشد مگر آنکه نیت دو طلاق نزد و لفظ کند یکی
 ازین لفظ که نر طلاق دوم ازین لفظ جدا بر بریده آن زمان دو
 طلاق واقع شود و همین حکم است اگر گوید نر طلاق و یا نر
 طلاق بلند و یا بدر گوید و یا گوید نر طلاق شیطان و یا طلاق
 بدعت و یا طلاق همجوکه و یا مثل که یک طلاق باین واقع
 شود اگر مردی را نیتی نباشد و یا نیت دو باشد و اگر نیت
 سه باشد هر سه واقع شود و اگر گوید نر طلاق سخت تر
 و یا

افحش

و یا نر طلاق همجو هزار و یا نر طلاق بی ای خان یک طلاق
 باین واقع شود مگر آنکه نیت سه کند آن زمان هر سه واقع شود
 اگر گوید نر طلاق مثل سرسوزن و یا مثل بزکی سرسوزن
 یا مثل دانه خردل و یا مثل بزکی دانه خردل یک طلاق باین
 نزدیک امام اعظم واقع شود و اگر گوید نر طلاق بی طلاق سختی
 و یا طلاق درازی و یا طلاق بهی یک طلاق باین واقع شود و اگر
 نیت سه درین صورتها کند هر سه واقع شود **در هدم**
 بیان متفرقات در قفاوی خانی آورده است اگر مردی گوید هیچ
 حلال است بر من حرام و یا گوید حلال خدای بر من حرام اگر آنرا
 زن باشد و آن مرد را نیتی نبود علماء اختلاف کردند امام ابریکم
 دفعه ابو جعفر اسکا ف و ابو یکر سعید میگوید زن آن مرد یک
 طلاق واقع شود و اگر گوید بر مرا نیت طلاق نبود قاضی استوارند
 اگر آن مرد را سه زن باشد و چهار زن باشد بر هر یکی یکان طلاق
 باین واقع شود **در هدم** گوید حلال خدای بر من حرام که اگر من
 این کار کرده باشم اگر آن کار کرده باشد بر زن آن مرد یک طلاق
 واقع شود و اگر آن مرد را زن نباشد بر آن مرد چیزی لازم
 نیاید و اگر گوید حلال خدای بر من حرام که این کار خدایم کرد
 و آن کار کرد بر زن آن مرد طلاق واقع شود و اگر آن زن
 نباشد کفارت سو کند لازم شود زیرا که حرام کردن حلال

و اگر مردی طلاق را بگوید

و اگر مردی طلاق را بگوید

و اگر مردی طلاق را بگوید



سوگند است جناب مردی دیگری گوید حرام است مرابرت
سخن گفتن بعد از آن با او سخن گوید بران مرد کفارت سوگند
لازم شود جناب اگر گوید بالله با نفس سخن نکویم بعد از آن
با او سخن گفت کفارت سوگند بروی لازم شود اگر مردی که
هر چه بدست راست کیم بر من حرام اگر این کار کنم و آن کار کرد
طلاق بر زن او واقع شود مکرانگ وقت سوگند نیت طلاق
کرده باشد آن زمان طلاق واقع شود و اگر گوید هر چه بدست
کیم بر من حرام ذکر دست راست و جب نکرد درین صورت
علماء اختلاف کردند بعضی علماء گفته اند بین سخن طلاق
واقع شود مکرانگ نیت طلاق کرده باشند زیرا که راست نیت
نکرد و بعضی علماء گفته اند که طلاق واقع شود بسبب عزم
در زن و کسراچی مذکور است اگر مردی گوید هر چه بدست
کیم بر من حرام اگر این کار کنم و آن کار کرد آن مرد را طلاق
واقع شود و اگر آن مرد را زن نباشد کفارت سوگند بروی
لازم شود **در زن و کسراچی** میگوید اگر مردی گوید که حلال
بر من حرام اگر این کار کنم و آن کار کرد بر زن او طلاق واقع
شود و اگر آن مرد را از حلال خدای نیت طعام و یا آب باشند
آن زمان او را طلاق واقع نشود زیرا که جناب زن حلال
است طعام و آب نیز حلال است پس چون حلال خدای

اگر در این سخن و اگر گوید هر چه بدست کیم بر من حرام
این کار کیم و اگر از کسراچی طلاق بر زن او واقع شود

خدای دیگری کرده باشد طلاق واقع نشود و اگر بعد از سوگند
مصلحت گوید انشاء الله تعالی هم زن او را طلاق واقع نشود
در زن و کسراچی آورده است مردی زن خود را گفت ترا بخیام
طلاق گفتم زن گفت مراسم طلاق پسند است آن مرد گفت
طلاقها باقیها باقی زنان دیگر باشند و آن مرد هم زن دیگری را
خارج ازین زن برین زن هم طلاق واقع شود و برایشان چیزی
واقع نشود و اگر گوید طلاق تو بر من واجب است طلاق واقع
نشود از جهم عرف اگر گوید هزار طلاق بیا من تو کردم فقیه
بوجوه میگوید هم طلاق واقع نشود و اگر در حال ذکر طلاق
آن سخن گفته باشند و گو گوید مرانیت طلاق نبود سخن او
اگر سوگند خورد اگر گوید ترا طلاق نبود سخن او بشنود و اگر گوید ترا طلاق بسم الله
بشمار مردی و بر فرج خج این یک طلاق واقع شود اگر گوید
ترا طلاق بشمار مؤیی آن زن موئها باشد هم طلاق بر زن
واقع شود و اگر آن زن از فرج خورد موئها دور کرده باشد
و بر فرج او ماند باشد طلاق بر زن واقع نشود و اگر گوید
ترا طلاق بشمار مؤیی بشت کف من اگر او مؤیی کف بشت
دور کرده باشد و هیچ مؤیی بر کف بشت کف او مانده باشد
بلکه زن طلاق واقع نشود و اگر مؤیی کف بشت خود دور
کرده باشد آن زمان بر زن هم طلاق واقع شود و اگر گوید

بوز
فرج تو اگر فرج هم
موی

تراطلاق بشمار موی کف من یک طلاق واقع نشود زیرا که کف
موی منی باشد ذکر موی اعتبار ندارد بن کوی گفت ترا یک طلاق
پس یک طلاق واقع شود و اگر گوید طلاق تو بر من فرض است طلاق واقع
نشود و اگر گوید سه طلاق داده باد کبر سه واقع نشود مگر آنکه
آن مرد در مقامی که باشد که عادت آن خلع در طلاق برین
طریق است آن زمان سه طلاق واقع شود و زنی مرد خود را
میگوید مراسم طلاق ده مرد گفت سه طلاق داده باد سه طلاق
واقع نشود مگر آنکه آن مرد در مقامی باشد که عادت خلع بدین
طریق است آن زمان سه طلاق واقع شود اگر چه نیت نکرده
و اگر گوید داده کبر هر سه واقع شود اگر چه نیت نکرده باشد
در فوی سراجی آورده است مردی زن خود را میگوید
ترا طلاق یا نه بر آن طلاق واقع نشود و اگر گوید ترا هزار
طلاق نیت چیزی واقع نشود عامی چون زن خود را بگوید
ترا تراقی و اگر گوید ترا تلغ و یا کوه بد ترا کس و یا گوید ترا
طلاک و یا گوید ترا طلاح امام فضیله میگوید طلاق واقع
مگر آنکه نیت اگر نیت طلاق کوه کبر که من بدین طریق طلاق
خواهم گفت اگر مردی زن خود را بگوید خلیای تقایب ترا
طلاق گفت طلاق واقع نشود و اگر گوید طلاق تو بر من
واجب است طلاق واقع نشود و اگر گوید طلاق تو بر من لازم

نیست

طلاق واقع نشود مردی زن خود را میگوید چهار راه تو
کشاده است طلاق واقع نشود تا آن زمان که نکوید بکبر ازین
چهار راه هر کدام راه که ترا خوش آید اگر زن گوید مرا طلاق
ده مرد گفت داده انکار واقع نشود و اگر چه نیت طلاق کرده
باشد اگر گوید داده کبر کرده کبر و یا گفت کبر طلاق واقع
نشود اگر چه نیت نکند و بعضی گفته اند بی نیت هم طلاق واقع شود
و اگر گوید ترا از من سه اگر نیت باشد هر سه طلاق واقع شود
و اگر گوید مرا نیت طلاق نبود قاضی او را استوار ندارد و اگر در
هم ذکر طلاق بوشنیده باشد اگر گوید حلال بر من حرام
طلاق واقع شود در زمانه ما اگر چه نیت نکرده باشد زنی
شهر خود را میگوید تو بر من زنی دیگر کرد مرد گفت زنی
که آن مرد دارد او را طلاق این زن را نیز طلاق واقع شد
اگر زن گوید من بر تو سه طلاق مرد گفت تو چه سه طلاق
ده هزار طلاق طلاق بر آن واقع نشود اگر مردی گوید این
زن که مراست بسا امام ابو فضیل **بیتوژی** میگوید که سه طلاق
واقع نشود امام ابو بکر میگوید سه طلاق واقع نشود اگر نیت
سه طلاق کرده باشد **در وقت کچم** مسطور است اگر زنی شو
خود را بگوید مراسم طلاق بده شوهر گفت کبر طلاق بر آن
زن واقع نشود اگر چه شوهر نیت طلاق کرده باشد قاضی

بوده

حکمت
الایة
www.atok.net

هر شوهر که بگوید داده کبره طلاق بران زن واقع شود اگر نیت
مرد سه طلاق باشد در زخیره آورده است اگر مردی گفت
زن مرا طلاق و آن مرد دو زن دارد و پاسه زن است **روایه**
کردند که شهنشاه ایام او او ز جیدی فتوی داده است که بر هر
زن که مرد نفی کند بر زن طلاق واقع شود و زن دیگر
و طلاق واقع نشود و این قول صحیح است و این روایه در بعضی
آورده است در جبهه آورده است زن مردی لقمه طعام در
دهن داشت آن مرد گفت اگر این لقمه فرود بری ترا طلاق
و اگر بیرون اندازی هم ترا طلاق حیل است که آن زن قدر را
لقمه فرود بود و قدری بیرون انداز تا طلاق بر زن واقع
نشود در سراجی آورده است اگر مردی گوید که اگر من این
کار کنم زن مرا طلاق و آن مرد را در زن بود هر که آن مرد
برای طلاق نفی کرد طلاق بر وی واقع شود و در رضای
مکدر است اگر مردی زن خود را میگوید که من امروز ترا
طلاق نکویم ترا سه طلاق بن اگر خدا هد که سه طلاق واقع شد
حیله است که زن خود را بگوید که ترا سه طلاق بر هزار درم زن
هزار درم قبول کند بن بر زن سه طلاق واقع شود و فتوی
برین قول است در صافه آورده است مردی زن خود گفت
ترا سه طلاق انشاء الله تعالی و متصل گفت با شد طلاق و
اگر

وی

نشود در **قولی** **نهی** یا **آورده است** مردی دیگری را میگوید مرا
با تو حاجتی است حاجتی من روان خواجه کرد و گفت حاجتی
تو روان کنم و اگر حاجت تو روان نکم زن مرا طلاق و یا بنده
آزاد آن مرد گفت حاجت من آنست که زن خود را سه طلاق
بگوید اگر این مرد را استوار ندارد این مرد طلاق واقع نشود
مردی دیگری را سو کند طلاق داد و گفت هر چه من بگویم
بکن آن بکنی هر چه بگویم که مکن آن نکنی بعد از آن میگوید که باز
نزدیکی مکن این مرد باز خود نزدیک کند زن این مرد را
طلاق نشود مگر آنکه مردی می دانست که این مرد از نزدیک زن
می خواهد که **قولی** **نهی** یا **آورده است** مردی زن خود
را میگوید اگر تو بر من چیزی نیاری که خدای تعالی با آن چیزی سخن
گفته است ترا طلاق اگر آن زن بر شوهر خود آتش بیارد بران
زن طلاق واقع نشود زیرا که خدای تعالی با آتش سخن گفته
است قال الله تعالی قلنا یا ناکوتی بردا و سلا ما عی ابراهیم
درینابیع مذکور است مردی طلاق زن خود را در مکتوب
می نویسد زن او را طلاق واقع شود و اگر طلاق زن خود را بران
نویسد و یا بر شوهر نویسد و یا بر سنگ لاح نویسد و یا بر
نویسد و برین صورت با بر زن او طلاق واقع نشود و اگر چه
بیت طلاق کرده باشد و اگر طلاق زن را در دیوار نویسد

و یا بر یک اگر نیت طلاق کرده باشد واقع شود و اگر
نیت نکرده باشد طلاق واقع نشود فاد مکتوب چون
طلاق بنویسد واقع شود اگر چه نیت نکرده باشد رنگ
طهری آورده است مردی زن خود را میگوید اگر من ترا
فراهم سیر نکردیم ترا طلاق اگر آن مرد با آن زن نزدیکی
کند آن زمان که آن زن را انزال شود بر آن زن طلاق
واقع شود زیرا که چون زن را انزال شده آن زن سیر شد
از فراهم آمدن مرد بین طلاق واقع نشود فصل
در بیان نیت طلاق که پیش از نزدیکی باشد در هدایه و شاهان
آورده است مردی زن را نکاح کرد و پیش از نزدیکی و پیش
از خلوة صحیح آن زن را سه طلاق گفت هر سه واقع شود
خارج اگر زن را پیش از نزدیکی گوید تو طالق سه طلاق فاما
اگر زن را پیش از نزدیکی سه طلاق بدین عبارت گوید که تو
طالقی تو طالقی تو طالقی اول واقع شود و دو طلاق دیگر
واقع نشود زیرا که چون طلاق از شوهر جدا شد و عدله بر
نیت ناکر دو طلاق دیگر در هدایه مذکور است مردی
زن خود را پیش از نزدیکی و پیش از خلوة صحیح میگوید طلاق
و یا یکی یکی طلاق شود دوم واقع نشود مردی زن
خود را پیش از خلوة صحیح میگوید تو طالقی یکی مرد این مقدار
گفته

طلاق

گفته بود که تو طالقی زن نقل کرد بعد نقل کردن مرد گفت یکی
طلاق واقع شود و همین حکم است اگر مردی گوید تو طالقی
دو یا سه زن پیش از گفتن دوسه میبرد هیچ واقع نشود و اگر مردی
پیش از نزدیکی و پیش از خلوة صحیح میگوید تو طالقی یکی پیش از یکی
یا بعد از یکی یک طلاق واقع شود و اگر گوید تو طالقی یکی نیت
از آن یکی دو طلاق واقع شود و همین حکم است اگر گوید طلاق
یک بعد یکی و اگر گوید تو طالقی یکی یا یکی یا با آن یکی دو طلاق
واقع شود و اگر با آن زن نزدیکی کرده باشد بدین تمام الفاظ
دو طلاق واقع شود و اگر پیش از نزدیکی و پیش از خلوة
صحیح میگوید اگر تو درین سرای در ای تو طالقی یکی و یکی
ان زن در آن سرای در آمد یک طلاق واقع شود نزدیک
امام اعظم و نزدیک اما ابو یوسف و محمد سه طلاق واقع
شود و اگر گوید تو طالقی یکی و یکی اگر در آن سرای در آیی
بن هر سه طلاق واقع شود تا آنجا که گفتیم حکم طلاق صحیح
بود فاما حکم طلاق کنایه است که طلاق بکنایه واقع نشود
مگر آنکه نیت کند و یا دلبری باشد فی الحال خارج اگر مرد وزن
در ذکر طلاق باشند آن زمان نیت طلاق حاجت نیت
نی نیت طلاق واقع شود در کافی می آرد اگر مرد وزن
در ذکر طلاق بودند مرد طلاق بکنایه گفت فاما مرد میگوید

۲۱

مرانیت طلاق نبود قاضی این سخن استوارند ارد و یکدیگر
 طلاق واقع شده است فاما عند الله استوار دارند طلاق
 واقع نشود **در هدایه و کافی** آورده است که سه لفظ است
 در کنایه که بدان الفاظ طلاق رجعی واقع نشود یکی آنکه
 مرد زن را کوبید عندی شماره دوم آنکه کوبید استبری رحمک یعنی
 باک کن رحم خود را از حیض باک نشود سوا آنکه کوبید است واحده
 یعنی تو یکی درین لفظ که بر نیت طلاق کند یک طلاق گفتند یک
 یک طلاق رجعی واقع شود و دوم واقع نشود **در کافی** آورده
 کنایاتی دیگر که جز این سه لفظ اند اگر نیت طلاق کند یک طلاق
 باین واقع شود و اگر نیت سه کند سه واقع شود مگر در لفظ اختیاری
 یعنی اختیاری کنی و اگر نیت دو کند یکی واقع شود و در **در هدایه**
 و نشانه آن **و کافی** آورده است الفاظ کنایه بسیارند چنانچه اگر مرد زن
 را کوبید تو جلدی تو بریده شده و یا حراحی یا کوبید رسن تو بر کوبید
 تو یعنی برو هر جا که خوش آید برو و پیوند با اهل خود یعنی با
 و پدر و یا بر بقرتان خود تو خالی یعنی از نکاح و تو بیزار
 از نکاح و ترا نخشیدم بقرتان تو و تو جلدی و کار بد سنت تو است
 تو از این و مقنع بیوش و دامنی بیوش و بنها شو یعنی از من و غریب شد
 از من و بیرون آئی و برو و چیزی و شو هر خود طلب کن این
 لفظها را کنایات طلاق کوبید در هدایه میگوید اگر بدین لفظها
 نیت

ویا

نیت طلاق کند یکی طلاق باین واقع شود و اگر نیت سه طلاق کند
 هوس واقع شود و اگر نیت دو کند یکی واقع شود و نیت طلاق
 واقع نشود مگر آنکه زن و شوهر در حال ذکر طلاق **در هدایه** باشد
 آن زمان بدین لفظها نزدیک قاضی طلاق واقع شود اگر چه نیت
 طلاق نباشد فاما عند الله طلاق واقع شود مگر نیت طلاق آنرا نیت طلاق
 کند عند الله طلاق نیز واقع شود و این روایت در شرح هدایه مولا
 حمید الدین نیز آورده است در هدایه میگوید در کنایات در حال **نیت**
 اگر طلاق به نیت حاجت نیت این در کنایاتی که او را صلاحیت
 در طلاق نباشد فاما کنایاتی که صلاحیت در طلاق دارد و بر نیت
 طلاق واقع شود اگر چه در حال ذکر طلاق این کنایات گفته باشند
در هدایه و کافی آورده است کنایات سه نوع است یک نفع است که صلاحیت
 طلاق دارد و صلاحیت در طلاق ندارد و صلاحیت بد گفتن
 هم ندارد و آن چنانکه اگر زن طلاق از مرد طلبد مرد بگوید کار
 تو بد سنت تو است و یا بگوید اختیاری کن و یا کوبید شماره دوم نوع کنایات
 است که صلاحیت بد گفتن ندارد چنانچه اگر زن از مرد چیزی بخواهد
 مرد بگوید بیرون برو و یا کوبید غریب شو و یا کوبید خیز شو و یا بگوید
 مقنع بیوش و یا کوبید دامنی بیوش و بنهام شو بیوش نفع است
 که صلاحیت جواب طلاق دارد و صلاحیت بد گفتن هم دارد چنانچه
 اگر مرد زن را کوبید تو خالی و یا بیزار و یا بریده شده و یا جلدی

۱۱۳

خبر اگر چه

تا

الایه

در احوال یعنی حالها نیز است یکی حال خوشی است
که مرد وزن هردو خوش شست اند چکی میان ایشان نباشد
دوم حال خشم است که میان مرد وزن خشم باشد بیوم حال
خاک طلاقی است چنانچه اگر زن از مرد طلاقی خواهد و یادیکه
برای زن طلاقی بخواند پس در حال رضا یعنی خوشی بهر
نوع کنایت طلاقی واقع نشود مگر آنکه مرد نیت طلاقی کند و اگر
مرد گوید مرا نیت طلاقی نبود وزن میگوید نیت طلاقی بود
سخن مرد بشنود و طلاقی واقع شود فاما مردی را سوگند بدهد
که نیت طلاقی نبود چون سوگند خورد بگوید طلاقی واقع شده
و در حال ذکر طلاقی واقع شود بهم کنایات نزدیک قاضی
مگر کنایاتی که صلاحیت جواب طلاقی دارد و هم صلح حیث رد طلاقی
دارد در این چنین کنایت طلاقی واقع شود فاما اگر کنایاتی است
که صلاحیت جواب طلاقی دارد و صلاحیت رد طلاقی ندارد
کنایت طلاقی واقع شود و اگر کنایاتی است که صلاحیت بدگفتن دارد
و جواب طلاقی هم دارد در کنایت نیز طلاقی واقع شود در حال
غضب یعنی در حال خشم طلاقی در سه نوع کنایت واقع ^{شود} ب نیت
مگر کنایاتی که صلاحیت جواب طلاقی دارد و صلاحیت رد طلاقی
و صلاحیت بدگفتن ندارد بگفتن طلاقی واقع شود اگر چنانچه
نباشد چنانچه اگر زن را گوید کار تو بدست تو است و کافی ^{است} آورده

مردی زن خود را میگوید تو زن من نه ای و یا میگوید من شوهر
تو نه و بدین سخن نیت طلاقی میکند نزدیک امام اعظم طلاقی واقع
شود و نزدیک صاحبیه بدین سخن طلاقی واقع نشود اگر چه نیت
طلاقی کند و اگر مردی زن خود را میگوید من ترا نکاح نکردم و بدین
لفظ نیت طلاقی کند نزدیک هر سه امام طلاقی واقع نشود مردی
زن خود را طلاقی رجعی گفت بعد از گفتن طلاقی رجعی میگوید آن طلاقی
رجعی را باین کرد نیت طلاقی رجعی باین شد در این قول امام اعظم
و امام ابو یوسف است و نزدیک امام محمد طلاقی رجعی باین نشود
و دسه اعلم تفویض طلاقی بی در داد
فصل در بیان اختیار در هر دو آورده است
مردی زن خود را میگوید اختیار کن یعنی اگر خوش آید خود را طلاقی
کوئی و بدین لفظ نیت طلاقی کرد و یا زن خود را میگوید نفس خود
را طلاقی ده در بی صورت زن تواند که خود را طلاقی گوید تا آن زمان
که در آن مجلس است اگر از مجلس بیخیزد و یا بکاری دیگر مشغول شود
اختیار از دست او برود و بعد از آن خود را طلاقی نتواند گفت چون
مرد زن خود را بگوید که نفس خود را اختیار کن و نیت طلاقی کند
و آن زمان اختیار نفس خود را آن مجلس کند و بگوید که نفس خود را
اختیار کردم یک طلاقی باین بیا زن واقع شود و دوسم واقع نشود
اگر چه مرد نیت کرده باشد و طلاقی بزن وقتی واقع شود

www.kukah.net

اگر مردی و یا زن در کفنی اختیار ذکر نفس کند پس اگر مردی زن
خود را گفت اختیار کن و نیت طلاق کرد زن گفت اختیار کردم
طلاق واقع شود زیرا که ذکر نفس نه در سخن مرد و نه در سخن زن
فاما اگر زن گوید اختیار نفس خود کردم یک طلاق واقع شد
زیرا که در سخن زن ذکر نفس بود و اگر مرد گوید اختیار نفس
خود را کن آن زن گفت اختیار کردم یک طلاق واقع شود
زیرا که در سخن مرد ذکر نفس بود و اگر مرد گوید اختیار کن و نیت
طلاق کند پس زن گفت اختیار نفس خود کردم یک طلاق واقع شد
و اگر مردس با گوید اختیار کن اختیار کن اختیار کن پس زن گفت
اختیار کردم اول را یا میان یا آخر را طلاق واقع شود نزد یک
امام اعظم اگر چه مرد نیت طلاق نکند و نزدیک امام ابو یوسف
و امام محمد یک طلاق واقع شود و اگر گوید اختیار کردم اختیار کن
نزدیک هر سه امام طلاق واقع شود و اگر زن گوید طلاق کنم
نفس خود را و یا گوید اختیار کردم نفس خود را بیک طلاق یک طلاق
رجعی واقع شود و اگر مرد گوید زن را کار تو بدست تو در یک
طلاق و یا گوید اختیار یک طلاق بر آن زن اختیار نفس کرده یک
طلاق رجعی واقع شود **و در بیان آنکه مرد**
زن را گوید کار بدست تو یعنی طلاق بدست تو دارم اگر خوش آید
خود را طلاق بگو **و در حدیث و کاتبی آورده است** مردی زن خود را

گوید

گوید کار تو بدست تو است و مرد به این لفظ نیت طلاق میکند
پس زن گفت اختیار کردم نفس خود را بیک طلاق واقع
شود و اگر زن گوید طلاق کنم نفس خود را بیک و یا گوید اختیار
کردم نفس خود را بیک طلاق یک طلاق با این واقع شود **و در حدیث**
و شایان مذکور است مردی زن خود را میگوید کار تو بدست
تو است امروز و پس فردا شب در سخن در نیت پس اگر زن شب
خود را طلاق گوید واقع نشود و اگر زن گوید امروز خود را
طلاق خواهم گفت پس فردا نیت کند که خود را طلاق گوید و اگر
گوید کار تو بدست تو است امروز و فردا شب در این صورت
در آید پس اگر زن خود را طلاق گوید یک طلاق واقع شود و اگر
گوید امروز خود را طلاق خواهم گفت فردا نیز نتواند که خود
را طلاق گوید و فتوی برین قول است و امام ابو یوسف میگوید
اگر مرد گوید کار تو بدست تو امروز کار تو بدست تو فردا زن
گفت امروز طلاق خواهم گفت فردا نتواند که خود را طلاق گوید
و اگر گوید کار تو بدست تو است روزی که فلان آید و فلان آمد
و نیت نیت بآمدن فلان تا آن زمان شب در آمدن زن را اختیار
باشد مردی زن خود را گفت کار تو بدست تو یا گفت اختیار کن نفس
خود را آن زن یک روز هم در آن مجلس نشستم بوده مانند کاریست
آن زن باشد مگر آنکه در کاری دیگر مشغول شده باشد و اگر

این سخن از شوهر شنیده باشند همان مجلس معتبر است و اگر زن
این سخن از شوهر شنیده بود دیگری زن را حاضر کرد که شوهر
تو ترا اختیار داده است و کار تو بدست تو داده است در مجلس
که زن این خبر شنیده آن مجلس معتبر است پس اگر در آن مجلس خود را
طلاق گفت بعد از برخطان از آن مجلس نتواند که خود را طلاق کرده
و اگر کوبیده واقع شود و اگر بعد شنیدن خبر از مجلس خاصه مجرد
خاصه کار از دست او برود فاما اگر یک روز نشسته ماند و بیشتر
و یاد رکازی دیگر مشغول شود کار از دست او نبرد **در هله**
آورده است اگر بعد شنیدن خبر ای خورد کار از دست او نبرد
در هله آورده است مردی زن خود را گفت کار تو بدست
یا گفت اختیار کن نفس خود را و زن آن زمان ایستاده بود به
شنیدن این سخن نشست کار از دست آن زن نبرد و نتواند که خود
طلاق کوبید و اگر نشسته بود به شنیدن این سخن تکلیف کرد و تکلیف
بعد به شنیدن نشست کار از دست آن زن نبرد بعضی گفته اند
اگر نشسته بود تکلیف کرد کار از دست او برود فاما ختوی است که اگر
بعد شنیدن تکلیف کند کار از دست او نبرد و اگر نشسته بود به شنیدن
این سخن غلط است نزدیک امام ابو یوسف بیک روایت کار از دست
او برود **در پرورد** دوم نبرد و اگر زن به شنیدن میگوید
بدین طلب کنید با او مشورت کنم یا گواه بطلبید تا گوید

کار از دست او نبرد اگر زن سوار می رفت بعد شنیدن این
سخن از شوهر چهار یا یک بر آن سوار بود ایستایند کار از
دست او نبرد و اگر بعد شنیدن ایستایند کار از دست او نبرد
و اگر بعد شنیدن بگردد ایستایند کار از دست او برود فاما اگر کسی
در کشتی روان این سخن شنیده کار از دست آن زن نبرد اگر چه
کشتی نه ایستاده و روان نشود **در هله** **در بیان** مشیت یعنی
نواستن طلاق در هله آورده است هر که زن خود را بگوید
طلاق کوبی نفس خود را و آن مرد را بیعتی نبود و یا نیت بد و
طلاق بود آن زن گفت طلاق کفتم نفس خود را یک طلاق
رجعی واقع شود و اگر آن زن نفس خود را سه طلاق کوبید و
مرد نیز سه طلاق بود هر سه طلاق واقع شود و اگر مرد نیت
دو طلاق داشت و زن نیز دو طلاق گفت رجعی واقع شود و دو
نشود مگر آنکه زن آن مرد کبیرک باشد آن زمان که دو طلاق واقع
شود زیرا که دو طلاق در حقیقت کبیرک بمنزله سه طلاق در حقیقت
حده **در هله** **و شافعی** آورده است اگر مرد زن خود را گفت
که خود را طلاق زن گفت خود را باین کفتم و یا گفت ایست
نفس خود کردم یک طلاق رجعی واقع شود و نزدیک امام ابو
یوسف طلاق باین واقع شود و اگر زن کوبید اختیار نفس خود کردم
طلاق واقع نشود و بیک روایت از امام اعظم است که اگر زن

گوید ابانته نفس خود کردم طلاق واقع نشود مردی زن خود
را گفت طلاق گوئی خود را آن مرد نتواند که ازین سخن رجوع
کند و او را از گفتن طلاق معزول نماید اما اگر آن زن از مجلس
خبرد معزول شود خود را بعد ازین طلاق نتواند گفت و اگر
مردی زن خود را بگوید انبأغ خود را طلاق بگوئی آن زن
انبأغ خود را طلاق بگوید واقع شود خواه در آن مجلس طلاق
گوید خواه در مجلس دیگر و اگر آن زن را از وکالت معزول کند
پس از آنکه انبأغ را طلاق گوید نتواند انبأغ یعنی زنی دیگر که شو
این زن را بآتشد و اگر مرد زن خود را بگوید طلاق بگو نفس
خود را هر وقتی تراخرش آید آن زن نتواند که خود را در آن
مجلس و یا مجلس دیگر طلاق گوید مردی دیگری را میگوید زن مرا
طلاق کو آن مرد نتواند که زن او را طلاق گوید در آن مجلس یا
دیگر و آن مرتفعانند که اول وکالت معزول کند فاما اگر مردی
دیگر بیا گفت طلاق زن مرا که اگر رجوعی آن وکیل نتواند که زن
او را طلاق هم در آن مجلس گوید و مجلسی دیگر نتواند گفت
و اگر مجلسی دیگر بگوید طلاق واقع نشود و مرد نتواند که آن
وکیل را از وکالت معزول کند **در حدیث** آورده است
زن خود را در آن مجلس اول گفت خود را گفت سه طلاق
زن خود را یک طلاق گفت یک طلاق رجعی واقع شود

زن خود را بگوید خود را یک طلاق کو آن زن خود را سه طلاق
گوید چیزی بر آن زن واقع نشود نزدیک امام اعظم و نزد
امام ابویوسف و امام محمد یک طلاق واقع شود مردی زن
خود را میگوید یک طلاق کو نفس خود را فاما طلاق که در حدیث
صحیح باشد زن گفت خود را گفت یک طلاق باین بر آن زن
طلاق رجعی واقع شود و اگر مردی زن خود را بگوید نفس
خود را یک طلاق باین بگوید زن گفت یک طلاق رجعی گفت
بر آن زن یک طلاق باین واقع شود و اگر مردی زن خود
را میگوید سه طلاق بگو نفس خود را اگر خوش آید آن زن خود
را یک طلاق گفت بر آن زن یک طلاق واقع شود و اگر مردی
زن خود را گوید نفس خود را یک طلاق کو اگر خوش آید
و آن زن خود را سه طلاق گفت نزدیک امام اعظم بر آن زن
طلاق واقع نشود و نزدیک امام ابویوسف و امام محمد
یک طلاق واقع شود و امام ابویوسف و امام محمد راضی
گویند مردی زن خود را میگوید ترا طلاق هرگاه که ترا خوش
آید آن زن نتواند که خود را سه طلاق بگوید فاما بدین عبارت
گردد را یک طلاق گفت و باز گوید خود را دوم طلاق گفت
و اگر گوید خود را سوم طلاق گفت و آن زن نتواند که خود
را یک لفظ سه طلاق بگوید و اگر این زن خود را یک طلاق

سار

گفت و بعد عدت شوهر دیگر کرد و آن شوهر او را طالق کرد
و بعد عدت بار شوهر اول آن زن را نکاح کرد آن زن نیز
که خود را در نکاح دوم با طلاق گوید مرد زن خود را میگوید
طلاق کونفص خود را از من هر چه ترا خوش آید آن زن تواند
که خود را یک طلاق و یا دو طلاق گوید سه طلاق نیز تواند
گفت و این قول امام اعظم است و نزدیک صاحب از زن
تواند که خود را سه طلاق گوید **در بیان تعلیف**
در مه ایبه و کافی آورده است مردی زنی را میگوید اگر من
ترا نکاح کنم ترا طلاق اگر آن مرد آن زن را نکاح کند طلاق
واقع شود و اگر گوید هر زنی که آن مرد نکاح کند بعد نکاح
طلاق واقع شود و نزدیک امام شافعی طلاق واقع نشود
مردی زن خود را میگوید اگر تو درین خانه در آیی ترا طلاق
اگر آن زن در آن خانه در آید طلاق واقع نشود هم در مذهب
ما در مذهب امام شافعی مردی زنی را باین از نکاح میگوید
اگر درین خانه در آیی ترا طلاق بعد از آن مرد همان زن
را نکاح کرد و آن زن در آن خانه در آمد بر آن زن طلاق واقع
نشود **در بولیه و شاهان و کافی آورده است** مردی زن
خود را میگوید هر گاه که در خانه در آیی ترا طلاق اگر آن زن
در آن خانه در آید یک طلاق واقع شود باز اگر در آید دوم

طلاق واقع شود باز اگر در آید سیم طلاق واقع شود و اگر
بعد حلاله بشوهر اول آن زن را نکاح کند و آن زن در آن خانه
در آید بر آن زن طلاق واقع شود مردی میگوید هر بار که من زنی
تو را هم او را طلاق هر زنی که او خواهد طلاق واقع شود
در کافی و شاهان میگوید مردی میگوید هر زنی که آن مرد
نکاح کند آن زن را طلاق بنام آن مرد چهار زن خواست هر چهار
را در طلاق واقع شود و اگر یک زن خواست او را طلاق شد
باز هم اینرا نکاح کرد در نکاح دوم آن زن را طلاق واقع نشود
در چهاره و کافی و شاهان آورده است مردی زن خود را گفت
اگر تو درین خانه در آیی ترا سه طلاق بنام من از آن زن
در خانه در آید آن مرد آن زن را یک طلاق یاد و طلاق گفت
و عدت آن زن بگذشت است در آن خانه در آمد سه گندی که آن
خورده است بر خیزد بنام آن زن را همان مرد نکاح کند و آن
زن در آن خانه در آید طلاق واقع نشود و اگر آن زن بعد از آن
عدت در آن خانه در آمد سه بونه باین همان شوهر اول آن زن
را نکاح کرد باز همان شوهر اول آن زن را نکاح کرد بعد از آن
آن زن در آن خانه در می آید طلاق واقع نشود و سه گندی نیز
مردی زن خود را گفته بود که اگر تو درین خانه در آیی ترا طلاق



زن میگیرد من در خانه در آمده ام طلاق واقع شده است
و مرد میگوید در نیامده سخن شرمه نشود و طلاق
نشود مگر آنکه زن کوهان بپارد که در آن خانه در آمده است
آن زمان سخن زن بشود نه زیرا که طلاق معلق باقی است
مخله نشده است اگر مردی زن خود را میگیرد اگر ترا حییض
آید ترا طلاق و انبای ترا هم طلاق زن میگیرد ترا حییض
آمده است و مرد میگوید که ترا حییض نیامده است سخن
زن بشود و زن را طلاق واقع شود فاما انبای را طلاق
واقع نشود تا آن زمان که تحقیق نشود که زن را تحقیق حییض
آمده است آن زمان که انبای را نیز طلاق واقع شود
در دور و شاهان آورده است اگر مردی زن خود را بگیرد
اگر دست میاری که خلای تعالی ترا عذاب بآتش دوزخ کند
ترا طلاق و بنده من از آن زن گفت من دوست میدارم که خلای
تعالی ترا عذاب بآتش دوزخ کند بدان زن طلاق واقع
شود فاما بنده آن مرد از آن نشود و اگر مرد زن خود را
بگوید اگر ترا دوست میاری ترا طلاق و این زن دوم
نیز با تو طلاق زن گفت من ترا دوست میدارم آن زن را
طلاق واقع شود و زن دوم را طلاق واقع نشود **در کافی**
آورده است اگر مردی زن خود را میگیرد اگر ترا دوست
میدارد

میداری بدل خود ترا طلاق زن گفت من ترا دوست میدارم
بدل بر آن زن نزد یکی قاضی طلاق واقع شود و عند الله
نیز واقع شود اگر چه زن دروغ گفته باشد که ترا دوست میدارم
بدل و این قول امام اعظم **کافی** امام ابو یوسف است و نزد یکی
امام محمد عند الله طلاق واقع نشود اگر زن دروغ گفته باشد
در هدایه و کافی و در کتب مذکور است مردی زن خود را
میگیرد اگر ترا حییض می آید ترا طلاق آن زن خون بیند طلاق
واقع شود تا آن زمان که سه روز خون بیند و اگر یک روز خون
دید طلاق واقع نشود چون سه روز خون بیند بر آن زن طلاق
هم از اول خون واقع شود و اگر گوید ترا اگر حییض آید حییضی تا
زمان از حییض پاک شود طلاق واقع نشود مردی زن خود را گفت
طلاق روزی و فرجه بهاری بفرود رفتن آفتاب زن را طلاق
واقع شود در آن روز که آن زن روزه بدارد و اگر گوید ترا طلاق
چون روزه بهاری آن زن را طلاق واقع شود در اول آن روز که روزه
بدارد مردی زن خود را گفت اگر تو سب زنی ترا یک طلاق و اگر دختر
برای ترا و طلاق آن زن هم سب زنی ترا ده دختر بزاد فاما معلوم
بست که اول کلام زاده است از جهت آنکه شب تاریک زاده است نزد
قاضی یک طلاق واقع نشود فاما احتیاط در طلاق واقع شود و عند
آن زن بگذرد مردی زن خود را میگوید اگر تو بازید و عمر سخن

س طلاق

کوی بی نراسه طلاق پیش از آنکه آن زن بیکی از بی دو سخن گوید
آن مرد آن زن را یک طلاق گفت و عده او گذشت بعد از
که نشستن عده آن زن بازید سخن گفت بین هماد آن زن را ^{چون}
کرد بعد نکاح آن زن با عمر سخن گفت آن زن سه طلاق واقع
شود با یکی که پیش ازین گفته بود نزدیک امام زفر و طلاق باقی
واقع شود و این **م** چهار صورت دارد یکی آنکه آن زن
بازید و عمر سخن گفت و آن زمان در نکاح آن مرد بود باجماع
سه طلاق واقع شود دوم آنکه آن زمان که باهر دو سخن گفت در یک
عده نبود باجماع دو طلاق واقع شود سیوم آنکه آن زمان که با ^{زید}
سخن گفت در نکاح این مرد بود و چون با عمر سخن گفت در ^{نکاح}
این مرد نبود آن زمان باجماع دو طلاق باقی واقع نشود چهارم
آنکه آن زمان که بازید سخن گفت در نکاح این مرد نبود و آن زمان
که با عمر سخن گفت در نکاح آن مرد بود نزدیک ما آن زن را ^ن
باید طلاق اول واقع شود و نزدیک امام زفر دو طلاق واقع
شود مردی که خود را میکوبد اگر تو درین خانه در آشی نراسه
طلاق پیش از آنکه زن در خانه در آید آن مرد آن زن را دو طلاق
گفت و عده آن زن گذشت و شوهر دیگر کرد و آن شوهر دوم
با این زن نزدیک کرد و بعد از نزدیک طلاق گفت و عده که
باز شوهر اول همان زن را نکاح کرد و این زن در آن خانه

در آمد بر آن زن سه طلاق واقع شود با اتفاق فاما نزدیک امام
اعظم و امام ابو یوسف سه طلاق واقع شود که این مرد که این مرد
مالک سه طلاق در نکاح دوم شده بود و نزدیک امام محمد سه طلاق
واقع شود با دو طلاق اول که پیش ازین گفته بود و همین قول امام
زفر و امام شافعی است و فائده این اختلاف در آن صورت ظاهر
شود که مردی زن خود را دو طلاق گفته بود و بعد گذشتن عده آن
زن شوهر دیگر کرد و آن شوهر با این زن نزدیک کرد و طلاق
گفت دیگر بار بعد عده همان زن را شوهر اول کند و یکی طلاق ^{نکاح}
کوبد نزدیک امام اعظم و امام ابو یوسف درین نکاح همین یک
طلاق واقع شود و دو طلاق که در آن نکاح واقع شده بودند آنرا
اعتبار نیست **ب** این مرد مالک دو طلاق دیگر باشند و نزدیک امام
محمد و امام زفر و امام شافعی سه طلاق برین زن واقع شود
دو طلاق که پیش ازین در نکاح اول گفته بود و یکی این طلاق که در نکاح
دو گفته است بین سه طلاق واقع شود بی حلاله روا باشد و نزدیک
امام اعظم و امام ابو یوسف همین یک طلاق ^{نکاح} گفته شده است بین
حلاله حاجت نیست و این را **م** هدم کوبید مردی زن خود را میکوبد
اگر تو درین خانه در آشی نراسه طلاق پیش از آنکه آن زن در آن
خانه در آید آن مرد آن زن را سه طلاق گفت بعد عده شوهر دیگر
کرد و آن شوهر با آن زن نزدیک کرد بعد نزدیک طلاق گفت و عده

گدست همان شوهر اول از زن را نکاح کرد و درین نکاح در
خانه در آمد بر زن سه طلاق واقع نشود و نزدیک امام از فر
هر سه واقع نشود مردی زن خود را میکوبد چون با تو فراهم آیم
ترا سه طلاق وان مرد با زن فراهم آمد چون سرفس در فرج
آن زن غایب نشود بر زن طلاق واقع نشود و این را انشاء خا
کرید و اگر بعد از آن سرفس در فرج غایب شد آن مرد سماعی
توقف کرد بر آن مرد عقول لازم نیاید یعنی مهر دیگر نیز لازم نیاید
فاما بعد غایب شدن سرفس بیرون آورد و باز در آورد مرد بر آن
مرد عقول لازم نشود و همین حکم است اگر مردی کینک خود را
میکوبد چون با تو فراهم آیم نفاذ و چون سرفس غایب شد
کینک از آن شود اگر توقف کند همچنان عقول لازم نشود و اگر سرفس
بیرون آورد باز در آورد عقول لازم نشود **در استثناء**
در هدایم و کافی آورده است مردی زن خود را میکوبد ترا طلاق
انشاء الله تعالی اگر انشاء الله متصل گفته است طلاق واقع نشود
و اگر انشاء تعالی متصل نگفته باشد طلاق واقع نشود چنانچه اگر
مردی زن خود را میکوبد ترا طلاق بعد سماعی میکوبد انشاء الله
طلاق واقع شود و همین حکم است اگر مردی بنده خود را از
کرد اگر انشاء الله تعالی متصل گفته باشد بنده از آن نشود
در هدیه و نسیان و کافی آورده است مردی زن خود را گفت نسیان

در اگر مردی زن خود را از آن

طلاق انشاء الله و زن پیش از آن که مرد انشاء الله تعالی کوبد نقل کرد
طلاق بر زن واقع نشود فاما اگر پیش از گفتن انشاء الله مرد نقل کرد
طلاق بر زن واقع شود در هدایم میکوبد مردی زن خود را گفت
ترا سه طلاق مکرر یک دو و طلاق واقع شود و این را انشاء کوبد
و اگر کوبد ترا سه طلاق مکرر سه طلاق هر سه واقع شود **در نسیان**
آورده است مردی چهار زن دارد و گفت زن آن مرد را طلاق
بکنم زن آن مرد چهار زن را طلاق واقع شود فاما اگر مردی کوبد
زنان آن مرد را طلاق مکرر یک مرتبه و نسیان و نسیان و نسیان
سه مرتبه داشت بر هر یکی طلاق واقع نشود **در مستور** آورده است
مردی چهار زن داشت و این مرد طلاق مکرر این زن و این زن و این زن
بر هر یکی ازین چهار زن طلاق واقع نشود و همین حکم است اگر
مردی گفت بنده من از آن مکرر این بنده من و آن مرد جز این بنده
دیگر ندارد و هیچ بنده از آن مرد از آن نشود **در کافی** آورده است
مردی زن خود را میکوبد ترا سه طلاق و سه انشاء الله تعالی و یا
خود را کوبد تو از آن آزاد انشاء الله هر سه طلاق بر آن زن واقع
شود و بنده از آن کرد نزدیک امام اعظم و نزدیک صاحبی هر سه
طلاق واقع نشود و بنده از آن کوبد نشود و اگر کوبد ترا طلاق
خواست خدای و یا چشم خدای و یا برضای خدای تعالی طلاق واقع نشود
و اگر کوبد ترا طلاق اگر فلان خواهد اگر فلان در مجلسی که فلان را

در اگر مردی زن خود را از آن

زینب حسود

کفت که زنان
ان مردم

علم شود ان زن را طلاق خواهد طلاق واقع نشود و اگر خردی
واقع شود و اگر کزید ترا طلاق با مرد خدای و یا بقضاء خدای
خدای و یا بعلم خدای و یا بقدره خدای فی الحال طلاق واقع نشود
حکم است اگر کزید ترا طلاق بفرمان فلان و یا حکم فلان فی الحال
طلاق واقع نشود **در بیان** طلاق زحمتی در هدایم و در
آورده است مردی زن خود را در حال زحمت سه طلاق گفت
و یا یک طلاق گفت رجعی یا باین وان مرد نقل کرد اگر آن زن
باشند آن زن مرد رجعی میراث برد و اگر عده بیرون آمده باشد
میراث نبرد و اگر مرد زن را در حال زحمت طلاق گفت بود زن
کرد پیش از آنکه مرد نقل کند آن مرد از آن زن میراث نبرد و اگر مردی
زحمتی است زن آن مرد میگوید مراد طلاق کوی یا مردی زن را کوی
اختیار کن از آن اختیار نفس خود کرد و یا آن زن خود را از آن
خلع گناید بعد از آن مرد نقل کرد آن زن میراث از آن مرد نبرد اگر
چه در عده باشند و اگر زن در حال زحمت شوهر را میگوید مراد
رجعی کوی آن مرد آن زن را طلاق با این گفت و یا سه طلاق گفت و نقل
کرد آن زن در عده باشند میراث نبرد **در هدایم** آورده است مردی
زن خود را در حال زحمت که در آن زحمت نقل خواهد کرد و این
و امراض موت میگویند آن مرد در حال صحت سه طلاق گفت بود
و عده نکند است زن گفت آری بن آن مرد اقرار میکند

۲۱
زن بدین و یا وصیتی بر زن میکند هر چه اندک باشد از میان اقرار
بندین وصیت میراث بدینند و نزد یک صاحب اقرار بدین و وصیت
هدیه و آست و اگر سه طلاق با زن در حال زحمت گفته باشند بعد
از آن اقرار بدین کند و یا وصیت کند آن زمان را هر چه اندک باشد بدین
بانتقال همه امام مردی را درون حصا گرفته اند و یا مردی در
جنگ است زن خود را سه طلاق گفت و آن مرد کشته شد زن او را
میراث نیاید **در** درون عده باشند اما اگر مردی از صف جنگ جدا
شده است و کافر یا از صف کافران جدا شده است و یا مردی
کسی را کشته بود آن مرد را برای کشتن میبردند و یا مردی زنا کرده
بدهد و او را سگسار می بردند آن مرد زن خود را طلاق کوی و آن
مرد کشته شد و یا سگسار شد زن مرد میراث برد اگر در عده باشند
مردی در حال زحمت زن خود را سه طلاق گفت بعد سه طلاق تند
شد و نقل کرد زن او را میراث نیاید اگر چه در عده باشد طلاق که

دو در زحمت صحیح است زن میراث برد اگر در عده باشند **در بیان**
زحمت در هدایم و شاهان ملک و راست مردی زن خود را طلاق
رجعی و یا دو طلاق رجعی گفت و او باشد که آن مرد با آن زن مزاجت
کند درون عده آن زن را ضعیف باشد یا نباشد بی آنکه از سر نکاح کند
در زحمت وقتی ثابت نشود که مرد کوی که من باز گشتم و یا با آن زن
ترا هم آمد و یا بوس دهد و یا اندام آن زن بشهره بساید و یا نظر
شهره

نسخه
اللوکة
www.dawab.net

درون فرج آن عورت کند بدین چیزها رجعت ثابت شود و نکاح
حاجت نیست فاما اگر پیش از رجعت زنی یک طلاق گفته بود چون
رجعت کند مرد مالک دو طلاق باشد و اگر دو گفته باشد مالک یک
طلاق باشد و مستحب است یعنی دوست داشت شده است که
بازن مراجعت کند و کوه بگیرد و اگر کوه بگیرد رجعت صحیح است
و مستحب است چون مراجعت کند بزبان آن زن را خبر کند که مراجعت
کردم مردی زنی خود را طلاق رجعی گفته بود و عده آن گذشته
مرد میگوید من مراجعت درون عده کرده بودم اگر زن این سخن
آن مرد قبول کند رجعت ثابت شود و اگر قبول نکند و گوید نود
عده رجعت نکرده سخن زن بشنود مگر آنکه مرد کوهان برده باشد
گرد و چون سخن زن بشنود سوگند بر زن لازم نیاید نزدیک
اعظم و نزدیک صاحب سوگند بر زن لازم آید و فتوی برین قول
ایشانست **و در حدیث و کلامی** آورده است مردی بر زن خود را درون
عده میگوید مراجعت کردم زن همان زمان میگوید عده من گذشته
رجعت صحیح نباشد و سخن زن بشنود که عده گذشته است و این
قول امام اعظم است و نزدیک صاحب رجعت صحیح باشد مردی
کیزک مردی خواست برود و آن کیزک را طلاق گفت و عده آن کیزک
گذشت شوهر کیزک میگوید من با تو مراجعت در عده کرده بودم
خوندگار کیزک این سخن تصدیق میکند یعنی قبول میکند

صحیح است می کند

س

بگو
معه

در این حدیث صحیح است نزدیک
کیزک را کیزک میگویند
باید که کیزک را کیزک

کیزک قبول نمی کند سخن کیزک بشنوند نزدیک امام اعظم پس
رجعت ثابت نشود **و در حدیث و کلامی** آورده است اگر کیزک
قبول میکند قبول میکند یعنی دوست داشت شده است که
بازن مراجعت کند و کوه بگیرد و اگر کوه بگیرد رجعت صحیح است
و مستحب است چون مراجعت کند بزبان آن زن را خبر کند که مراجعت
کردم مردی زنی خود را طلاق رجعی گفته بود و عده آن گذشته
مرد میگوید من مراجعت درون عده کرده بودم اگر زن این سخن
آن مرد قبول کند رجعت ثابت شود و اگر قبول نکند و گوید نود
عده رجعت نکرده سخن زن بشنود مگر آنکه مرد کوهان برده باشد
گرد و چون سخن زن بشنود سوگند بر زن لازم نیاید نزدیک
اعظم و نزدیک صاحب سوگند بر زن لازم آید و فتوی برین قول
ایشانست **و در حدیث و کلامی** آورده است مردی بر زن خود را درون
عده میگوید مراجعت کردم زن همان زمان میگوید عده من گذشته
رجعت صحیح نباشد و سخن زن بشنود که عده گذشته است و این
قول امام اعظم است و نزدیک صاحب رجعت صحیح باشد مردی
کیزک مردی خواست برود و آن کیزک را طلاق گفت و عده آن کیزک
گذشت شوهر کیزک میگوید من با تو مراجعت در عده کرده بودم
خوندگار کیزک این سخن تصدیق میکند یعنی قبول میکند

بعضی گویند در حدیث صحیح است

بگو
معه

گفت و یا غسل هم نتواند کرد حکم بیاکی آن زن بیکه ^{شست} است
وقت نماز نکند تا آن زمان که غسل نکند و بیا یک وقت نماز نکند
در هدایه میگوید اگر در حیض سیوم عودت کم از ده روز باک
نشده است و آب موجود نیست چون تیمم کند و نماز کند رجعت
صحیح نباشد نزدیکی امام اعظم و نزدیک صاحبیه چون تیمم
کند رجعت روا نباشد اگر نماز نگزارد باشد بعضی علماء گفته اند
نزدیکی امام اعظم و نزدیک امام ابو یوسف بعد تیمم صحیح
که در نماز شروع کند رجعت روا نباشد و بعضی گفته اند تا آن
زمان که از نماز فارغ نشود رجعت صحیح باشد و چون از نماز
فارغ شود رجعت صحیح نباشد اگر عورتی غسل کرد و چیزی از ندامت
او بفراموشی نداشت مانند اگر یکی اندام و یا بیشتر از اندام نداشت
رجعت صحیح باشد و اگر کم از یک اندام نداشت مانده است
صحیح نباشد مردی زن خود را طلاق گفته و آن زن از وی
حمل دارد و یا هم از آن مرد فرزندی زاده است بین الطلاق
و آن مرد میگردند با این زن فریضه نیامده ام آن مرد
صحیح باشد و این سخن از وی نشو ندکه من با این زن فریضه
نیامده است مردی با زن خلوة کرد و در بسته بود میگوید
زن نزدیکی نکرد بعد از آن زن را طلاق گفت رجعت صحیح
مردی زن خود را طلاق رجعی گفت باید که آن زن خود را بیاید

تا آنکه شوهر با آن زن رجعت کند زیرا که در طلاق رجعی رجعت
صحیح است اما مستحب است مردی که چون او را اتفاق رجعت باشد
زن را خبر کند بعد از آن در خانه درآید و مستحب است چون خواهد
که آن زن را در سفر برد کراه بر رجعت بگیرد بعد از آن زن را در
سفر بر مردی زن خود را طلاق رجعی گفته است اگر با آن
زن پیش از گذشت عدّه فریضه آید روا باشد و چون فریضه
آید رجعت ثابت شود و نزدیک امام شافعی در طلاق رجعی
فریضه آمدن روا نیست **فصل در بیان چیزها که مطلق
باید طلاق شود مطلقاً** و مطلقاً زنی را گویند که او را طلاق
گفته باشند در هدایه و کافی و کنز مذکور است مردی زن خود را
طلاق باین وی دو طلاق باین گفته است اگر آن ^{بیک} حو
رون عدّه و یا بعد گذشتن عدّه نکاح کند روا باشد
اما دیگری نتواند که این زن درون عدّه نکاح مردی
کند ^{باید آن} از آن در نکاح در رو اگر آن زن را سه طلاق بگویند
در رو روا نباشد که با آن عورت را پیش از حلاله نکاح
کنند و اگر مردی گنیزد کسی را نکاح کرده و آن گنیزد
او را طلاق گفت آن صادر روا باشد که با آن گنیزد پیش
از حلاله نکاح کند و اگر ^{باید آن} کسی را که دو طلاق در حق
گفته است سه طلاق است در حق او حلاله است

کنده

زن از آنکه سه طلاق بر او واقع شده است و یا کینر که در طلاق
بر روی افتاده است شوهر دیگر کند نکاح صحیح و آن شوهر
که بیکر بان عودت نزدیکی کند بعد از نزدیکی آن عودت را طلاق
گوید و عده بگذرد بعد از آن شوهر اول نکاح کند و اگر
شوهر دوم بعد از نزدیکی نقل کرد و طلاق نکفت از زن
بر شوهر اول شود **در مهریه و کافیه** مسطوره راست باقی
علماء مطلقاً ثلث پیش از آنکه شوهر اول دوم نزدیکی کند
بر شوهر اول نکاح او را با نباشد مگر بقول سعید
رضی الله عنه که نزدیک او همین که مهر دوم نکاح بکند بر شوهر
اول حلال شود اگر چه شوهر دوم نزدیک نگردد باشد و
سعید میباید اعتباری ندارد و اگر قاضی بقول سعید میباید
حکم کند آنکه آن حکم ناکم نافذ نباشد و آن عودت بر شوهر
اول بدین حکم قاضی حلال نشود مگر آنکه شوهر دوم
کند و بعد از نزدیکی کردن طلاق و عده بگذرد و یا شوهر دوم
بعد از نزدیکی نقل کند آن زمان بر شوهر اول حلال شود
و اگر شوهر دوم نزدیک کرده باشد و شوهر دوم و انزال
نشد بر شوهر اول حلال نشود همین حکم که نفس در حق
آن عودت غایب شود حیاض شرستنی فریض کرد در بیان
حلال نشود اگر چه انزال نگردد باشد اگر کویدی که نزدیک

حلال است

رسیده است و بالغ شده آن زمان نکاح کند و بان زن نزدیکی
کند بر شوهر اول حلال شود مردی کینر که دیگر نکاح کرده
بود و آن کینر را در طلاق گفت و عده آن زن گذشت و خردنگار
کینر که بان کینر فراهم آمد آن کینر بر شوهر اول حلال نشود
تا آن زمان که شوهر دیگر نکند و بعد از نزدیکی طلاق گوید و یا بچسبند
و عده بگذرد آن زمان بر شوهر اول آن کینر حلال شود قاضی
فراهم آمدن خردنگار بر شوهر اول حلال نشود **در مهریه و کافیه**
آورده است زنی را سه طلاق واقع شده است از زن شوهری میکند و بکر میکند
و میکوبد من نفس خود شو بزی دادم تا با من نزدیک کنی و بعد از
ملاقات کویدی تا من بر شوهر اول حلال شوم و آن شوهر دوم
قبول کرد و هم برین شرط این زن را نکاح کرد امام انعم میگوید
این نکاح هم رواست و این شرط هم رواست بن اگر شوهر دوم بعد
از آن زن را طلاق نکوید قاضی بر شوهر دوم چه بگوید و طلاق
کوید و بر شوهر اول حلال شود خواه دوم شوهر برضا خود
طلاق گفت باشد خواه بجز قاضی **در مهریه و کافیه** آورده است
نکاح بشرط حلالی رواست فاما مکروه است در صورتی است که اگر
زن و شوهر دوم بزبان گوید که ما نکاح کردیم برای آن تا بر شوهر
اول آن زن حلال شود و اگر بزبان نکوید و در دل این معنی باشد آن
زمان مکروه نیست و امام ابویوسف میگوید اگر بزبان این شرط

www.alukah.net

نکاح فاسد باشد و این زن بر شوهر اول حلال نشود و امام محمد
میگوید نکاح روا باشد و هم بر شوهر اول حلال نشود مردی زنی را
در نکاح دارد و آن زن را یک طلاق و یا دو طلاق گفت عده از زن
گذشت و آن زن شوهر دیگری با او زنی نزدیک کرد بعد از آن این زن
را طلاق گفت و عده آن زن گذشت باز همی شوهر اول این زن
را نکاح کرد در نکاح دوم شوهر اول مالک سه طلاق باشد و این زن
امام اعظم است و نزدیک امام محمد اگر شوهر اول در نکاح اول
یک طلاق گفته بود در نکاح مالک دو طلاق باشد و اگر دو گفته بود
در نکاح دوم مالک یک طلاق باشد **در حدیث** مسطور است
مردی زن خود را سه طلاق گفت این زن بعد مدتی شوهر اول میگرد
عده من گذشت و من شوهر دوم کردم و آن شوهر دوم با من نزدیک
کرد و طلاق گفت و عده گذشت و اگر آن مقدار عده گذشت است
که سخن زن راست نماند داشت و با باشد که آن مرد آن زن را با نکاح
کند و اگر غالبه گمان مرد بر این باشد که این زن راست میگوید
در کافی میگوید اگر این زن این سخن در مدته دو ماه و یا یازده برده و
گفته است این زن راست گوئی دارند اگر کرد عده من سه حیض گنا
است و اگر این سخن در مدتی گفته است که از دو ماه است نشود
نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد اگر مدته اگر مدته سه و نه و یا
بر سه و نه روز این سخن بگوید این زن راست گوئی دارند و اگر این سخن

و امام ابو یوسف

در مدتی گفت که کم از سه و نه روز است با تعاقب سخن زن نشوند و الله اعلم
در کافی آورده است ایلاء در لغت سوگند را
گوید و ایلاء در شریعت است که مرد سوگند خورد و بگوید با سه
من چهار ماه یا زیاده از چهار ماه با این زن نزدیک نکنم و این را ایلاء
گوید و آن مرد که این سوگند خورده است او را مزنی گویند **در حدیث**
و کافی آورده است مردی زن خود را میگوید با سه من با تو نزدیک
کنم یا میگوید با سه من با تو چهار ماه نزدیک نکنم این مرد را مزنی
گویند در مدته چهار ماه با این زن نزدیک کند بزه کار شود
و کفارت سوگند بر مرد لازم آید و سوگند نیز در اکثر این زن
نزدیکی نکرد تا آن زمان که چهار ماه گذشت برین زن یک طلاق
این واقع شود زیرا که مرد ظلم کرده است بر زن که حنفی فرهم
آمدن از وی منع کرده است پس جزاء آن مرد باشد که یک طلاق
این واقع شود زیرا که مرد ظلم کرده است بر زن که حنفی فرهم
او ی منع کرده است پس جزاء آن مرد باشد که یک طلاق باین واقع
شود **در سنن ابی یوسف** آورده است زن را طلب نزدیک بر مرد در تمام
نیم یکبار فرض است زن نماند که دعوی بر قاضی کند تا مرد فرهم
آید چون مرد یکبار فرهم آمد بعد از آن زن را دعوی نرسد
نزدیک قاضی قاضی قاضی تا مدتی تواند که این زن از مرد طلب فرهم
اندکی کند و بر مرد واجب است دیانت با زن خود فرهم آید

هر وقت که زن فزاهم آمدن طلب کند اگر چه قضاء واجب نیست
قضاء یلبار واجب است **در عده سه و گاهی** و کنز آورده است اگر مرد
بعد سوگند خوردن چهار ماه نزدیکی نکند یک طلاق با این
بر زن واقع شود و سوگند بخیزد و اگر سوگند بر چهار ماه خورد
باشد و اگر سوگند خورده باشد که با به با تو بیوستم نزدیکی نکند
یا با به با تو نزدیکی نکند درین صورت اگر نزدیکی نکند بعد گذشتن
چهار ماه مصلحت یک طلاق با این واقع شود سوگند خیزد و اگر
با زین زن رانگاح کند و چهار ماه نزدیکی نکند یک طلاق دیگر
شود و اگر با زنگاح کند و چهار ماه نزدیکی نکند طلاق سیوم نیز واقع
شود **در وقت بان** میگوید چون چهار ماه گذشت یک طلاق واقع
شود و چهار ماه دیگر گذشت این زن بمنور در عده بود طلاق
دوم برین زن واقع شود و چون چهار ماه دیگر بگذرد و هنوز
در عده بود طلاق سیوم بر زن واقع شود **در عده سه و گاهی**
آورده است و در وافی مندرج است اگر بعد افتان یک طلاق نکند
چهار ماه این زن شوهری دیگری کند و آن شوهر این زن را
طلاق کرد و عده نگذرد و با زین زن همان شوهر اول رانگاح
کند بگذشتن چهار ماه دیگری نزدیکی درین نکاح طلاق واقع
نشود فاما اگر درین نکاح نزدیکی درین نکاح نزدیکی کند گذشتن
سوگند لازم آید **در گاهی** آورده است اگر عورتی با این

میگوید والله با تو نزدیکی نکند بعد ازین سوگند ان زن را نکاح
کرد و چهار ماه گذشت و با این زن نزدیکی نکرد طلاق واقع
شود فاما اگر نزدیکی کند کفارت لازم آید **در عده سه و گاهی** آورده است
اگر مردی سوگند خورد و زن خود و گفت با به با تو نزدیکی نکند
یک ماه یا دو ماه و یا سه ماه ان مرد مؤبی نباشد یعنی اگر سوگند
بر یک چهار ماه خورد مؤبی نباشد بن اگر چهار ماه نزدیکی نکند طلاق
واقع نشود و نزدیک این انی لیل اگر چهار ماه نزدیکی نکند یک طلاق
با این واقع شود و اگر کوید با به با تو نزدیکی نکند دو ماه و دو ماه
دیگر بعد ازین دو ماه مؤبی نباشد که یک گفت با تو نزدیکی نکند چهار
ماه و اگر گفت با به با تو نزدیکی نکند دو ماه و دیگر و ساکت بود دوم
روز گفت با به با تو نزدیکی نکند دو ماه دیگر بعد ازین دو ماه اول
مؤبی نباشد **در وقت بان** نیز میگوید که او مؤبی نباشد بن اگر چهار ماه
نزدیکی نکند طلاق واقع شود فاما در عده چهار ماه نزدیکی کند
کفارت سوگند لازم شود و اگر مردی زن خود را بگوید با به با تو نزدیکی
نکند شش ماه مگر روزی او مؤبی نباشد فاما اگر او یک روز درین
شش ماه با ان زن نزدیکی کرد و بعد نزدیکی کردن چهار ماه و یا بیشتر
از چهار ماه باقی نزدیکی نکند یک طلاق واقع شود **در گاهی** آورده است
است اگر کوید با به با تو نزدیکی نکند شش ماه بقصان یک روز درین
صورت مؤبی باشد اگر چهار ماه نزدیکی نکند یک طلاق با این

واقع شود **در هدهد** آورده است مردی در بصره است و او سوگند
بخورد و میکوبد بانه در کوفه در نیایم و زن آن مرد در کوفه است
ان مرد موی نباشد در هدهد آورده است اگر مردی در شهری
است و زن او در شهری دیگر **اگر میان این دو شهر چهار ماه**
راه باشد و آن مرد سوگند خورد که بانه در آن شهر که زن منست
در نیایم او موی باشد **در کانی** مسطر است اگر مردی زنی
بیکانه را میکوبد که بانه با تو نزدیکی نکند چهار ماه و یا زن خود را
که او پیش ازین طلاق بائنی گفته است میکوبد بانه با تو نزدیکی نکند
چهار ماه بعد ازین سوگند زن بیکانه را و یا زن که او را طلاق گفته
بود نکاح کرد او موی نباشد **فاما اگر بعد از نکاح نزدیکی کند که**
لازم آید و اگر مردی زن خود را طلاق رجعی گفته است و درون عدت
میکوبد بانه با تو چهار ماه نزدیکی نکند **در حد و شاهان**
منه در است مردی سوگند خورد و بر زن گفت اگر من با تو نزدیکی
در چهار ماه کنم خدایم بران مرد دوزه یک ماه موی باشد **فاما اگر**
اگر من با تو نزدیکی کنم خدایم بران مرد دوزه این ماه ان زمان موی
نباشد در هدهد کافی آورده است اگر مردی زن خود را کوبد اگر
مردم با تو نزدیکی کنم بیان حجی و عمره و یا صدقه و یا دوزه و یا بنده ان
مرد از او و یا ترا طلاق و یا زن دیگر را طلاق او موی باشد و در کانی
میکوبد اگر مردی کوبد اگر من با تو نزدیکی کنم بران مرد **فاما زنی**

نباشد و نزدیک امام محمد موی باشد **در هدهد** میکوبد و در کانی مندر
است اگر مردی کینزک دیکتا نکاح کرده است ان کینزک را بگوید که بانه
با تو نزدیکی نکند دوم ماه ان مرد موی باشد **مدت ایل و حیره چهار**
ماه است و مدت ایل و کینزک دو ماه است مردی زن خود را گفت
با تو چهار ماه نزدیکی نکند اگر ان مرد چهار ماه نزدیکی نکند یک
طلاق بائنی واقع نشود و اگر نزدیکی کند طلاق واقع نشود **فاما**
بزه کار کرد و کفارت لازم آید اگر این مرد بعد سوگند زحمتی
شد نمی تواند که با آن زن نزدیکی کند و یا زن زحمتی شد و یا زن
را در ان محل استخوانی است که سبب ان استخوان نزدیکی کردن
تواند و یا زن کورک است و یا میان مرد و زن مسافه است ان وقت
که مدت چهار ماه بوزن نرسد درین صورنها اگر مرد بزبان کوبد
من با تو نکند کوبی با ان زن نزدیکی کرد **فاما کفارت** لازم نیاید و سوگند
خیزد تا ان زمان که زحمتی است **بن اگر چهار ماه بگذرد طلاق بران**
زن واقع نشود و اگر زحمتی درین مدت زایل نشود ان زمان که بزبان
گفته بود که من با تو نکند معتبر نباشد اگر نزدیکی با ان زن کند طلاق
واقع نشود **در حد و کانی** و شاهان و کفارت آورده است مردی زن
خود را میکوبد تو بر من حرامی ان مرد را برسد که تراج نیت بود زیرا که
حرام بطلاق باشد و یا با ایل و یا با نکاح و معنی نهار در باب نهار
گفته آید چون ان مرد را برسد تراج نیت بود او گفت من دروغ

گفتم زیرا که زن طلاق است من که گفتم حرام است این دعوی است
سخن او بشنوند زن حرام نشود بعضی گفته اند قاضی این سخن از روی
استوار ندارد و عند الله استوار دارند و اگر کوبید مرانیت طلاق بود
ان زمان یک طلاق با این واقع شود و اگر کوبید مرانیت طهار بود
ان زمان طهار باشد نزدیک امام ابو حنیفه و امام ابو یوسف و نزدیک
امام محمد طهار نباشد و اگر کوبید مرانیت حریم بود و یا نیت جزا
نبود ان زمان سوگند باشد و او موی باشد بعضی مشایخ گفته اند
لفظ حرام نیت طلاق باشد حکم عرف **در کافیه** آورده است
مردی چهار زن دارد هر چهار را میکوبد بالله باشعنان نزدیکی
کنم او موی باشد از هر چهار رسن اگر چهار ماه بگذرد و از نزدیکی
نگذد بچهار زن یکان یکان واقع شود **در کافیه**
در کافیه و کتبا آورده است خلع از وی لغت کشیدن را کوبید و در شوع
خلع است که زن شوهر را چیزی بدهد و خود را رها کند در هم
وکافی آورده است چون میان زن و شوهر خصومت باشد و هر دو
راضی ان باشند که حق یک دیگر تمام نتواند آورد و ابا بشد که زن خود
را رها کند از شوهر یک طلاق واقع شود و مالی که زن قبلا کرده
باشند لازم نشود که شوهر را بدهد **در کافیه** آورده است خلع یک
طلاق با این واقع شود و اگر مردی طلاق متقابل مال کوبید هم
هم طلاق با این واقع شود و اگر هر جی مال بر زن لازم کرد

آورده است مردی زن خود را میکوبد که من ترا خلع کردم بهزار
درم و یا طلاق نمودم تو فرو ختم و یا ترا طلاق گفتم بهزار
درم و یا فسخ نمودم تو فرو ختم بهزار درم اگر زن در آن مجلس
قبول کند مال بر زن لازم نشود و یک طلاق با این بر زن بیعتد اگر
مرد کوبید بدین الفاظ مرانیت طلاق نبود ان مرد را است کوبیدند
در کافیه و کتبا **در کافیه** و کتبا **در کافیه** و کتبا
مرد باشد ان زمان مکروه است که از زن چیزی بستاند و اگر ببردند کافیه
از جانب زن باشد ان مرد مقداری که مهر عودت داده است بستاند
در روایت مسبو مکروه است و در روایت جامع صغیر مکروه نیت
و هر چه مهر نتواند بود آن بدل خلع نیز نتواند بود **در کافیه**
سطور است زن شوهر خود را میکوبد مرا خلع کن یعنی بکند چیزی
که بدست منت مرد بان زن خلع کرد و در دست ان زن چیزی نبود
ان مرد نتواند که چیزی از ان زن طلب کند فاما زن کوبید مرا بکند ارد
بر چیزی که در دست منت از مال و مرد بان زن خلع کرد و در دست
ان زن چیزی نبود باید که ان زن مهري که از شوهر داشته است باز
شوهر دهد و اگر زن شوهر خود را بکوبد با من خلع کن بر چیزی
که در دست منت از درهم ان مرد خلع کرد و در دست ان زن درمی
نمود بر زن واجب است که سه طلاق درم شوهر را بدهد زنی با
شوهر خلع کرد بر بنده که کتخته است و گفت که بنده که کتخته است

یستاد و بامن خلج فاما اگر بنده کز خسته بیانی برهن چیزی نباشد مرد
قبول کرد بر زن لازم است که ان بنده کز خسته تسلیم شوهر کند اگر
و اگر بنده را نیاید از زمان قیمت بنده تسلیم شوهر کند **در مهر**
و شاهان آورده است همین حکم است اگر مردی زنی را نکاح کرد
و مهر آن زن بنده گردانید که ان کز خسته است و گفت اگر بنده بیاید
یستاد و اگر نیاید نیز برهن دعوی نباشد بران مرد واجب است
که ان بنده کز خسته است تسلیم آن زن کند و اگر نیاید بهاء مقدار آن
بنده تسلیم کند در هب و گاهی آورده است زنی شوهر خود را
مهر طلاق کوی هزار دردم مرد آن زن را یک طلاق گفت بران زن
لازم است که سیوم حصه هزار دردم ان شوهر را بدهد و اگر زنی
شوهر خود را میکشد که مهر طلاق کوی بر هزار دردم مردان
زن را یک طلاق گفت بر زن چیزی لازم نیاید و طلاق رجعی واجب
شود و این قول امام اعظم است و نزدیک صاحب یک طلاق بائن
واقع شود و سیوم حصه هزار دردم بر زن لازم است که شوهر
به بعد مردی زن خود را میکشد ترا طلاق بردارد و قدری
باز زن طلاق واقع نشود تا ان زمان که ان زن در ساری دنیا
مردی زن خود را میکشد نفس خود را طلاق کوی به هزار دردم
ان زن نفس خود را یک طلاق گفت بران زن طلاق واقع نشود
مردی زن خود را میکشد ترا طلاق بر هزار دردم و زن هزار دردم

قبول کرد بران زن یک طلاق واقع شود و هزار دردم بر زن لازم
آید **در طلاق** آورده است مردی زن خود را میکشد ترا طلاق
و بر شوهر هزار دردم و ان زن قبول کرد و یا مردی بنده خود را
میکشد ترا ازادی بر شوهر هزار دردم و ان بنده قبول کرد زن
را طلاق واقع شود و بنده ازاد شود و بر بنده و زن چیزی
لازم آید و اگر بنده و زن قبول نکند هم بنده ازاد شود
و طلاق بر زن واقع شود و این قول امام اعظم است و نزدیک
صاحبه اگر بنده و زن قبول کرده باشد هزار دردم برایشان
لازم شود و اگر قبول نکرده باشند هزار دردم برایشان لازم
شود و اگر قبول نکرده باشند هزار دردم لازم نشود بنده ازاد
نشود و زن را طلاق نداشتند **در مهر و شاهان** میکشد مردی
زن خود را میکشد ترا طلاق و بر شوهر هزار دردم و ان زن قبول
کرد و یا مردی بنده خود را میکشد ترا ازادی و بر شوهر هزار دردم
و ان بنده قبول کرد زن را طلاق واقع شود و بنده ازاد
شود و بر بنده و زن چیزی لازم نیاید و اگر بنده و زن قبول
نکند هم بنده ازاد شود و طلاق بر زن واقع شود و این قول
امام اعظم است و نزدیک صاحبه اگر بنده و زن قبول کرده
باشند هزار دردم برایشان لازم شود و اگر قبول نکرده باشند
هزار دردم لازم نشود بنده ازاد نشود و زن را طلاق نداشتند

و بنده ازاد شود



در مهر و نذران

میکوید مردی زن خود را میکوید نزل طلاق بر
 هزار درم برین که مواخیر باشد سه روز و یا برین که نزل اختیار
 سه روز زن قبول کرد خیار باطل نشود اگر مرد یکی باشد
 و اگر زن را اختیار باشد خیار درست است ^{زن} بن اگر خیار رد کند
 در سه روز طلاق واقع نشود و اگر در سه روز خیار رد نکند
 و طلاق اختیار کند طلاق واقع شود و هزار درم بر زن
 لازم آید و این قول امام اعظم است و نزدیک صاحب خیار
 باطل است در هر دو صورت طلاق واقع شود و بر زن
 هزار درم لازم آید مردی زن خود را میکوید من نزل آید
 روز طلاق کفتم بر هزار درم تو قبول نکردی زن میکوید بر
 قبول کردم سخن شوهر بشود طلاق بر زن واقع نشود مگر
 آنکه زن گواه آورد مردی دیگر بر او میکوید من بردست تو
 روز این بنده را هزار درم فروختم و تو قبول نکردی او
 میکوید من قبول کردم سخن این مرد که میکوید قبول کردم
 بشوند **در مهر و نذران** مرد کور است چون میان زن و شوخی خلع
 شود هر چقدر که یکی را بر دیگری باشد از حقوق نکاح آن ساقط
 نشود مگر نفقه که در عده بر مرد لازم است آن ساقط نشود
 و بعد از خلع فراهم آمدن مرد را با زن روا نباشد و مهر ساقط
 شود فاما میان مرد و زن اگر دینی باشد آن خلع ساقط ^{نشود}

دین قول است مگر که در حال خلع نام دین نبر گیرند و گویند
 سر دعوی دین همه نباشد و این قول امام
 اعظم است بن اگر زن با مرد خلع کند مالی معین مرد از آن بشاند
 و دعوی نباشد یکی بر دیگری در مهر خواه سنده باشد خواه
 نه خواه پیش از نزدیکی خلع کرده باشد خواه بعد از نزدیکی و امام
 محمد و امام ابو یوسف میکوید خلع هیچ حقی از حقوق نکاح
 ساقط نشود مگر حقی که زن و شوخی نام گیرند در حال خلع همان
 ساقط شود مردی دختر خود را بیکس داده بود و اگر با
 شوهر از جهت دختر خلع کند و مالی برای شوهر قبول کند از ما
 دختر طلاق بر آن دختر واقع شود و ضوی برین قول است فاما
 مال برد خیر لازم نشود و مهر دختر ساقط نگردد بن اگر شوهر
 نزدیکی کرده باشد تمام مهر بر شوهر لازم شود و اگر نزدیکی
 کرده باشد یعنی مهر بر شوهر لازم شود فاما باطل را بشوهر آن
 دختر خلع به هزار درم کرد و خود ضمان شد خلع صحیح باشد طلاق
 بیفقد و هزار درم بر برد لازم آید برای شوهر آن دختر ساقط نشود
در مهر و نذران ^{و نذران} اظهار در هدیه و کافی و کنز آورده است هر که
 زن خود را گفت بشت تو بر من همچو بشت مادرمی این تا اظهار
 گوید و این مرد که سخن گفته است او را مظالم هر کس که در هدیه و کافی
 آورده است هر که زن خود را بگوید که تو بر من همچو بشت مادرمی
 و یا تو بر من همچو بشت دختر منی حرام شود بر آن مرد نزدیکی با آن
 زن در و نباشد که انعام آن زن با دست بساید و یا بگیرد و روا نباشد

در مهر و نذران

السلامة

که آن زن را بوسه دهد و یا کنار کعبه را ببرد تا آن زمان که کفارت ندهد
و اگر بان زن نزدیکی کند پیش از آنکه کفارت بدهد استغفار
و توبه کند و بروی چیزی لازم نشود جز کفارت اول باز بان زن
نزدیکی نکند پیش از آنکه کفارت دهد اگر مردی زن خود را میکوبد
تو بر من همچو نیت مادر منی و بدین گفتن نیت طلاق میکند
واقع نشود زیرا که پیش ازین بدین لفظ طلاق واقع می شد و آن
منسوخ شده است و عمل منسوخ روا نباشد تا ما بدین لفظ طلاق
ثابت نشود و این لفظ صحیح است برای و اگر مردی زن خود را بگوید
تو بر من همچو نیتکم مادر منی و یا همچو بان مادر منی و یا همچو
مادر منی آن مرد مظاهر شد پیش از کفارت نزدیکی و بوسه روا
نباشد و همین حکم است اگر گوید تو بر من همچو نیت خواهی
و یا همچو نیت عم منی و یا همچو نیت مادر رضاعی منی و مظاهر
باشد هر که زن خود را تشبیه با عورتی کند که بیو نیت حرام است
چون مادر و خواهر و مظاهر باشد **و نیت بان** آورده است
اگر مردی زن خود را بگوید که تو بر من همچو خسر منی و یا تو بر من
همچو نیت آن زن و آن زن را سه طلاق گفتن است او مظاهر
نباشد **و هر دو کافی** آورده است اگر مردی زن خود را بگوید
سر تو بر من همچو نیت مادر منی و یا فرج تو بر من همچو نیت
مادر منست و یا روی تو بر من همچو نیت مادر منست و یا

طهار

تو بر من همچو نیت مادر منست و یا کردن تو بر من همچو نیت
مادر منست و یا نصف تو بر من همچو نیت مادر منست و یا نیت
تو بر من همچو نیت مادر منست او مظاهر باشد پیش از کفارت
نزدیکی و کنار بوسه روا نباشد اگر مردی زن خود را بگوید تو بر من
نیت مادر منی و یا تو بر من همچو مادر منی او را بر سه نیت
بود اگر گوید مرا نیت آن بود که حنا بچ ما در را حرمت دارم و ^{تعلیم}
کم درین صورت مظاهر نباشد بن کفارت لازم نشود و اگر
گوید مرا نیت ظاهر بود آن زمان طهارت ثابت شود و اگر گوید
مرا نیت طلاق بود یک طلاق باین واقع شود و اگر گوید ^{همچو}
نیت نبود آن زمان ^{همچو} تا نیت نشود و زن بر آن مرد حرام نشود
و این قول امام اعظم و امام ابو یوسف است و امام محمد میگوید
او مظاهر نیست و اگر گوید مرا نیت این بود که زن بر من حرام شود
نزدیک امام ابو یوسف آن مرد موی باشد و نزدیک امام محمد
آن مرد مظاهر باشد **و هر دو** و نیت آن است اگر مردی زن خود
را بگوید تو بر من حرامی همچو مادر منی اگر نیت طلاق کرده باشد
واقع شود و اگر نیت ظاهر کرده باشد آن زمان طهارت ثابت شود
و اگر نیتی نباشد بر قول امام ابو یوسف ایضا ثابت شود و بر
امام محمد مظاهر نشود و اگر مردی زن خود را بگوید تو بر من حرامی
همچو نیت مادر من و آن مرد نیت طلاق و ایلاء داشت طلاق

طهار

مرا

وایدان ثابت نشود و طهارت ثابت شود نزدیک امام اعظم
میکوبند هر چه مرد نیت کرده باشد همان ثابت شود و طهارت
ثابت نشود مگر آنکه طهارت نیت کرده باشد اگر مردی کثیر کفر
بگوید تو بر من همچو بشت مادر منی آن مظا هر باشد مردی
زنی را نکاح فضولی کردست بی آنکه آن زن اجازت نکاح کند
آن مرد آن زن را گفت تو بر من همچو بشت مادر منی بعد از
این سخن زن اجازت نکاح کرد این طهارت باطل است **و در هر**
و شان مندرج است مردی چهار زن دارد و هر چهار را
میکوبد شمان بر من همچو بشت مادر منی او مظا هر از هم
باشد بین از کفارت فراهم آمدن و کننا و کرفتن و بوس دادن
با هیچ یکی روا نباشد و بر آن برد واجب است که چهار کفارت
به هک بن هر زنی یک کفارت ثابت است و چون هر چهار کفارت
ادا کند بن با هر چهار زن نزدیک می تواند کرد اما اگر مردی چهار
زن دارد و هر چهار را میکوبد با سه من باشد من فراهم نه آید
او معنی شود از چهار را مایک کفارت برای هر چهار زن کافی
است **در کالی** آورده است طهارت زنی نزدیک ما صحیح نیست
و نزدیک امام شافعی صحیح است اگر مساهی از زن مسلم خود
مظا هر شد بن زن و شوخی هر دو مرتکب شدند و باز اسلام
آوردند طهارت میان ایشان باقی باشد نزدیک امام اعظم بن

نباشد

بین از کفارت نزدیک بوس و کننا روا نباشد و نزدیک صاحبین
هر دو مرتکب شدند طهارت ساقط شود **در هر دو**
منسطور است هر که مظا هر شود بر کفارت لازم است و کفارت
طهارت است که برده از داد کند و اگر برده نباشد بن دو ماه منطل
روزه بدارد و اگر دو ماه متصل نتواند داشت شست مسکین
و اطعام به هک یکی ازین سه کفارت به هک بر تریبی که گفته شد
بیش از فراهم آمدن و پیش از کننا و کرفتن و پیش از بوس دادن
چون یکی ازین سه چیزی برین ترتیبی داده باشد فراهم آمدن
چون کننا و بوس حلال شود و اگر برده از داد کند خواه برده
مسلم بکند خواه کافر خواه غلام از داد کند خواه کثیر که خورد یا
بزرگ و اگر بنده از داد کند هر دو چشم کور است از کفارت
واقع نشود و اگر بنده از داد کند که هر دو دست او بریده اند
از کفارت طهارت واقع نشود اما اگر بنده از داد کند که یک چشم
کور است و یا یک دست از جانب بریدند و یا دست از جانبی و یا
از جانبی دیگر از کفارت طهارت واقع نشود اما اگر دست و یا
هر دو از یک جانب بریده اند از کفارت طهارت واقع شود **در هر دو**
و کالی آورده است اگر برده از داد کند که کورت اگر کوری است که
چون در گوش او فریاد کنند بشود از کفارت واقع شود و اگر کورت
که در گوش او فریاد کنند هم نشوند آن زمان از کفارت واقع

است

نشود و گری که اصلا نشوفا دانست که مادر زاده باشد و هر
 مادر زاده گریست و گریست نیز باشد و روایت از اذکردن گریست
 از کفارت تا ما اگر بنده از اذ کند که مرید است اگر غلام باشد
 بعضی گفته اند که از کفارت واقع شود و بعضی گفته اند نشود
 و اکثر با شد با تفاق علماء از کفارت واقع **در هدی** آورده
 روان باشد از اذ کردن بنده که هر دو ترا انگشت او بریده باشد
 و روان باشد از اذ کردن دیوانه و اگر دیوانه است که وقتی دیوانه
 میشود وقتی هوشیار شود از اذ دیوانه روان باشد **و گاهی**
 آورده است که روایت از اذ کردن بنده خصی باشد باشد
 یا هر بریده باشد و با گوشها بریده باشد در هدی **و گاهی** آورده
 روان باشد از اذ کردن مکره و ام ولد از کفارت طهارت تا ما اگر
 مکاتب را از کفارت از اذ کند اگر آن مکاتب چیزی از مال کتابت
 نداشت روان باشد و آن مکاتب از چیزی از مال کتابت داده بود
 روان باشد مگر بیک روایت از امام اعظم مردی به خود را بهاء
 و یا سر خود را بهاء خرید به رو بر بران مرد از اذ نشود و اگر مرد
 در حال خریدن نیت از کفارت طهارت و کفارت است و کند که از
 کفارت واقع شود و اگر نیمی برده از اذ کند که آن برده نیمی در
 اوست و نیمی در ملک دیگری اگر آن مرد غنی نیست با تفاق علماء
 روان باشد و اگر غنی است بران مرد بهاء آن نیم دیگر لازم نشود

که شریک خود را بدهد و نیمی دوم نیز از کفارت از اذ کند و اگر نیمی
 دوم از کفارت از اذ کند نزدیک امام اعظم روان باشد و نزدیک
 صاحبیه را و باشد **در هدی** آورده است مردی برده بنام در
 ملک خود دارد نیمی از اذ برده از کفارت طهارت از اذ کرد بعد از
 نیمی از اذ کرده از کفارت طهارت واقع شود **در هدی** **و گاهی** آورده
 مردی برده بنام در ملک خود دارد نیم از اذ کرده از کفارت
 طهارت از اذ کرد نیمی از اذ کند نیمی دومی از اذ کند با نیمی که از وی مظاهر
 شده است فراهم آمد بعد فراهم آمدن نیمی باقی کفارت طهارت
 نیز از اذ کرد نزدیک امام اعظم را و نباشد و نزدیک صاحبیه را و
 باشد مردی مظاهر شد و مقدر بر برده از اذ کردن نادر
 کفارت آن مرد آشت که دو ماه متصل روزه بلا در خارج ماه
 رمضان و خارج روزه دو عید و خارج روزها شریف زیر آن
 روزه رمضان فریض از کفارت طهارت واقع نشود و روزها
 عید و روزها شریف ممنوع است آن نیز کفارت طهارت واقع
 نشود پس خارج این سه چیز دو ماه متصل روزه داشت یکماه
 میان این دو رمضان و میان دو ماه روزها عید و یا روزها
 شریف بود از کفارت طهارت این روزها واقع نشود از سر
 در آنها بلا در **در هدی** **و گاهی** آورده است با یک مظاهر اول
 دو ماه متصل روزه بلا در بعد از آن زن فراهم آید اگر می

دارد در کفالت
 اگر مردی



این دو ماه که روزها کفارت میداشت یا آن زنی که نزدیکی شب کند
عملاً و یار و روزی که بفرموده روزها از سر گیرد و در
متصل بنا را در این قول امام اعظم و امام محمد است و امامان
میکوید از سر روزها ندارد اما اگر در روز عملاً نزدیکی با آن
و یا با عورتی دیگر کند نزدیکی سه امام روزها از سر گیرد و در
روزها کفارت میباشند یک روز از میان این دو ماه افتاد
از سبب زحمت یا بقیه زحمت باید که از سر دو ماه روزها کفارت
متصل بنا در **دوره شان** میگوید عورتی دو ماه روزها کفارت
ماه رمضان میباشند آن عورت را حیض آمد و آن عورت
حیض روزها خورد بر آن عورت واجب نیست که روزها از
گیرد زیرا که عادت عورت بر آن است که ماه خالی از حیض باشد
بن ضرورت همین روزها از وی محسوب باشد بنده از آن
مظاهر شد بر آن بنده کفارت ظاهر دو ماه متصل واجب
و از آمدن و طعام شش مسکین لازم نشود زیرا که بنده
نیت برده از آنجا از آنکه و طعام شش مسکین را طعام از
دهد و هم از این جهت بنده را سیریه روا نیست اگر چه خوندار
کند و اگر خوندار از جهت او برده از آن کند و یا شش مسکین
طعام دهد هم از جهت بنده واقع نشود چه بنده را
است که دو ماه متصل روزه بنا را اگر مظاهر دو ماه روز

۸۵
باید داشت شش مسکین را طعام دهد هر مسکین را نیم صاع
کنند و یا قیمت نیم صاع کنند و یا یک جو و یا یک صاع خرمان و یا
نیت یک صاع جو و یا قیمت یک صاع خرمان و اگر ربع صاع کنند و
صاع خرمان و یا جو و یا نیم صاع خرمان و یا نیم صاع جو به مسکین
دهد هم لازم باشد و در **دوره و کاف** آورده است اما اگر مردی
برده از آن کند و یک ماه متصل روزه داشت و یا نیم برده از آن
بروئی مسکین را طعام داد از کفارت طهارت واقع نشود در
عالم کافی آورده است مردی مظاهر شده است اگر دیگر را
باید که از جهت طهارت شش مسکین را طعام ده و آن مرد
شش مسکین را از جهت او طعام دهد و با باشد و آن مرد نتواند
از وی بستاند که شش مسکین را طعام داده است و قنوی بی
است و نزدیک اما ابو یوسف این مرد هر چه شش مسکین
طعام داده است از مظاهر بستاند و اگر مظاهر شش مسکین
را طعام ختم دو وقت سیر خورد از آن یکی وقت جاشت و دوم وقت
طعام را با شش از کفارت طهارت مکرانگ میان آن شش مسکین
کودک باشد که شیر رها کرده است زیرا که کودک طعام کامل نتواند
خورد بخاء آن کودک یکسوف دیگر باید تا شش مسکین درست شود
در **کافی** آورده است که باید که شش مسکین را دو وقت
طعام سیر بدهد یکی وقت جاشت دوم وقت شب و یا یک وقت

مردی

www.alukah.net

شب و دوم وقت سحر فاما اگر یک وقت نشست مسکین
دهد از کفارت واقع نشود و اگر نشست مسکین را نان خورده
باید که ناخورش نیز بدهد تا سیر تواند خورد
اوی جنب ناخورش کوشش است و جنب میان شیرین
نمک است در هله و در کافیه آورده است که در نان کندم
شرط نیست بن اگر نان کتلت نشست مسکین نانی ناخورش
از کفارت طهار واقع شود و اگر نشست روزیک مسکین داده
وقت طعام نخند بدهد و با باشد فاما یک روز مسکین را صد
نشست با رخت میدهد از یک روز محسوب باشد و اگر یک
باشست صاع خرمان و یا نشست صاع جو یک روز بدهد
بد و دفعات داده است بعضی گفته اند روا باشد و بعضی
روان باشد فاما اگر بیک دفعات داده است بانفاق و با باشد
سوی مسکین و طعام داده است بعده با آن زن که از وی مظالم
بود نند یکی کرد طعام از سر بگیرد مردی از دوزن مظالم شده
و یا یک زن دوبار مظالم شده است نشست مسکین را یک
صاع کند یکبار در روز هر دو طهار نزدیک امام اعظم
ابویوسف از یک طهار واقع شود از دو می نشود و نزدیک
محمد از هر دو طهار واقع شود و اگر نشست مسکین را یک
صاع کند از کفارت طهار و کفارتی روزه بدهد بانفاق

باید که ناخورش نیز بدهد تا سیر تواند خورد
اوی جنب ناخورش کوشش است و جنب میان شیرین
نمک است در هله و در کافیه آورده است که در نان کندم
شرط نیست بن اگر نان کتلت نشست مسکین نانی ناخورش
از کفارت طهار واقع شود و اگر نشست روزیک مسکین داده
وقت طعام نخند بدهد و با باشد فاما یک روز مسکین را صد
نشست با رخت میدهد از یک روز محسوب باشد و اگر یک
باشست صاع خرمان و یا نشست صاع جو یک روز بدهد
بد و دفعات داده است بعضی گفته اند روا باشد و بعضی
روان باشد فاما اگر بیک دفعات داده است بانفاق و با باشد
سوی مسکین و طعام داده است بعده با آن زن که از وی مظالم
بود نند یکی کرد طعام از سر بگیرد مردی از دوزن مظالم شده
و یا یک زن دوبار مظالم شده است نشست مسکین را یک
صاع کند یکبار در روز هر دو طهار نزدیک امام اعظم
ابویوسف از یک طهار واقع شود از دو می نشود و نزدیک
محمد از هر دو طهار واقع شود و اگر نشست مسکین را یک
صاع کند از کفارت طهار و کفارتی روزه بدهد بانفاق

طهار نزدیک امام اعظم و امام ابویوسف از یک طهار واقع شود
از دو می نشود و نزدیک امام محمد از هر دو طهار واقع شود
و اگر نشست مسکین را یک صاع و این صورتی است که یک
دفعه بدهد فاما اگر یک روز فقط دهد بانفاق نزدیک امام
از هر دو کفارت واقع شود بر مردی و کفارت طهار واجب
نشد بود او دو برده از او کرد از هر دو کفارت فاما تفسیر کند
که این برده از کفارت طهار اول و این برده از کفارت طهار
دوم این هر دو برده از هر دو کفارت طهار واقع شود
و همین حکم است اگر از دو کفارت چهار ماه روزه بار
و یا از هر دو کفارت صد بیت مسکین را طعام دهد و تفسیر
کنند که این از کفارت اول و این از کفارت دوم است و اگر از هر دو
کفارت طهار یک برده از او کند و یا از هر دو کفارت دو ماه
روزه بار از یک کفارت طهار واقع شود هر کدام که او را خوش
آید کفارت طهار لازم شده بود و یکی کفارت قبل آن مرد
برده از هر دو از او کرد از هیچ کدام واقع نشود **م** اول
بدان ماند اگر مردی را دو روزه قضا ماه رمضان شد است
اگر او یک روز قضا بداد و نیت هر دو روزه قضا کند از یک
روزه قضا واقع شود **دوم** بدان ماند که اگر مردی
لا در روزه قضا شده است یک از ماه رمضان و دوم غیر

کند
طهار یک
بهر
در

از آن طهارت طهارت کند
تا آنکه اگر روزی یک

در حدیثی که در این کتاب است که هر مردی که زن خود را میکوبد که تو زنا کرده
و مرد را کواه نیست مرد و زن هر دو اهل شهادت باشند
از آنها باشد که اگر کسی از زن را نسبت بزنناکند آن کس را حد
زند و آن وقتی که محض باشد و یا زن مردی فرزندی را
و آن مرد میکوبد این فرزند از من نیست این زن اگر با آن شو
که قد ف گفته است دعوی بکس مرد لعان لازم نشود و اگر
لعان نکند آن مرد را حبس کنند تا آن زمان که لعان کند و یا گوید
من دروغ گفته ام و چون گوید من دروغ گفتم آن مرد را حد
زند و اگر مرد لعان کند بر زن نیز واجب است که لعان کند و اگر
زن لعان نکند زن را حبس کنند تا آن زمان که لعان کند و یا گوید
که شوهر راست گفته است که من زنا کردم **در حدیثی دیگر** آورده
است اگر شوهر بنده باشد و یا پیش ازین شوهر را حد فده زده
بودند بر شوهر حد لازم نشود مگر آنکه کواه آورد و همین حکم
اگر شوهر کافر است صورت آنکه شوهر کافر باشد آنست که در
در حدیثی دیگر آورده است مرد و زن هر دو کافر بودند
اسلام آوردن از آنکه عرض اسلام بر شوهر کند شوهر زن
خود را قد ف گفته بر شوهر حد واجب نشود مگر آنکه کواه
در حدیثی دیگر آورده است اگر شوهر از اهل شهادت باشد

یعنی از آنها که کواهی او بشوند فاما اگر زن کافر است و یا کافره
یعنی یهودیه و یا نصرانیه است و یا حد فده بین آنها که این زن
را نسبت بزنناکند زنده و یا زن از آنها است که اگر کسی آن زن را
قد ف گوید او را حد نزنند چنانچه اگر زن شهرت بزنناکده است
و یا کوبدک و یا دیوانه است بر مرد حد واجب نشود و نه لعان و اگر
زن هر دو را حد فده بین ازین زنده و آن مرد زن خود را نسبت
بزنناکند و مرد را کواه نباشد مرد را حد بزنند و صفت لعان
آنست که قاضی ابتداء از مرد کند و مرد را گوید که چهار بار بگو
بید هم من با الله که راست گفتم که این زن زنا کرده است چون مرد
این سخن چهار بار بگوید پنج بار بگوید لعنت خدای بر من اگر من
دروغ میگفتم که این زن زنا کرده است و هر بار که این سخن بگوید نشا
غایت زن کند و چون مرد این سخن چهارم بار گفته باشد و پنج بار
لعنت بر خود انداخته باشد که اگر دروغ گویم باید که زن نیز چهار بار
بگوید که کواهی میدهم من خدای که این مرد دروغ میکوبد که مرا نسبت
بزنناکند و پنج بار بگوید که خشم خدای بر من اگر این مرد راست میگو
د که گویم مرد و زن چون این سخن بگویند این را لعان گویند و
در حدیثی دیگر آورده است که اگر مرد و زن هر دو از لعان
سخن شوند میان مرد و زن فرقت نشود تا آن زمان که قاضی میان
آن تفریق کند چون قاضی میان ایشان تفریق نکند یک طرف

در حدیثی که در این کتاب است که هر مردی که زن خود را میکوبد که تو زنا کرده
و مرد را کواه نیست مرد و زن هر دو اهل شهادت باشند
از آنها باشد که اگر کسی از زن را نسبت بزنناکند آن کس را حد
زند و آن وقتی که محض باشد و یا زن مردی فرزندی را
و آن مرد میکوبد این فرزند از من نیست این زن اگر با آن شو
که قد ف گفته است دعوی بکس مرد لعان لازم نشود و اگر
لعان نکند آن مرد را حبس کنند تا آن زمان که لعان کند و یا گوید
من دروغ گفته ام و چون گوید من دروغ گفتم آن مرد را حد
زند و اگر مرد لعان کند بر زن نیز واجب است که لعان کند و اگر
زن لعان نکند زن را حبس کنند تا آن زمان که لعان کند و یا گوید
که شوهر راست گفته است که من زنا کردم **در حدیثی دیگر** آورده
است اگر شوهر بنده باشد و یا پیش ازین شوهر را حد فده زده
بودند بر شوهر حد لازم نشود مگر آنکه کواه آورد و همین حکم
اگر شوهر کافر است صورت آنکه شوهر کافر باشد آنست که در
در حدیثی دیگر آورده است مرد و زن هر دو کافر بودند
اسلام آوردن از آنکه عرض اسلام بر شوهر کند شوهر زن
خود را قد ف گفته بر شوهر حد واجب نشود مگر آنکه کواه
در حدیثی دیگر آورده است اگر شوهر از اهل شهادت باشد

باین بران زن واقع شود نزدیک امام اعظم و امام محمد و اگر بعد از آن
گوید من دروغ گفتم که این زن زنا کرده است مرد را احد قذف
بزنند و این مرد را روا باشد که همین زن با زنا کج کند نزدیک امام
اعظم و امام محمد و نزدیک امام ابو یوسف این زن بران مرد
حرام شود و میان ایشان باز نه پیوندند در هدیه و کفایتی آورده است
مرد زن را میگوید که این فرزند از من نژاده است و میان مرد و زن
لعان شد قاضی نسبت فرزند آن از آن دور کند و فرزند آنرا
بدین زن نسبت کند بآن فرزند از بد میراث نبرد تا مال
مادر برسد **در هدیه و کفایتی آورده است** اگر این چنین بر سر بر زکوة
و یا اگر از این چنین بر سر زکوة ستاند روا نباشد و کفایتی این چنین بر
در حقیق آن بد نشوند بعین در حقیق میراث این سزا بد زکوة
است تا مادر احکام دیگر کفایتی بر او است **در هدیه و کفایتی آورده است**
صورت لعان اگر زن را گفته باشد که این فرزند از من نیست
که قاضی آن مرد را بگوید که کفایتی میدهم خدای که راست میگوید
فرزند از من نیست و زن بگوید که کفایتی میدهم خدای که این مرد
دروغ میگوید که این فرزند از من نیست اگر مرد زن را گفته باشد
باشد که این فرزند از من نیست و توفی ناکرد آن زمان
هر دو چیز ذکر کنند بن مرد بگوید کفایتی میباید هم خدای
راست میگویم که توفی ناکرده و این فرزند از من نیست

که بد کفایتی میدهم من که دروغ میگویم زنا کردم و این فرزند
تو نیست چون مرد زن را بگوید که این فرزند از من
نیست بد زکوة و کفایتی کند **در هدیه و کفایتی آورده است**
آورده است نزدیک امام اعظم و امام محمد در حقیق قاضی بعد
لعان حکم بتفریق میان مرد و زن کند نسبت فرزند از بد
منقطع شود پس حاجت نباشد که قاضی بزنا بگوید که این فرزند
از نسبت بد دور کردم و نزدیک امام ابو یوسف قاضی بعد
لعان میان مرد و زن تفریق کند و بگوید که این فرزند از نسبت
گرم از نسبت بد بریزد آن آوردم اگر قاضی همچنین بگوید این
فرزند از نسبت بد بریزد نیاید و قاضی بین قول است و اگر مرد
گوید که من دروغ گفتم قاضی آن مرد را احد قذف بد و روا باشد
که آن مرد همان زن را نکاح کند و نزدیک امام اعظم و امام محمد
این مرد دیگر بی قذف گفته بود و این مرد را احد قذف زده اند
روا باشد که این زن را نکاح کند نزدیک امام اعظم و امام محمد
چون مرد را احد قذف زدند اهل لعان مانند زیرک اهل
مشافهه مانند بن روا باشد که همان زن را نکاح کند نزدیک این
امام و اگر زن زنا کرد و آن زن را احد زنا زدند روا باشد که آن
مرد همان زن را نکاح کند نزدیک این دو امام بن اگر مرد را این

از

از آن حد قذف زنند و یا آن زن را بین از آن حد قذف زنند اگر
آن مرد این زن را باز نگاه کند با نفاق هر سه امام روا باشند
زن خود را قذف بفرمان گفت و آن زن خورد و یا دیوانه از آن
میان آن زن و مرد لعان نباشد و همین حکم است اگر شوهر
کوچه باشد یا دیوانه باشد و زن خود را قذف گوید لها ^{مرد} **در کاف**
و زن نباشد **در کاف** میگوید اگر فاسق و یا کوری زن خود
قذف گفت میان مرد و زن لعان باشد در هلاب و کاف ^{است} **در کاف**
اگر کتک زن خود را با شرافت بگوید که تو زنا کرده و یا با شرافت
بگوید این فرزند از من نیست میان مرد و زن لعان نباشد
زن خود را گفت که این حمل خودی از من نیست **بر آن مرد**
لازم شود و لعان و این قول امام اعظم و امام زفر است
و نزدیک امام ابویوسف و امام محمد اگر این زن کم از من
فرزند آرد لعان میان مرد و زن ثابت شود اگر مردی
خود را بگوید تو زنا کرده و این حمل خودی از من است میان
مرد و زن لعان ثابت شود نه ازین جهت که فی حمل کرده
بلکه ازین جهت که صریح گفته است که تو زنا کرده جفت مرد
لعان کند تا حی حمل از آن مرد دور نکند زن مردی ^{فرزند}
زاد آن مرد بجز زادن فرزند بگوید که این فرزند از من
و یا آن زمان میگوید که خلف مبارک باد می آرند و بیایند

میگردانند سخن از مرد می شنوند و فی صحیح باشد یعنی لعان میان
مرد و زن ثابت شود و اگر از زمان نپی فرزند نکرد بعد از آن
چگونه لعان ثابت نشود و نسبت فرزند از آن مرد منقطع نکرد
و این قول امام اعظم است و نزدیک صاحب ما آن زمان که زن در
نقاس است اگر مرد نپی کند که این فرزند از من نیست صحیح باشد
و لعان ثابت نشود و این در صورتی است که اگر مرد حاضر باشد
و زن فرزند را بد و اگر مرد غایب باشد و او را علم از زادن فرزند
نباشد چون مرد بیاید و او را علم از زادن فرزند شود **تواند**
که نپی کند در مقدار مدتی که مبارک قبول کند نزدیک امام اعظم
و نزدیک صاحب اگر مقدار مدتی نقاس نپی کند صحیح باشد پس
لعان ثابت شود و اگر زن مردی دو فرزند بیک شکم زاد و آن
مرد میگوید که فرزند اول از من نیست و فرزندم از منست پس
مرد و او را ثابت شود و مرد واحد قذف بنمند زیرا که چون
گفت که فرزند اول از من نیست و اگر آن مرد گوید که فرزند اول
از من نیست و اگر آن مرد گوید که فرزند از ما است و دوم **نزد**
از من نیست نسبت هر دو از آن مرد ثابت شود لعان لازم
آید **در بیان** مردی که عقی باشد و غیر آن در کاف میگوید
که عقی است که با زن نزدیکی نتواند کرد و اگر با زن بکر نزدیکی
نتواند کرد و با زن نسبت نزدیکی نتواند هم عقی باشد و این

از جهت زحمت باشد و یا از جهت ضعف در خلقت و یا از جهت
 آنکه مرد بپوشیده باشد **در هفتاد و کافی** آورده است زنی که
 خواست و آن شوهر را ذکر بریده بودند اگر آن زن ذکر کرد
 که مرا ازین شوهر رها کنانید فی الحال آن زن را از آن
 مرد رها کنانید و مهلت ندهند فاما اگر شوهر عینی باشد
 خصی باشد یکسال از شوهر را مهلت دهند اگر با آن زن
 کرد زن را از آن مرد رها کنانید و اگر نزدیکی نکند در آن
 از آن مرد رها کنانید اگر زن گوید مرادها کنانید آن
 قاضی است که **در هفتاد و کافی** آورده است
 یکسال از روز خصومت باید شش روز از روز نکاح در ده
 و کافی آورده است چون قاضی میان مرد عینی و زن او تقاضای
 کند یک طلاق باین بر زن واقع شود **در هفتاد و کافی** آورده است
 کینز که مردی یا زن خوندار شوهر کرد و آن شوهر کرده
 شوهر عینی پیدا شد یکسال شوهر را مهلت دهند اگر درین
 نزدیکی نکلند و خوندار کینزک تقاضای طلب کند قاضی آنکس
 را از شوهر تقاضای کند و این قول امام اعظم است و نزدیک
 صاحب اگر کینزک طلب تقاضای نکند زن عینی را بر عینی تمام
 لازم آید و اگر آن زن خلوة کرده باشند زیر یک عینی صحیح است
 و عده بر زن لازم آید و این در صورتی است اگر عینی گوید که

در صورتی که شوهر عینی
 از شوهر عینی جدا شود
 و عده بر زن لازم آید

با آن زن نزدیکی نکردم فاما اگر عینی گوید که من با آن زن نزدیکی نکردم
 اگر شیب باشد سخن شوهر بشنوند و پاسو کنند چون سوگو کنند خود
 سه من با این نزدیکی کردم زن نتواند طلب تقاضای کند و اگر نشهر
 میگوید که من با این زن نزدیکی کردم و زن میگوید که نگرده است
 چون شوهر را سوگو کند دهک سوگو کند فی خورد درین صورت
 یکسال مهلت دهند و اگر زن بگر باشد قاضی زن را بگوید تا در
 دو فرج آن زن نظر کنند اگر زن آن گویند این زن بگریست مرد
 را یکسال مهلت دهند و اگر این زن شیب است مرد را سوگو کند
 و اگر سوگو کند خورد زن را حق تقاضای نباشد و اگر سوگو کند خورد
 زن را حق تقاضای نباشد و اگر سوگو کند خورد یکسال مرد را مهلت
 دهند **در هفتاد و کافی** آورده است اگر یکی زن عار له بگوید که این زن
 بگریست کافی است فاما احتیاط آنست که دوزن گویند که این زن
 بگریست قاضی بشنوند شما ختنی زن بگریست آنست که با بیضم
 گویند امتحان کنند **در هفتاد و کافی** گفته اند که آن عورت را بگویند تا ایستاد
 نزدیکی دیوار ببول کند اگر ببول آن عورت بر دیوار رسیده
 باشد بگریست و اگر ببول آن عورت بر دیوار او دیده باشد آن زن
 آن عورت شیب باشد **در هفتاد و کافی** آورده است اگر مردی خصی
 باشد و خصی اشنت که آلت او باشد فاما بیضا و کشیده باشد
 یکسال خصی را نیز مهلت دهند خبانه عینی فاما اگر هر سه بگردد

در صورتی که زن گویند این زن

او را مهلت یکسال ند دهند زیرا که در مهلت فایده نیست
 در شاهان میگوید معنی یکسال مهلت دهند یکسال شمسی
 مهلت دهند نه سال قمری بعضی علماء گفته اند از یکسال قمری
 دهند نه شمسی و سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز
 و ربع روز و چیزی از صد نیست چیزی از روز است و سال قمری
 سیصد و پنجاه چهار روز است **و در مسبو** آورده است اگر مرد
 عقی باشد و زن در حال نکاح میداشته که این مرد عقی است و با
 این همان مرد را نکاح کرد این نتواند که با آن مرد دعوی کند
 و بگوید که در خانه خودم آمد و این عورت را اختیار نباشد و اگر
 در حال نکاح زن نمی داشته که این مرد عقی است بعد از آن مرد
 عقی بیرون آمد زن را اختیار باشد یعنی خوش آید هم با آن مرد
 قناعت کند و خیال آن زن بلسکوت و یا بودن چندگاه با آن مرد
 باطل نشود و اگر آن زن را خوش آید بر قاضی بگوید که من با آن مرد
 قناعت نخواهم کرد مرا از این بزرگ رها کن تا بید چون زن طلب کند
 کند قاضی یکسال از روضی ز خصومت ازین مرد را مهلت دهند
 و ظاهر در این است که دوازده ماه مهلت دهند خواه در سینه
 روز ماه بیند خواه در سینه نه روز و از امام محمد روایت کرد
 که یکسال بر روز شمرند و آن مرد را سیصد و شصت و پنج روز
 دهند و روایت کرده است حسن از امام اعظم که یکسال شمسی
 از

آن مرد را مهلت دهند و همین قول امام محمد است و بیان
 شمسی بر سال قمری یا زده روز زیاد **و کاف** آورده است
 روزها حیض و ماه رمضان داخل سال است فاما اگر مرد
 و زن را زحمت باشد روزها زحمت داخل سال نیست
 خارج روزها زحمت یکسال مهلت باید داد و چون عقی با
 یکسال مهلت دادند عقی میگوید که من با این زن نزدیک
 کردم و زن میگوید نکرده است زنان آن عورت را بپسند اگر
 میگوید که این زن بگردد آن زن را اختیار باشد اگر خوش آید
 همین مرد قناعت کند و اگر خوش نیاید شوهر دیگر کند و اگر
 زنان گویند که زن تیب است مرد را سوگو کند بد دهند اگر مرد
 سوگو کند خورد زن را اختیار باشد و اگر سوگو کند خورد آن زمان
 زن را اختیار نباشد سخن شوهر بشود که نزدیکی کرده است
 و اگر این زن پیش از خواستنی عقی تیب بود سخن شوهر بشود
 با سوگو کند چنانچه بالا گفته است چون زن را اختیار دادند زن
 گفت من همین شوهر را اختیار کردم بعد از آن نتواند که با
 دعوی کند که من در خانه تو خواهم ماند و اگر در زن عقی است
 چنانچه شبی و جز آن شوهر را نیست یعنی نتواند که بگوید که زن
 را خواهم خواست فاما حلالی تواند گفت و نزدیک امام شافعی
 در زنی که از چهار عیب باشند شوهر آن زن را رد کند یکی

اختیار

الالمودة

پسینی که بدان اندام زبرد دوم پسینی سبیل سوم دیوانگی
چهارم زن را آن محل استخوان باشد از آن جهت با زن نزدیکی
نماید که در آن زن کند بفلک باشد و یا زن را در نبلها بسیار
باشد با نفاق شوهر را خیار نباشد و اگر شوهر را پسینی
باشد که اندام میکند و یا پسینی سبیل باشد و یا شوهر را
باشد زن را خیار نباشد یعنی زن نتواند گفت که من این را
خواهم خواست و این قول امام اعظم است و امام ابو یوسف
و نزدیک امام محمد زن را پسین درین صورت خیار نباشد
این مرد را جزا دهد خواه خواهد **در کافی** آورده است
عورتی شوهری معتوه خواست و آن شوهر عقی بود آن
عورت حضرت بان معتوه کند و یکسال آن معتوه را مهلت
دهند و معتوه است که بعضی اقوال و افعال هوشیار آن کند
و بعضی افعال دیوانگان کند **باب در بیان عده** در حدیث
و شایه آن و کافی آورده است چون مردی زن خود را طلاق
باین گفت یا طلاق رجعی گفت بعد نزدیک و یا میان مرد و زن
بعد نزدیک بی طلاق افتاد چنانچه اگر کثیر مردی شوهر خوا
بود و آن کثیر ازاد شد و آن شوهر را بی خواهد فرقت میان
آن کثیر که میان شوهر آن کثیر واقع شود تا ماه طلاق واقع
شود و یا عورتی غیر محسن خواست بود تا بان آن عورت
تقدیر

در بیان عده
در حدیث
و شایه آن
و کافی آورده است
چون مردی زن خود را طلاق
باین گفت یا طلاق رجعی گفت
بعد نزدیک و یا میان مرد و زن
بعد نزدیک بی طلاق افتاد
چنانچه اگر کثیر مردی شوهر خوا
بود و آن کثیر ازاد شد و آن شوهر را بی خواهد
فرقت میان آن کثیر که میان شوهر آن کثیر
واقع شود تا ماه طلاق واقع شود و یا عورتی غیر محسن خواست بود تا بان آن عورت
تقدیر

تقدیر کتا بنید فرقت میانه مرد و زن واقع شود بی طلاق
و یا عورتی بالغ شد و در کودکی نکاح بفرید و وجد کرده بود
آن عورت بعد بلوغ آن شوهر را بی خواهد فرقت میان مرد
و زن واقع شود بی طلاق و یا مردی زن خود را خرید و یا عورت
شوهر خود را خرید میان مرد و زن فرقت واقع شود بی طلاق
درین صورتها بر زن عده لازم آید و اگر زن حرة باشد و حیض
بی بیند عده آن زن سه حیض باشد **در حدیث** میگوید عده در صورت
لازم شود که با زن نزدیکی کرده باشد و بعد از آن طلاق گوید
و یا فرقت بی طلاق واقع شود تا آنکه زن را پیش از نزدیکی
طلاق گوید و یا پیش از نزدیکی فرقت واقع شد عده لازم نشود
و خلوه صحیح بمنزل نزدیک است پس اگر بعد خلوه صحیح طلاق
گوید عده لازم شود **در حدیث** آورده است عورتی حیض
فهی بیند از جهت آنکه کوری است و یا از جهت آنکه بغایت برگ شده
عده آن سه ماه است همین حکم است اگر عورتی بسال بالغ شده است
و حیض ندید است عده او سه ماه باشد اگر عورتی حامل دارد
عده او وضع حمل است یعنی عده او وقتی بگذرد که آن حامل
فرزند زاید این صورتی بود که آن عورت ازاد باشد و اگر عورتی
کثیر بود عده آن کثیر در طلاق و در فرقت بی طلاق است
و حیض است اگر حیض بی بیند و اگر حیض بی بیند عده آن

www.kukah.net

یک نیم ماه باشد و نیز که مدتی و یا ام ولد است و یا که باشد
حکم کینزک دارد و این بیان عده طلاق بود فاما عده حره در
وقایع آنست یعنی اگر شوهر عورتی حره نقل کرد عده آن
حره چهار ماه و ده روز است آن عورت خورد باشد یا بزرگ
مسلمه باشد یا کافره یعنی یهودیه و یا نصرانیه مرد بآن عورت
نزدیکی کرده باشد یا نه و اگر شوهر کینزک نقل کرد عده آن کینزک
دو ماه پنج روز است عده حامله آنست که فرزندی در خرد
ان حامله ازاد باشد خواه بنده خواه عده طلاق باشد خواه
عده و وفات امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنیه میگوید عورتی که شوهر
او نقل کند و آن عورت حامله بود فرزندی از عده آن عورت
بلکه رد اگر شوهر او را هنوز غسل نداده باشد پس او را با شوهر
که شوهر دیگر همان زمان کند **مردی** زن ازاد خود را
در حال زحمت سه طلاق گفته بود و یا یک طلاق باین گفته بود
و آن عورت در عده طلاق بود که آن مرد نقل کرد پس آن عورت
چهار ماه و ده روز عده و وفات لازم شود فاما درین چهار
ماه و ده روز باینکه سه حیض هم بیند آن زمان از عده بر
آید و اگر درین چهار ماه و ده روز سه حیض ندید تا آنکه
بیند از عده بیرون نیاید این قول امام اعظم و امام محمد
و نزدیک امام ابو یوسف عده آن عورت سه حیض است این

۹۳
سه حیض خواه که از چهار ماه و ده روز بیند خواه در چهار ماه
و ده روز و این در صورتی است اگر آن مرد در حال زحمت سه
طلاق و یا یک طلاق باین گفته باشد فاما اگر آن مرد در حال زحمت
طلاق رجعی گفته باشد با اتفاق هر سه امام بدان زن چهار ماه
و ده روز عده و وفات لازم شود خواه درین مدته سه حیض
بیند خواه نبیند **مردی** کینزک دیگری را نکاح کرده بود
و آن کینزک را بعد نزدیکی یک طلاق باین گفته و آن کینزک در
عده بود که خوندار آن کینزک را ازاد کرد پس آن کینزک عده حره
لازم شود یعنی سه حیض لازم نشود **مردی** اگر حیض بیند و اگر حیض
نبیند سه ماه لازم شود و اگر آن مرد کینزک را طلاق باین گفته
بود و یا شوهر آن کینزک نقل کرده بود و آن کینزک در عده و وفا
بود و خوندار آن کینزک را ازاد کرد عده کینزکان لازم شود
در عده حره لازم نشود **و کافی** مذکور است عورتی بغایت
بزرگ است خلای رسیده که مثل این عورت حیض نمی بیند چون
عورتی بدین حد رسیده و چون بیند او را ایستگور و بعضی علما
گفته اند چون عورت بیجاه سال شود و حیض نمی بیند آنرا ایست
گویند پس ایست عده ماه داشت بعد از آن خون دید عده ای که ماه داد
بود باطل شود باید که عده حیض دارد **و کافی** مذکور است این صورت
است اگر ایست حیض بر عادت قدیم دیده باشد و اگر عورتی و

رخصه



دو حیض دیده بود که آئینه شد عده او ماه شود
در عهد شوهر آورده است مردی عورتی را نکاح فاسد کرد و با
نسب عورتی را نزدیکی کرد چنانچه دانست که آن زن این مرد است
برین دو عورت عده لازم شود در فرقت و در موفت مردی
از کینگی فرزند زاده بود آن مرد نقل کرد و یا این کینگی را
هم در حیات خود از او کرد بر آن کینگی سه حیض عده لازم شد
اگر حیض می بیند و اگر حیض نمی بیند آن زمان سه ماه عده بخورد
در عهد شوهر و شاهان آورده است اگر خردنگارام ولد نقل کرد و
ولد را از او کرد ام ولد حامل بود عده آن ام ولد بزادن فرزند
اگر وی کودک بلای او را عورتی بزرگ نکاح کرده بود و آنگاه
نقل کرد و آن عورت حامل بود عده آن عورت آنست که فرزند
زاید و اگر بعد نقل کرد آن عورت را حمل ماند عده آن عورت
ماه باشد نه بزادن صورت این مسلم آنست که اگر عورت بعد
مردن کودک کم از شش ماه فرزند بزاد معلوم شود که این فرزند
در حیوة کودک در شکم این عورت بود و اگر بعد نقل کرد
این عورت شش ماه و یا بیشتر از شش ماه فرزند بزاید معلوم
شود که این فرزند در حیوة کودک در شکم این عورت نبود
و فتوی برین قول است و در هر دو صورت نسب از آن کودک
ثابت نشود زیرا که قابل نیست که کودک فرزند زاید **ما اگر با**
نقل

نقل کرد و آن بالغ را بعد از نقل آن بالغ حمل پیدا شد عده آن زن
بزادن فرزند است و نسب از آن بالغ ثابت شود و اگر بعد نقل
آن بالغ در دو سال فرزند آورده باشد مردی زن خود را طلاق
در حال حیض گفت که در آن طلاق گفته است محسوب نباشد از
عده سه حیض خانج باید تا عده بگذرد **در عهد شوهر و شاهان** مطلق
است عورتی درون عده بود آن عورت را مردی نزدیکی بکنند کرد
چنانچه آن عورت پیش از آنکه نشین عده بشهر هر دیگر کرد و آن عورت
زن نزدیکی کرد بین میان این دو مرد و زن فرقت واقع شد
و یا شوهر اول با همان زن که در عده بود نزدیکی کرد و میگوید
که من میدانستم که این نزدیکی مرا راست بران عورت دو عده
لازم شود تا ما چون این عورت سه حیض بیند هر دو عده بگذرد
این هر سه حیض خانج دو عده باشد و اگر از عده اول یک حیض گذشت
باشد که برین زن عده لازم شد چون این عورت دو حیض دیگر بیند
این هر دو حیض از هر دو عده باشد و عده اولی تمام شد و برای
تمام عده دوم حیض دیگر بیند از عده دوم نیز بیرون آید
آورده است عورتی در عده و فاته بود آن عورت را مردی بکنند
نزدیکی کرد بران عورت لازم است که عده و فاته چهار ماه و ده روز
بگذرد تا ما باید که درین چهار ماه و ده روز حیض نیز بیند و هم
اگر با آورده است ابتداء عده در طلاق از روز طلاق است

حیض

یعنی آن روز که مرد زن را طلاق گوید بعد از آن روز عده ششمرده بود
مرد نقل کند هم از روز نقل عده و قات بشمرند و اگر زنی را طلاق
افتاد و یا شوهری نقل کرد و آن زن فیمه است که آن زن را طلاق
افتاده است و یا شوهری نقل کرد سنت نا انزهان که عده که شد
بر عده زن دیگر بعد دانستن لازم نشود **و در بیان** و هدایم میگوید
فتوی است که اگر مردی اقرار کند که شش ماه است که آن مرد زن
خود را طلاق گفته است عده آن زن از او مروز گیرند تا از شش ماه
در هدایم و کافی آورده است عده در نکاح فاسد بعد از تفریق
بشمرند و یا بعد آنکه آن مرد بزبان بر آن عورت بگوید که من بعد
با تو نزدیکی نکنم یعنی بعد گفتن این سخن عده بشمرند در هدایم
و کافی آورده است عورتی میگوید عده مذکوره است و من از عده
بیرون آمدم و مرد میگوید عده نکند نه است سخن زن بشود
چون سو کند خورد که عده مذکوره است مردی با زن نزدیکی
کرد بعد از نزدیکی آن زن را طلاق بایی گفت آن زن را عده بود
که این مرد با آن زن را نکاح کرد و بعد از نکاح پیش از نزدیکی با زن
طلاق گفت بر آن مرد تمام مهر نکاح دوم لازم نشود و عده
از سر گیرد و این قول امام اعظم و امام ابو یوسف است و
امام محمد یعنی مهر لازم آید و همان عده او بی تمام کند و
امام زفر برین زن اصلا عده لازم نشود **و اگر**

۵۵
را طلاق گوید عده بر آن ذمه لازم نشود و همین حکم است اگر حریته
مسلم شود و در دار اسلام در آید و آن حریته را در دار حرب شوهر
بود بر آن حریته عده لازم نشود بن اگر حریته بین از عده شوهر
دیگر کند روا باشند مگر آنکه حامل باشند و این قول اعظم است و نزدیک
صاحبه برین حریته و ذمیه عده لازم نشود و اگر اعتقاد ذمی بر آن
باشد بعد طلاق عده بر زن لازم می شود آن زمان عده لازم شود
و یکی روایت از امام اعظم است که حریته مسلم شود و در دار اسلام
در آید نکاح آن حریته روا باشند بین از عده اگر چه حامل باشند فاما
نزدیکی بشود بعد از او باشد تا آن زمان که فرزند نزاید و فتوی
است که نکاح این حریته روا نیست اگر چه حامل باشند **و فصل**
در هدایم و کافی و شایهان او ره است جدن مردی زن خود را طلاق
بایی بگوید و یا مرد بگوید بر زن سوگت واجب شود اگر زن مسلم
بالغ و عاقله باشد بیضا بر علیهم فرمود حلال نیست مردی را که ایما
بندای ویقا منب دارد که سوگت دارد بپای مردی بین از سه روز
مگر برای شوهر که از چهار ماه و ده روز سوگت دارد و سوگت است
که آن زن حشبه می نماید و خوردن آن آرید و سوگت نکند و روغن
خشید و غیر حشبه نماید در انام و نه در موی مگر بعد از
بناج زحمت و چون در زحمت روغن نماید و یا سوگت کند باید
که نیست آن عورت نلای باشد نه از آن باین و اگر آن عورت

با عاده بود در انام روغن و سره انداختنی اگر ترس آن باشد که
 اگر روغن اندازد غالب او را مضره کند و اگر آن مضره ظاهر
 باشد و با باشد که روغن اندازد و نیت او اینست که کند و همین حکم
 اگر زن را احتیاج باشد بهوشش او پیشتر و خنادر دست
 مالک و جام بگله معصوم یا بزعفران رنگ کرده باشد پیشتر
 و اگر زن کتاپیم باشد یعنی بهودینه و یا بضرایه و یا خرد باشد که
 لازم نیست فاما برکنیز که چون شوهر همبرد و یا طلاق با یکدیگر
 سوگن لازم نشود زیرا که در سوگن لازم نشود تا خف خونند که زنی
 نشود در عده نکاح فاسد سوگن نیست اگر مردی ام ولد خود
 ازاد کند عده بران ام ولد لازم نشود فادان عده سوگن ندارد
در هرج و مرجی او رده است زنی در عده است اگر مردی زنی را
 میکوید که تو خردی و یا صلح و من زنی میخورد هم که خدی نغالی
 زن صلح روزی کند مثله این الفاظ اگر کوید با کسی نیست زیرا که
 کفایت است فاما اگر عورتی در عده است بران عورت صحیح است
 گفته که من ترا نکاح خواهم کرد **در هرج و مرجی** او رده است
 چون مرد زن خود را طلاق رجعی و یا با بی بکلیت بیدان زن ببرد
 آمدن از آن خانه روا نیست نه تشبه و نه روز فاما عورتی که
 مرد است او را مستوفی معناه زوجها کوید اگر از خانه دور باشد
 بعضی از شب بیرون آید و با باشد فاما باید که شب همدان خانه
 شب

اگر چه در سوگن باشد بیرون آید او را حرام نکند
 عده خود نکاح فرزند بی سوگن و اگر چه فاما نکند

۹۸
 نسید و امام محمد میگوید به زنی که شوهر او نقل کرده است اگر کم نیم
 شب بیرون خانه باشد با کسی نیست شمس الایمة حلوانی میگوید این روا
 صحیح بر زن چون عده لازم نشود باید که عده در خانه بدارد که او را در
 خانه پیش از طلاق سکونت بود و او را در آن خانه طلاق افتاده است
 و چون شوهر نقل کرد در آن خانه که آن عورت بود هم در آن
 خانه عده بدارد و اگر زن در خانه مادر و پدر رفت بود مردان زن
 را طلاق گفت باید که اذن باز کرد و در خانه شوهر بیاید و عده
 بدارد و اگر شوهر نقل کرد و خانه شوهر میراثیان حصه کردند
 حصه زن در خانه آمده است این زن را پیش میگیرد و میراثیان آن
 زن را حصه خرد را بیرون میکنند صورت ازان خانه بیرون آید و در
 خانه دیگر عده بدارد و همین حکم است و اگر در آن ترس دزد و یا در آن
 خانه خلل گرفته است یا ترس افتادن است و یا در آن خانه با جرح
 می بود بعد مردن شوهر مقدر دادن اجرة نیست درین صورتها
 ازان خانه بیرون آید و در خانه دیگر عده بدارد و ازان دیگری عده
 بیرون نیاید **مسئله** مردی زن خود را سه طلاق گفته است باید
 که میان مرد و زن پهرده باشد اگر یکجا است چون پهرده میان
 باشد کوئی بمنزله دو خانه باشد هم در آن خانه عده بدارد
 مگر آنکه شوهر فاسق باشد که ترس آن باشد که با آن زن نزدیکی
 کند آن زمان زن ازان خانه بیرون آید اولی است که درین صورت

و چون طلاق با کسی گفته است و آن زن
 در عده است

شده هر آن خان بیرون آید و زن بیرون نیاید و اگر قاضی مقرر
دیگر میان زن و شوهری بدارد و آن عورت حیثان باشد که شهر
را نزدیکی بان زن منع نماند کرد آن بهتر باشد و اگر خانگی است
که مرد وزن را پس میکند باید از آن خان بیرون آید فاما بهتر
است که مرد بیرون آید و زن بیرون نیاید **و در عودت**
مذکور است مردی با زن خود در مکه میرفت در میان راه زن
خود را سه طلاق گفت و یا مرد نقل کرد در غیر شهر و اگر
آن عورت کم از سه روز راه باشد بشهر خود باز کرد و اگر شهر
آن عورت سه روز راه است اگر آن عورت را خوشن آید شهر
خود باز کرد و اگر خوشن نیاید در مکه برود و اگر مکه از آن مکه
سه روزه راه باشد خواه با آن عورت محروم باشد خواه نباشد
فاما بهتر است که باز کرد و در شهر خود در آید و عده در آن
خان شوهر بدارد و این صورتی بود که اگر مرد در میان راه در
شهر مرد سه طلاق گفت و یا نقل کرد و اگر در شهر سه طلاق گفت
باشد و یا در شهر نقل کرده باشد آن زمان باید که آن عورت در
شهر عده بدارد و اگر مکه و شهر او مرد و از آن مقام سه گانه
راه باشد بعد از داشتن عده بیرون آید خواه در مکه رود خواه
در شهر خود باز کرد و اگر بان عورت محرم باشد و این نقل
اعظم است و نزدیک صاحبی اگر بان عورت محرم باشد باکی نیست

شهرتین از عده بیرون آید **و در عودت**
مردی زن خود را طلاق رجعی گفته است اگر این زن بعد
از طلاق فرزند بشود از دو سال زاده باشد تا آن زمان که زن اقرار
شستن عده نکرده است فرزند آن مرد باشد بن اگر فرزند
از طلاق رجعی زاده است اگر کم از دو سال زاده باشد آن زن
شهر جدا کرد زیرا که چون فرزند زاده از عده بیرون آمد
نسب آن زن مرد ثابت شود و اگر مرد زن خود را طلاق باین گفته
بود و آن زن بعد از طلاق فرزند زاده نسبت از آن مرد ثابت شود
اگر فرزند بعد طلاق کم از دو سال زاده باشد و اگر فرزند
بعد از آن مرد ثابت نشود مگر آنکه آن مرد دعوی کند این فرزند
نسبت **و در نکاح** او را است مردی گفت اگر من فلان نکاح کنم
و آن فلان طلاق و آن فلان نکاح کرد پس آن زن فرزندی در
سه ماه بعد از نکاح زادن فرزند آن مرد باشد و بی آن
مهر لازم شود شوهر عورتی نقل کرد و آن عورت
نقل شود فرزند یک از دو سال زاده نسبت آن فرزند آن
شوهر باشد که نقل کرده است **و در عودت** او را است
عورتی عده از طلاق باین و یا از رجعی لازم شده بود
عورت اقرار کرد که عده مذکور است بعد از آن اقرار کردن
فرزندی کم از شش ماه از وقت اقرار زادن فرزند آن

از آن مرد باینکه اگر بعد از آن

بیت شود بعد طلاق دو سال زاده باشد صحیح

مرد باشد که نقل کرده است و اگر از اقرار فرزند در شش ماه
 زاده آن فرزند از آن میت نباشد عورتی در عده بود فرزند
 نداشت و هر آن عورت میکوبد تو فرزند نداد این فرزند از
 مرد نباشد مگر آنکه آن عورت دو مرد و وی یکی مرد و در
 گواه اردین که این عورت این فرزند زاده است و اگر آن عورت
 را در عده حمل ظاهر شده باشد و یا مرد اقرار کرده باشد
 که این عورت از من حامله است درین صورت این فرزند از
 مرد باشد اگر چه آن عورت گواه نیارد و نزدیک صاحب
 عورت حرة و مسلمة و عاقله کوی دهد فرزند آن مرد
 فاما اگر پیش از طلاق زنی فرزند زاده و مرد انکار میکند
 تو فرزند زاده کرایج یک عورت حرة و مسلمة و عاقله
 بعرب امام بشوند شوهر عورتی نقل کرده بود و آن عورت
 در عده وفات بود و آن عورت میکوبد من این فرزند
 میراثیان میکوبید راست میکوبی فاما کوی مینی دهنگ که فرزند
 زاده است این فرزند با میراثیان میراث برد فاما نسبت
 میت و فقی ثابت شود که اگر میراثیان و غیر میراثیان دو
 و یا یک مرد و وزن کوبند که این فرزند زاده است میت
 تمام زن باشد آن زمان نسبت از میت بگفته اینسان ثابت
 در حدیث و کاتبی آورده است مردی زنی را نکاح کرده و

زنی بعد نکاح فرزند بی کم از شش ماه زاده آن مرد
 ثابت نشود یعنی آن فرزند از آن مرد نباشد و اگر آن عورت
 بعد از شش ماه بعد از نکاح زیاده از شش ماه زاده آن
 زان مرد ثابت شود این فرزند از آن مرد باشد خواه مرد
 ساکن باشد خواه اقرار کند که این فرزند از من است فاما اگر
 مردی کوبد این عورت فرزند زاده است بکوی یک عورت
 حرة عاقله و مسلم باشد ثابت شود که این فرزند از آن مرد
 اگر بعد زادن فرزند مرد میکوبد که چهار ماه است که من این
 زنی را نکاح کردم و زن میکوبد شش ماه است که این نکاح کرده است
 و فرزند از آن مرد باشد مگر آنکه مرد گواه آورد که چهار ماه
 شده است که این زنی را نکاح کرده است آن زمان فرزند از
 مرد نباشد و چون سخن بشنوند بر زن سوگند لازم نشود
 و نزدیک امام اعظم و نزدیک صاحب سوگند بر زن لازم نشود
 مردی زن خود را گفته بود که اگر فرزند زانی ترا طلاق زن
 میکوبد که فرزند زاده ام ولد مرد میکوبد زاده است و آن مرد
 مرد اقرار بجملة آن زن نکرده بعد و حمل آن زن ظاهر نبود
 آن عورت همان یک دایه که فرزند مخصوص آن آورده است که نقل
 می آرد نزدیک امام اعظم این کوی نشوند بن بران زن طلاق
 واقع نشود و نزدیک صاحب این کوی بشنوند بن بران زن طلاقی

سخنی زن بشنود که زانی
 که او نکاح کرده است

که اگر زنی در

واقع شود و اگر مردی اخرا و حمل آن زن کرد بعد از آن
که تو فرزند بزای تو طلاق و آن زن میگوید که از تو فرزند
زادم و مرد میگوید مراده بل از تو طلاق واقع شود اگر مرد
دیه هم کزایی ندهد و نزدیک صاحب تا آن زمان که دیه کزایی
ندهد طلاق واقع نشود **در عوریه و گامی** مندرج است که
مدت حمل دو سال است یعنی فرزند در شکم مادر تا دو سال
ماند و پیش از دو سال همانند و قبل مدت حمل شش ماه است
یعنی فرزند که از شش ماه مراده بعد نشود مردی کیزک مرد
تکاح کرده بود و یا آن کیزک دخول نیز کرده بود بعد دخرا
کیزک در طلاق گفت بعد از گفتن طلاق آن کیزک را بیا خرید
آن کیزک فرزند ی فرزندی که از شش ماه بعد خریدن زار
نسب از آن مرد ثابت شود و آن فرزند از آن مرد باشد و اگر
فرزند شش ماه و یا پیش از شش ماه و بعد خریدن زار باشد
مرد لازم نیست که بگوید که این فرزند از من است فرزند ی
از وی باشد و نسب از وی ثابت شود و این در صورتی است
که اگر بعد دخول آن کیزک را یک طلاق بائی و یا یک طلاق بیخی
گفته **و اگر طلاق بیخی از دخول گفته** بود و آن کیزک بعد
فرزند زاده آن فرزند از آن مرد نباشد مگر آنکه این فرزند
که از شش ماه زاده باشد بعد از طلاق و اگر آن مرد آن کیزک را
گفته

فدا الله عنک یا ابن فرزند از شش

گفته بود بعد از آن خرید و آن کیزک فرزند زاده اگر بعد طلاق فرزند
تا دو سال زاده باشد فرزند از آن مرد باشد مردی کیزک خود را
میگوید اگر در شکم تو فرزند منم از آن فرزند از منست آن کیزک
میگوید من فرزند زادم و یکس و یا به کزایی میدهد آن کیزک فرزند
زاد سب از آن مرد تا بت فرزند از آن مرد ثابت شود و آن کیزک
ام ولد این مرد این مرد کرد در گامی میگوید این صورتی است
که اگر این کیزک فرزند که از شش ماه زاده باشد از وقت اخرا و اگر
فرزند در شش ماه و یا پیش از شش ماه از وقت اخرا زاده باشد
آن زمان فرزند از آن مرد نباشد **در هدیه و گامی** آورده است
مردی که کودکی را میگوید که بشر منست و بعد گفتن این سخن آن
مرد نقل کرد بعد از نقل آن مرد مادر آن کودک میگوید که من زار
آن آن مردم و این فرزند اوست این زن و فرزند هر دو از آن مرد
میراث برند و این صورتی است که اگر خلف را معلوم باشد که این
عورت آزاد است و مادر این کودک است و اگر خلف را معلوم نیست
که این عورت آزاد است یا بنده است و میراثیان میگوید بنده بنده
مانی از تو فرزند زاده است و تو زن بنده ز مانی درین صورت
آن عورت میراث نیاید مگر آنکه گواه آرد بر آنکه من حرمم و یا
بر آنکه من بنده بنده ر شمان بودم بنده ر شمان از او کرد بعد از آن
نگار کرد **در بیان** حق پرورش کو در گامی

نشر

فرزند از آن مرد با

روز

اورده است مادر حقیقی است که فرزند را پرورش دهد **بهر**
و بعد از طلاق مکرر آنکه مادر مرند شود و یا بدکاره باشد که ترس است
که فرزند را پرورش ندهد زیرا که مادر مهربان است از پدر
بیش پرورش از وی بهتر است یا مانع فرزند پرورش را لازم است
اگرچه فرزند برای پرورش مادر باشد **در هجده** آورده است
چون مرد و زن خود را طلاق گوید و فرقت میان مرد و زن
واقع شود مادر حقیقی است یعنی اوی است که فرزند پرورش
باشد یا مانع فرزند پرورش باشد **در هجده و کاف** و
آورده است اگر بعد از فرقت فرزند را قبول نکند و پرورش
ندهد مادر را جبر نکند و قضوی برین قول است مگر آنکه فرزند
با ذورحم محرم دیگر نباشد **چنین** مادر آن زمان او را جبر کند
و اگر فرزند را مادر نباشد و یا مادر بجهت نقل کرد دست و پا
شوهری دیگر کرد آن زمان آن حقیقی برای پرورش فرزند
مادر است یعنی جدّه تا آنجا که باشد و اگر مادر را ببرد
مهر و مادر بود نقل کرد و یا مادر شوهر دیگر کرد آن زمان
حقیقی برای پرورش فرزند مادر است یعنی جدّه پدر است
و اگر فرزند واجب نباشد و یا جدّه پدری نقل کرد
شوهری دیگر کرد آن زمان حقیقی خواهر حقیقی است و اگر
خواهر حقیقی نباشد آن زمان حقیقی خواهر مادری است

فرزند

بهر

و اگر خواهر مادری نباشد آن زمان حقیقی خواهر پدری است و یک
روایت درین صورت خاله حقیقی است از خواهر پدری و بعد از خواهر
پدری حکم روایت اولی حقیقی خواهر حقیقی است و بعد از
خواهر مادریست و بعد از دختر شوهر مادری خاله حقیقی است
و بعد از خاله حقیقی خاله مادریست و بعد از خاله مادری پدریست
و بعد از خاله پدری عمه حقیقی است و بعد از عمه حقیقی عمه مادریست
و بعد از عمه مادری عمه پدریست و بعد از عمه پدری خاله ما
است و بعد از خاله مادری خاله پدریست و بعد از خاله پدری عمه
عمامه اند برین ترتیب و دختران خواهر کوچک حقیقی است از دختران
پادوان کودک فاما دختران عمه آن کودک و دختر عمه آن کودک و
خاله آن کودک و دختران خاله آن کودک و دختران خاله آن کودک
و حقیقی پدری نیست و هر عودتی حقیقی پرورش کرد آن است اگر
شوهری کند حقیقی پدری کودک او را نباشد مگر آنکه شوهری ذورحم
محرم کرد که باشد جناب جدّه مادری اگر جدّه بیبی کودک را بخواهد
و یا شوهر عمه کودک بخواهد حقیقی پرورش کرد باطل شود و حقیقی
پرورش هر عودتی با اعتبار شوهر شاقط شده باشد اگر آن
شوهری آن عودت را طلاق گوید آن عودت را باز پرورش با
در هجده و کاف آورده است اگر شوهر میگوید که این زن شوهری
دیگر کرده است پس حقیقی پرورش این را نباشد و زن میگوید که من شو
هری

ختر خواهر حقیقی دختر

و یا مادر آن کودک

در هجده و کاف

دیگر تکدم سخن زن بشوند مگر آنکه شوهر اول گواه آورد
 و اگر زن گوید شوهر دیگر کرده بودم فاما ان شوهر اول
 گفته است بعد حقیقت بر او روشن می باشد و اگر شوهر غیر معین گوید
 سخن زن بشوند و اگر شوهر معین گوید آن زمان سخن نشوند
 که مرطباتی گفته است مگر آنکه از شوهر نیز قبول کند که طلاق
 گفته ام و اگر کودک مادری و بیج عورچی که ایشان بر او روشن نیست آن
 زمان از کردگ را بید دهند و بعد بد را بدست نا اچا که باشد
 و بعد بد را بد را برادر حقیقی است و بعد برادر حقیقی برادری
 بدست و بعد برادری بدری بر برادری حقیقی است و بعد بر
 برادر حقیقی بر برادری است و بعد از آن عم بدری فاما فرزند
 عم راحف بر روشن دختر نیست و حقیقت بر روشن بر سرک هست و بعد
 از عم بر حقیقی است و بعد از عم حقیقی بر عم بدری است اگر خورد
 باید بر مرد آن دیگر که گفته نباشد این زمان خوردیم برادر مادری
 دهند و بعد از آن فرزند برادر دهند و بعد از آن عم مادری
 دهند و بعد از آن خال حقیقی را دهند و بعد از آن خال بدری
 دهند و بعد از آن خال مادری را دهند و اگر کودک را عم است
 فاما فاسق است که امن از وی نیست اینچنان عم راحف بر روشن
 نباشد و اگر کودک را هم برادر است و هم عم آنک میان اینان صاف
 نرساند حقیقت بر او روشن و او باشد و اگر هر دو صالح اند آنک درین
 بزرگ

بعد از آن حقیقی است

بزرگ است او راحف بر روشن باشد در هر دو گواهی آورده است
 مادر و جد او حقیقت بگوید که اند اگر بر سرک باشد تا آن زمان که آب
 و طعام خود نتواند خورد و یا جام خود نتواند بوشید و استی خود
 نتواند کرد یعنی از او بپند خود باز نتواند کرد و باز نتواند بست و در حق
 و شاهان آورده است که بر سرک تا آن زمان که هفت ساله نشده است
 بر مادر باشد و چون بر سرک هفت ساله شود بد را از مادر بر سرک
 بستاند و بر خورد بد را در وقتی برین قول است در هر دو برین زمان
 آورده است مادر و جد او حقیقت بگوید که اگر دختر باشد تا آن زمان
 که دختر را حیض آید و چون دختر را حیض آید آن دختر باید از زمانه
 بستاند و امام محمد میگوید دختر که چون حد شهوة رسد بد را از
 مادر بستاند اگر چه بالغ نشده باشد و هر چه جز مادر و جد است
 حقیقت است بر سرک تا آن زمان که دختر حد شهوة نرسیده است
 صدیق کینزک و پیام ولد فرزند را بعد از زادن فرزند خوندار
 آن کینزک و ام ولد را از او کرد و بگوشه هر کینزک و ام ولد را طلاق
 گفت بر این کینزک و این ام ولد را حقیقت بر روشن فرزند خود باشد و حقیقت
 بر روشن فرزند خوندار را نباشد فاما پیش از آن ادای ایشان را
 حقیقت بر روشن فرزند نیست در هر دو برین است چون کینزک
 را شوهر کینزک طلاق گوید و آن کینزک را فرزند خود از آن شوهر
 باشد حقیقت بر روشن آن فرزند خوندار را نباشد نه بد را آن فرزند

بزرگ خود را و ام ولد
 بر سرک بود و آن

که چه بد ازاد باشد و اگر شوهه کینه که ازاد است و کینه که لطلای
تلفته است حق پرورش فرزند درین صورت بیخوندگار است
مسلمی زنی کتابی خواست بود فرزند میان ایشان منکره شد
ان فرزند مسلم باشد نه کفائی اگر آن مسلم ان کتابی را طلاق
کوید پرورش فرزند کتابی کند نه ان بد که مسلم است تا ازما
که فرزند دینی در فی اید چون فرزند در دین در آید و یا ترس
ان باشد که فرزند را لغت یا کفر خواهد شد آن زمان ان فرزند
را از ان کتابی بد را بد هانند و چون میان مرد و زن فرقی
واقع شود میان ایشان فرزند ان باشد فرزند ان مادر را
جانبی با لکته شد فاما فرزند را کوید که هر که از مادر و بد
خوش آید برو باشد و نزدیک امام تفاعی چون فرزند چیز
در یابد اول بگویند بر هر که تراش آید برو باشد عودتی باشد
خود را خلع کرد و در خلی شرط کرد که فرزند ان خورد هم برند
خواهند بود خلع صحیح باشد بر زن را طلاق واقع شود این
شرط زن گفت است که فرزند ان خورد بر نوخواهند بود صحیح
بسته فرزند ان هم مادر باشد **قصاص** اگر کانی آورده
است زن مردی میزند هلاک جایبی سق کند و یا برود ان زن
را سق کردن و رفتن بی اذن شوهه روایت خواه یا فرزند
خود پرود خواه خواه بی فرزند ان فاما شوهه زن را طلاق

ع
موقت

خورد

گفت و عده که شدت وان زن را فرزند ان خورد ازین شوهه
هستند و این زن هم در ان شهر سنت که نکاح در ان شهر شده است
این زن تواند که این شهر یا فرزند خورد و در شهر دیگر رود و نیز
از فرزند ان خود محروم ماند مگر آنکه شهری باشد که نزدیک شهری
ان زن است بخدی که اگر بنابرین شهر در ان شهر برای دیدن فرزند
رود شب باز تواند آمد در شهر خود آن زمان این زن تواند
که این زن شهر در ان شهر یا فرزند ان خود رود و اگر نکاح این
زن در شهر شده بود آن زمان که این زن را شوهه طلاق گفته بود
زن در شهر دیگر بعد از طلاق و گذشتن عده ان زن بخواد
که حکم در ان نکاح بود با فرزند ان خورد در ان شهر رود که نکاح
ان زن در ان شهر بود و ان شهر قلمم از ان این زن نیست نتواند
که با فرزند ان خورد در ان شهر رود و اگر ان شهر که زن میخورد
که با فرزند ان خورد در ان شهر رود که از ان زن قلمم است
نکاح ان زن در ان شهر نبود نتواند که در ان شهر نیز یافد
فرود رود و این شهر که زن میخورد که با فرزند ان خورد
بود ان شهر قلمم از ان این زن نیست **قصاص** نکاح این زن در ان
شهر شده بود بروایت جامع الکبری تواند که یا فرزند ان در ان
شهر رود و بروایت اصل نتواند که در ان شهر رود و فتوی
نتواند است تا بنابر دیدن فرزند ان محروم ماند بی حاصل است

ان صورت زن از ان نکاح
که در شهر

که مرد و چیزی باشد یعنی هم شهر قدیم زن باشد و هم نگاه
شهر و اگر یکی ازین دو باشد از زمان با فرزندان خورد شود
رفت و اگر زن با فرزندان خورد مجبواهد از دینهای بدین
دیگر رود و اگر هر دو در یک اند حاجت بد از یک دین بد بود
برود و فرزندان از پند و نیت باز در دین خود آید نتواند که با فرزندان
در اینچنین نباشند از زمان دران دین یا فرزندان خود نتواند
مگر آنکه در دین دوم نکاح آن زن شده باشد و دران دین سکونت
قدیم نیز آن زن برده باشد از زمان نزنند که فرزندان
خورد در دین برود در کافی آورده است اگر از دین سید
میخواهد که با فرزندان خورد دران شهر رود نتواند تا ما
از شهر میخواهد که با فرزندان خورد در دین برود نتواند
مگر آنکه نکاح آن زن دران دین شده باشد از زمان نتواند
که از شهر دران دین رود و این روایت **در کافی** آورده است
و هم در کافی مذکور است زن نتواند که با فرزندان خود را
در دار حرب برد اگر چه نکاح آن زن در دار حرب شده باشد
مادر را روا باشد که برای فرزندان خورد چیزی از مال
خورد بخورد و با از مال ایشان چیزی ببرد و شد مگر آنکه
مادر او حیث کرده باشد حاجت اگر قاضی مادر را گفته باشد
و با بد رویت نماید فرزندان کرده باشد از زمان

که دران دین برود اینچنین صحیح
دین برود و اگر چه در دین دوم که زن بخورد

فرزندان از مال ایشان خرید و فروخت نتواند کرد
در بیان نفقه
واجب است که زن خود را نفقه دهد
مسلمه باشد یا کافره غنیمت باشد یا فقیر مد خولم باشد و غیر
مد خولم دران خانه شوهر رفت باشد یا نرفت و بعضی علماء
گفته اند اگر زن در خانه نرفت باشد نفقه زن بر شوهر واجب
نشود **ما فتوی است** که نکاح صحیح شد نفقه بر مرد واجب
است اگر چه در خانه نشود نرفت باشد و اگر مرد بی صحیح
نکاح زن را در خانه خود میطلبد و زن امتناع میکند و اگر زن
میگذرد مهر من بدو تا در خانه تویم نفقه بر مرد واجب شود
و اگر زن در خانه نشود هر فی رود و امتناع بپذیرد حق میکند جنبا
اگر شوهر مهر زن را داده است و یا مهر تمهلت است و مهلت
نرسیده است و یا زن مهر نشود را خشنده است درین صورتها
مرد زن را در خانه میطلبد و زن در خانه نشود فی رود و نفقه
بر مردان زن واجب نیست **در هدم** آورده است در نفقه حال
برد و زن در توانگری و فقیری باید و فتوی برین قول است
بن اگر مرد و زن هر دو نتوانگری باشند نفقه نتوانگر است
بر آن زن بر مرد لازم شود اگر مرد و زن هر دو فقیر باشند
نفقه فقیران برای زن بر مرد لازم شد و اگر زن فقیر و شوهر
نتوانگری بر مرد برای زن نفقه لازم شد که فروتراز نفقه

تواند کردی است با مال نفقه در ویتیان است و نزدیک امام کفری
حال مرد توان کردی و در ویتیبی باید دید نه در حال زنی
و کانی آورده است که ظاهر در حیات اینست که در نفقه حال مرد
توان کردی و در ویتیبی باید دید بین فتوی بر قول امام کفری با
و اگر زن نفاک باشد و شوهر در ویتیبی بر شوهر نفقه واجب
شود که پیشتر باشد از نفقه در حال فقر زن لازم شدی در
و کانی آورده است اگر زن از شوهر امتناع پیش از دخول بکند
تمام خود که فی الحال بود بستاند بر مرد نفقه لازم شود و اگر
زن ناشزه باشد و تا نشزه زنی را گوید که از خانه شوهر بیرون
آمده باشد و نفق خود از شوهر منع میکند نفقه آن زن
بر مرد واجب نشود مگر آنکه باز در خانه شوهر آید آن زمان
نفقه زن بر شوهر لازم شود و اگر زن هم در خانه شوهر
نماند شوهر را نزدیک کردن فی وجه بر مرد نفقه زن لازم
شود زیرا که چون در خانه شوهر است می تواند که برود
با زن فراهم آید پس نفقه بر شوهر لازم نشود **در کانی**
آورده است اگر خانه که زن در آن می باشد ملک زن است
و شوهر را در آمدن در آن خانه فی وجه از زن را نفقه
نیباشد و اگر شوهر در خانه که می باشد که غضب کرد دست و زن
در آن خانه فی باشد بر مرد نفقه لازم شود **در حدیث**
و شایسته

و شایسته آن آورده است و اگر زن کودک است که نزدیک با آن زن
تواند کرد و مرد را درین زن سبب کردی رفعت نیز نیست
نفقه بر مرد لازم نشود و اگر زن کودک است که نزدیک با آن زن
تواند کرد و اما بقدری است که مرد را رفعت در آن کودک
باشد آن زن را نفقه بر مرد لازم شود **در کانی** میگوید و اگر
زن کودک که مثل انرا نزدیک تواند کرد و نفقه بر مرد لازم
شود و اگر مثل آن کودک که نزدیک نتواند کرد نفقه بر مرد
لازم نشود تا انرا مانگ خدی رسد که با آن نزدیک نتواند کرد
فراه آن زن کودک متخود در خانه شوهر باشد خواه در خانه
بدر علما و اختلاف کردند که زن چه مقدار باید که با آن زن نزدیک
تواند کرد **در کانی** فتوی اینست که سال زن را اعتبار نیست
معاشیه به بیند اگر زن کودک بوقت سال است که با آن زن فراهم
آمدن نتواند نفقه بر مرد لازم شود و اگر نه سال است که با آن
زن فراهم آمدن نتواند نفقه آن زن بر شوهر لازم باشد **در حدیث**
تواند کرد نفقه بر مرد لازم نشود **در کانی** آورده است
اگر مرد کودک است که نزدیک نتواند کرد و زن نیز در آن
مرد نفقه دهد و اگر زن و مرد هر دو کودک باشند که نزدیک
تواند کرد نفقه لازم نشود **در کانی** آورده است اگر مرد
مردی و بین کسی دادنی دارد و آن کسی عورتی را چنانچه واجب است

و اگر زن در خانه شوهر نشود
نفقه لازم شود
بسیار گفته اند از سال هم

بر مرد نفقه ان عورت لازم نشود و همین حکم است اگر کسی
زن کسی را عقوبت کرد و برود و یا زن در حج با نامحرم می رود
نفقه از زن بر مرد لازم نشود و نزدیک امام ابو یوسف اگر زن
یا محرم در حج برود نفقه بر مرد لازم شود **فاما نفقه** لازم شود
که در حضر لازم می شد و نفقه سفر لازم نه شود و اگر مرد
مرد و یکجا در حج روند با اتفاق زن را نفقه باید داد **فاما نفقه**
لازم شود که در حضر لازم شد و نفقه سفر لازم نشود **حاجت**
اگر مردی زن را طعام در حضر سیر طعام بد و حیثی داد
و در سفر سیر طعام سه حیثی است بر مرد همان دو حیثی
به اسم سیر طعام که در حضر بود لازم شود سه حیثی که به نام
سیر طعام در سفر است لازم نشود اگر مرد کسی که زن **سوار**
بود در حج می رود بر مرد لازم نشود و اگر زن زحمت دارد
در خانه نشود هر هنوز زحمت است نفقه ان زن بر مرد لازم
نیست و اگر در خانه شوهر رفته است و زحمتی شده نفقه لازم
نشود و نزدیک امام ابو یوسف نفقه لازم نشود و اگر زحمتی
که بان زحمت طاقت نزدیکی نیارد اگر چه در خانه نشود
شده باشد و نزدیک امام اعظم و امام محمد در حج نفقه لازم
نشود زیرا که اگر مرد نزدیکی نتواند بوسه و کنار می تواند
بن نفقه لازم شود و یک روایت از امام ابو یوسف است

نامحرم

اگر زن در خانه شوهر با زحمت رفته باشد نفقه بر شوهر
لازم نشود و ان زن را باز کردند در خانه آن زن و اگر زن
در خانه شوهر تنگ دست رفته بود بعد از ان بهم در ان
خانه شوهر زحمتی شده باشد نفقه بر مرد لازم شود
و زن را باز نکردند در خانه ان زن مگر آنکه مدتی در ان زحمتی
ماند علماء گفته اند که این تفضیل که امام ابو یوسف میگوید
تیکو است بن فتوی بر قول او است **و در ایام** و کافی آورده است
زن مردی خادم میبارد و ان مرد توانگری است بر ان مرد
نفقه خادم نیز لازم است **حاجت** نفقه زن و خادم کسی را که
که پیش زن خد مت کند و نفقه خادم زن وقتی لازم شود
که اگر آن از اد باشد **فاما** اگر زن بنده دیگری باشد ان زمان
نفقه خادم بر ان مرد واجب نشود زیرا که چون زن کثیر کار
خرد خادم است و او را خادم حاجت نیست **و در ایام** آورده است
اگر زن دختر بزرگائی باشد و مرد طعام خسته زن نمی دهد
ان زمان نفقه خادم نیز بر مرد لازم نشود و اگر مرد زن
را طعام مهیما میدهد نفقه خادم زن بر مرد لازم نشود
و نزدیک امام اعظم نفقه دو خادم زن بر مرد لازم نشود
و یک خادم کافی نیست و اگر شوهر کار خانه کسی را بپزد
و صاحب میگوید یکجا دم کافی است اگر شوهر خرد خادم

و اگر زن در خانه شوهر با زحمت رفته باشد نفقه بر شوهر لازم نشود

و اگر مرد نفقه زن را بدهد و نفقه خادم زن بر مرد لازم نشود

و اگر مرد نفقه زن را بدهد و نفقه خادم زن بر مرد لازم نشود

شیخ

زن شود آن زمان نفقه خادم بر شوهر لازم نشود **علمای**
 گفته اند بر شوهر که توانگر است نفقه خادم زن مقلای
 لازم نشود که زن بر شوهر فقیر لازم میشود یعنی نفقه
 خادم زن بر شوهر توانگر لابدی لازم است و یا بدی
 لازم نیست **در کافی** آورده است که درختا وی سهر قلدی
 میگوید که اگر زن از دختر بزرگان باشد و زن و خادم
 بسیار باشند بر مرد نفقه دو خادم زن لازم شود و زیاد
 از دو خادم نفقه لازم نشود و یک روایت از امام ابو یوسف
 است که اگر زن بغایت توانگر است از دختر بزرگان است
 و پدر زن نیز بغایت توانگر بود در کار خیر خادمان بسیار
 یافت بر مرد نفقه تمام خادمان زن لازم شود و این روایت
در کتاب نیز آورده است اگر مرد زن را گوید که من نفقه خادم
 ترا فی دهم و خادم خود ترا **علمای** من ترا خد مت کند و زن
 قبول نمی کند بر مرد نفقه خادم زن لازم نشود و اگر زن
 را خادم نباشد آن زمان نفقه خادم بر مرد زن لازم نیست
 و این ظاهر روایت است و این هم در صورتی است که اگر مرد
 توانگر باشد و اگر مرد درویش باشد نفقه خادم زن بر مرد
 لازم نیست اگر چه زنی را خادم باشد و فتویٰ برین قول است
 و اگر خادم ملکی زن باشد با تعاق **علمای** نفقه آن خادم

بر مرد واجب نشود و اگر خادم زن حرة باشد و یا کبیرک دیگری باشد
 بماء اختلاف کردند **در کافی** آورده است و در شاهان نیز
 آورده است و اگر مردی درویش خدی که او را مقلای نماید که زن
 و نفقه دهد درین صورت زن را از شوهرها نماند بلکه قاضی
 زن را نفقه دهد **تفسیر** و بگوید که قرض بر شوهر کن و نفقه خود بستاند
 شوهر آن قرض را او خواهد کرد و زن چون قرض از مردمان
 بجهة نفقه خود بر شوهر لازم کند و قاضی زن را گفته باشد از قرض
 بر شوهر لازم نشود پس مرد دینی بقی کسی که زن را قرض داد
 تواند که قرض خود از شوهر طلب کند چنانچه از زن طلبد و اگر قاضی
 نفقه زن را تعیین کرد **در کافی** این سخن نلفت که قرض نفقه خود بر شوهر
 زنی خود کن و آن قرض کرد و نفقه خود **علمای** و این از شوهر زن
 آن قرض نتواند طلبد **در کافی** اما اگر زن طلب کند و زن از شوهر
 طلب کند **در هدیه و کافی** آورده است شوهر زنی درویش بود
 قاضی نفقه درویشان بر شوهر حکم کرد بعد چندگاه شوهر آن
 زن غنی شد و زن با شوهر دعوی کرد و نفقه نتوانگر آن طلب کرد
 قاضی حکم بنفقه نتوانگر آن کند چندگاه گذشته و مرد و زن و نفقه
 نداد این جهت که شوهر حاضر نبود **در کافی** نفقه زن ندارد و زن نفقه
 از مال خود خردد و یا از کسی قرض کرد و زن از شوهر نفقه
 گذشته میطلبد که زن را نفقه گذشته از شوهر نیاید مگر آنکه قاضی و

در باها و در باها

معمولاً در این زمین نشسته

را نفقه معین کرده باشند و یا زن شوهر نفقه بصلح معین کرده باشد درین دو صورت نفقه گذشته بر مرد لازم شود چون نفقه زن بر شوهر یا زن نقل کرد و یا مرد و یا زن میان خود نفقه بصلح معین کرده بودند مرد و یا زن نقل کرد و چندانکه نفقه نرسیده بود نفقه ساقط نشود اگر مرد زن را نفقه بصلح داده بود بعد از آن یکی ازین میان دو بیت از کد شش سال نفقه کرد از آن نفقه چیزی بازنماید و این قول امام اعظم است و امام ابو یوسف است و نزد یک امام محمد و امام شافعی آن مقدار زود که زن زنده بود مجبری است و باقی باز شوهر از مال زن بستاند اگر عین نفقه باشد عین آن بستاند و اگر نفقه خرج شده باشد قیمت آن باقی بستاند و همین حکم است در جاهه سالیانه اگر شوهر داده باشند و یکی از مرد و یا زن پیش از تنگ نقل کرد و اگر باقی نفقه از زن وقت باشد چنانچه اگر در زود برد درین صورت بانفقه علما چیزی شوهر را بنماید و یک و درین از امام محمد است اگر زن یکماه و یکماه از شوهر بستاند بود و یکی از میان زن و شوهر نقل کرد مرد از زن چیزی بستاند و همین حکم است اگر زن سالیانه نفقه از مرد بستاند بود مرد یا زن پیش از سالیانه نقل کرد اگر از سال یکماه و یکماه از یکماه باقی مانده باشد چیزی از زن بنماید بنده مردی حره باذن خود کار خوار است بود نفقه از زن حره

حره بر کردن آن بنده باشد بر وجه نفقه آن بنده را بفرودسد مگر آنکه خود کار نفقه آن حره بدهد و همین حکم است اگر بر کرد بنده دینی باذن خود کار ثابت شده است آن بنده را برای دینی دینی بفرود شد مگر آنکه خود کار نفقه آن حره بدهد و همین حکم است اگر بر کردن بنده دینی دین را خود کار را از کد و اگر بنده نقل کند نفقه آن عورت که بر کردن این بنده بود ساقط شود و اگر بنده گشته شود هم نفقه عورت ساقط شود و فتوی برین نقل است و در هر مرد که راست اگر مرد بر یا زن خود کار خود زنی را نکاح کرد نفقه آن زن بر آن مرد لازم است از کسب آن مرد نفقه زن او دهد و آن مرد بر برای نفقه زن بفرود شد چنانچه بنده را بفرود شد از کسب و همین حکم مکاتب یعنی مکاتب را بر وجه نفقه زن بفرود شد از کسب مکاتب نفقه زن او بدهند تا آن زمان که مکاتب عاجز نشده است و چون مکاتب عاجز شود و مال کتابت نتواند رساند از زمان جهت نفقه زن مکاتب بفرود و اگر بنده مردی و یا مکاتب مردی و یا مکاتب بر مردی زنی زنی بفرود اجازت خود کار خواستند و مهر قبول کردند برایشان نه مهر لازم آید و نه نفقه زیرا که این نکاح چون بی اذن خود کار نیست صحیح نیست پس نفقه و مهر لازم نیاید مردی که بکنز بفرود خود نکاح داد نفقه آن کینزک بر خود کار است چنانچه نفقه غلام خود

ان کینک را خواند کارخانه علا حله کرده باشند تا بر شوهر در
 خانه باشد خواه نکرده باشند **در هجره** آورده است مردیکسر
 کینک مرد بیله نکاح کرد ان خونده کار کینک را بر شوهر
 کینک کد نشسته است که در ان خانه شوهر می باشند و خود کینک
 خد مت می کنایند ان کینک را نفقه بر شوهر لازم شود و اگر
 لازم نشود و اگر خونده کار کینک را در خانه شوهر کد نشسته بود
 و خدمت خود می فرمود بعد از ان خدمت خود فرمود نفقه
 از شوهر ان کینک را ساقط شود **ق** اما اگر کینک وقت از وقت
 خودی خود خونده کار را خدمت میکند نی آنکه خونده کار کینک
 را خدمت فرماید نفقه ان کینک ساقط نشود **در کافیه** آورده
 اگر بنده مردی و یا مدبر مردی و یا مکاتب مردی کینک دیگری
 نکاح کند همین حکم است که کینک دیگری نکاح کند و آنکه در هجره
 قید کرده است اگر حری کینک دیگری نکاح کرد قید انقائ است
 کینک مدبر است و یا ام ولد است حکم کینک دارد و درین باب
فصل در هجره و کافیه آورده است بر مرد واجب است که زن
 خود را در خانه علا حله بنا رد که در ان خانه هیچ قرابتی از ان
 مرد نباشد مگر آنکه زن اختیار کند و بگوید که من با مادر و پدر و قری
 تو احم بود اگر خانه بزرگ است که در ان خانه حجه بسیار است
 و در ان خانه با مادر و پدر و شوهر می باشد اگر زن را در حجه از ان

خام

خانه بنا رد که ان حجه را در با فعل است بنده است و اگر شوهر را فرز
 باشد از زنی دیگر و این زن میگوید که من با این فرزند تو نخواهم
 بود یا بید که این مرد فرزند خود را از ان زن خانه علا حله کند و در
 خانه علا حله بنا رد اگر شوهر مادر و پدر زن را و قریبتیان زن
 را و فرزند ان زن را که از شوهر دیگر اند منع کند و در خانه خود کد
 در خانه می باشند آمدن نه همد تواند **ق** اما مادر و پدر زن را و قری
 که محروم اند از نظر کردن سوئی زن منع نکند و از سخن گفتن با ان
 نیز منع نکند و بعضی گفته اند که زن بد و مادر را در آمدن در خانه
 و سخن گفتن با ان زن منع نکند **ق** از قریا گرفتن در ان خانه منع
 کند و بعضی علماء گفته اند مرد را نشاید که زن را منع کند اگر زن بد
 مادر و پدر خود رود و مادر و پدر را منع نکند از آمدن برای دیدن
 دختر خود در هر جمیع اما غیر مادر و پدر که ایشان محرم باشند
 چنانچه برادر و او در زن اگر در سالی یکبار برای دیدن آیند منع
 نکنند و فتوی برین فعل است **در هجره** میگوید مردی غایب شد و ان
 مرد مای برد بگیری امانت داشته بود و زن آن غایب نفقه خود از ان
 امانت میطلبد اگر بر کسی که مال امانت است قبول کند که این مال آن
 غایب است قاضی نفقه ان زن از مال غایب ان مرد که بر او امانت
 است بد هاند و نفقه فرزندان خود کد ان غایب و نفقه مادر و
 از ان غایب نیز از ان مال بد هاند و اگر قاضی را ازین حال علم باشد

درین زمان ان غایب است

معه نفقه بد هاند **دوهریه و کافیه** آورده است و اگر قاضی بینداند
که این زن آن غایب است هم نفقه آن زن از آن مال بد هاند اگر چه
کسی که مال بروا مانت است افتد رنگند که این زن آن غایب است
فاما قاضی آن زن را سو کند که شرفه پیش از غایب شدن نفقه مال
نداده است اگر سو کند خرد نفقه بد هاند و ضمان از آن زن بد هاند
اگر شرفه بعد آمدن ثابت کند و خرد بد هاند و ضمان از آن
زن بد هاند اگر شرفه ای که نفقه امسال آن زن را داد است و زن باز
امانت سنده است آن زمان آن نفقه بد هاند و همین حکم است درین
جنبه در امانت و قاضی نفقه و کسوة و قتی بد هاند که اگر مال آن
غایب درم و دنیا رو یا طعام و یا کسوة باشد از جنس زن در میان
آورده است فاما اگر در مال از غایب بنده باشد و یا کسری و یا زمین
باشد و یا مائعی باشد آن زمان نفقه آن زن از چیزی بد هاند **دوهریه**
و شاهان آورده است در کافیه هم آورده است قاضی در مال
غایب حکم بنفق کند برای زن و مادر و بده و فرزند آن خود
دوهریه و کافیه آورده است اگر بر کسی که مال غایب است مگر نشود
و یکدیکه مال غایب برهن امانت نیست و یا بکرید مال غایب برهن
نست فاما این زن آن غایب نیست و قاضی را ازین حال علم نیست
وزن کوهان می آرد که مال غایب بردست این مرد امانت است
ومن زن از غایب هم قاضی از مال آن غایب نفقه این زن ند هاند
فاما

دوهریه

فاما قضاة در زمانه ما کوهان زن می شنوند و نفقه زن را می دهاند
و فتدی برین قول است **فصل** در هلهایم مذکور است در
زن خود را سه طلاق گفته است و یا یک طلاق بائن و یا یک طلاق رجعی
گفته است و یا دو طلاق گفت بر مرد لازم است که نفقه و خانه بری
سکونت آن زن بد هاند تا آن زمان که آن زن در عده باشد مردی نقل
کرد و مایه کد نشسته واجب نیست که از آن مال زن او را نفقه دهند هر
فرقی که میان مرد و زن از سبب زن واقع شود اگر آن فرقت
بعضی باشند جنبه زن مرده شود و یا زن بر شوهر را بوسه
دهد نفقه بر مرد لازم نشود **فصل** لازم شود اگر مرد نزد یکی
کرده باشند و اگر فرقی که از جهت زن بعضی نیست جنبه اگر زن
کثیر که بود از آن شد و آن شوهر را می خواهد و یا زن کودک بود با لیه
شد و شوهر را می خواهد درین صورت زن را نفقه بر شوهر باید
مردی زن خود را سه طلاق گفت بعد از آن زن مرده شد و نفقه
آن زن بر شوهر نیاید در شاهان میگوید بعد مرده شد آن زن
را خانه بیرون نیارند و هم در خانه نشوید بدارند آن زمان آن زن را
نفقه باشند **فصل** اگر بعد مرده شد آن زن از خانه شوهر بیرون آید و
دیگر چکن کند آن زمان آن عورت را نفقه نیاید **دوهریه** آورده است
مردی زن را خود را سه طلاق گفت و آن زن بعد از سه طلاق با سه
شوهر فعل بد کرد نفقه آن زن بر شوهر نیاید **فصل** **دوهریه**

دوهریه

قال الفقير محمد بن حسان در بیان مستحق
 ابریا بحروف بر هجتها
 او واجب است مطلقا
 و بدعت او اولین است
 و اگر داند که امر او قبول کنند برو
 نیز واجب است و اگر چیزیک
 حرام بر فقیر تصدق کرد
 امید ثواب دارد کافر شود
 و اگر فقیر بآن علم دارد و دعا
 کند کاذب شود و اگر صاحبی صدقه
 امین کفر کافر شود

در روایت ما
 است
 کعبه شود
 تقدیر از نظر انوار

در هدایه و شاهان مندوح است نفقه فرزندان خورد برید راست
 بر ما در نیست و در روایتی از امام اعظم است که دو حصه نفقه فرزند
 خورد برید راست و یک حصه بر مادر است زیرا که میراث فرزندان
 دو حصه بر پدری برد و یک حصه مادر پس نفقه فرزندان همچنان است
 دو حصه بر پدر راست و یک حصه بر مادر است آورده است
 نفقه بر پدر در صورتی است که اگر فرزندان خورد مال نباشند
 و اگر فرزندان خورد مالی باشند آن زمان نفقه فرزندان خورد
 هم از مال ایشان باید داد مادری برای دادن شیر فرزند جبر نکنند
 اگر شیرند هد فاما به رو باید که دایه برای شیر فرزند با جرت بگیرد
 تا آن دایه شیر هم نزدیک مادر به هد زن را برای کارخانه شود
 جبر نکنند جنازه برای جامه تشمتن و طعام و نان بخشن فاما دیانت
 زن را بگویند که کارخانه شود خود بکن و فرزند از شیر بد و اگر
 کنند قاضی جبر نکند مگر آنکه دایه نیاید آن زمان قاضی جبر کند تا مادر
 فرزند را شیر دهد اگر مردی زن خود را که مادر فرزند است و ^{هنوز}
 در نکاح مرد است با جرة میکرد تا فرزندان خود را شیر دهد و یا مرد
 از زن را طلاق گفته است و آن زن در عدت است همان زن را با جرة
 میکرد تا فرزندان خود را شیر دهد این اجرة روایتست زیرا که دیلت
 بر زن واجب است که شیر دهد فرزند خورد و اگر چه قاضی جبر بر او
 شیر نکند پس اجرة رو نباشد جنازه اگر زن کارخانه شود به اجرة

روان باشند خواجه اگر زن کارخان شوهر با جیره میکنند و یا میکوبند
اجرت ده تا نوزدهم آمدن بد هم روا باشند و این روایت در شاهان
آورده است و هم در شاهان میکوبند اگر مردی زن خود را طلاق باین
گفته است و یا سه طلاق گفته است و عده آن زن نگذشت است اگر
ان زن را زکوة مال بدهد روا نباشد و اگر بعد که نشانی نکوایی
یکدیکری نیز روا نباشد **در هفتاد** مذکور است مردی زن خود را طلاق
میکرد برای فرزندان او که از آن دیگر است که شیر دهد روا نباشد و اگر
بعد که سنی عده آن زن را با جیره بگیرد تا فرزندان مرد که هم از آن
است شیر دهد روا باشد و اگر شوهر میکوبد که این زن را با جیره
نگیرم عورتی دیگر را با جیره بگیرم تا شیر دهد و زن او مادران
خوردگ است و از عده بیرون آمده است که منی اجرت فرزندان
خود را شیر خواهم داد و یا میکوبد که هر چه دیگری اجرت می ستاند
همان اجرت من می ستانم و شیر می دهم درین صورت همان مادر
کو در را با جیره بگیرد و اما اگر کوبد مرا از اجیره زیاده بدهد تا من
شیر دهم از زمان بر مرد واجب نیست دادن زیاده نفقه فرزندان
که کو در است واجب است بر پدر اگر چه فرزندان مسلم باشند و پدر
کافر **در هشتاد** میکوبد صورت این مسلم است که کافری زنی کافری
داشت و آن زن اسلام آورد فرزندان خود را تمام مسلم شوند و نفقه
ان فرزندان بر آن پدر کافر است باشد اگر چه پدر کافر است فرزندان

مسلم و اگر زن مردی کافر است و شوهر مسلم نفقه آن زن بر شوهر
لازم شود و صورت این مسلم است که مسایمی بیهوده و نضائی را
نگذارد کند **در هشتاد و یک** آورده است بر مرد واجب است که نفقه و کسوة
مادر و پدر و خود را و اجناد و جانات خود را اگر ایشان فقیر باشند
اگر چه ایشان کافر باشند و نفقه با خندان دین واجب نشود مگر از آن
زن و از آن مادر و پدر و اجناد و جانات و فرزندان و فرزندان فرزندان
مگر آنکه مادر و پدر و اجناد و جانات حری باشند از زمان نفقه ایشان
لازم نشود اگر چه فقیر باشند و یا آن در دار اسلام آید اگر یک برادر
مسلم است و یک بضرینه نفقه یکی بر دیگری لازم نشود و اگر مادر
و پدر فقیر باشند نفقه ایشان تمام بر فرزندان ایشان لازم است
خواه فرزندان بر باشد خواه دختر و اگر مردی فقیر است و یک پسر
و یک دختر دارد و آن مرد سه سیر طعام بخورد نیمه بر سر لازم است
و نیمه بر دختر **در هشتاد و دو** میکند حق از امام اعظم که یک سیر بر دختر
لازم شود و دو سیر بر پسر لازم شود زیرا که میراث برادر و حصه
است و دختر را یک حصه بر نفقه که بر ایشان لازم شود بر طریق
میراث لازم شود و نفقه ذورحم محرم اگر آن ذورحم بسک و فقیر
باشند و یا غررت با لفق فقیر باشند و مرد جائی مانده و یا کور باشد
لازم نشود **در هشتاد و سه** نفقه ذورحم محرم مقدماتی لازم شود که از وی
میراث بیاید و اگر ذورحم محرم با قدره بر کسب باشند از زمان



نقمة

فوق آن است که اگر از مادر و پدر نفقه کشد

نقمة اولاً لازم نشود فاما مادر و پدر اگر فقیر باشند نفقه ایشان لازم
 نشود اگر ایشان نیز قادر بر کسب باشند زیرا که ایشانرا بکسب مضر
 رسد و فرزندان فقید از میراث لازم نشود و ذو رحم محرم فقید
 میراث لازم نشود و ذو رحم محرم لا اگر نفقه ندهد جبر کند نفقه
 دختر نابالغ فقیره و نفقه سربالغ جائی مانده است بر مادر و
 و پدر و حصه و برادر یک حصه زیرا که مادر و پدر میراث
 از فرزند برین طریق می برند **در خاتمه** آورده است این در
 صورتی است که اگر پدر توانگر باشد و اگر پدر فقیر است و مادر
 غنیه نفقه فرزند بتمام مادر بدهد فاما در حصه نفقه از پدر
 باز ستاند چون پدر غنی شود و اگر پدر فقیر است و برادر پدر
 غنی است نفقه تمام برادر پدر بدهد و چون پدر غنی شود
 برادر خود را آنچه نفقه داده باشد باز بدهد **و هرگاه** ملاک
 و فتوی است که نفقه دختر نابالغ فقیره و سربالغ جائی مانده
 بتمام پدر بدهد و مادر ندهد و نفقه کودک بر مادر و برجد
 دو حصه برجد باشند و یک حصه بر مادر **در رکابی** آورده است اگر
 فرزندی بزرگ شده است فاما در طلب علم می باشد و کسی
 فقید باشد نفقه آن فرزند بر پدر و از پدر رسا قطع نشود در غیبت
 ملتقط آورده است مردی در طلب علم بیرون آمده و در
 غیبت برای او موقوف علم رفت واجب است بر مسلمانان اول
 مقدار

مادر کفاح بدهند اگر او را از بیت المال می دهند **و در مورد نکاحی**
 و شانه آن ملاک درست اگر پدر فقیر است و هم خواهر فقیر
 دارد یکی خواهر حقیقی دوم خواهر بدی سیدم خواهر مازنی
 نفقه آن برادر برین سه خواهر باشند و اگر آن برادر پنج سیر می خورد
 سه سیر بر خواهر حقیقی لازم شود و یک سیر بر خواهر بدی
 لازم شود و یک سیر بر خواهر مازنی و مقبر برای لازم شد نفقه
 زن است یعنی باید فی الحال او را میراث بیا بد اگر چه این زمان
 فی الحال نیاید هم نفقه لازم شود بد اگر مردی فقیر و جاء مانده
 است او را یک قرینه خال است یعنی برادر مادر دوم قرینه برعم
 نفقه آن فقیر و جائی مانده بر خال باشد و بر برعم نباشد زیرا که
 مال محرم است فاما اگر آن فقیر فقید کند و مالی بکند برادرش
 او برعم برادر بزرگ برعم عم است **و اگر برعم** میراث آن
 زمان میراث او خال را باشد بن نفقه نیز بر خال باشد اگر آن فقیر
 و جائی مانده را عم باشند نفقه آن فقیر و جائی مانده برعم باشد
 برعم و نفقه بر قرین فقیر لازم نشود زیرا که فقیر خود در ما
 نه است مگر نفقه زن که بر شوهر لازم است اگر چه شوهر
 فقیر باشد و نفقه فرزند آن خورد بر پدر لازم است اگر چه شوهر
 فقیر باشد و توانگر است که مالک نصاب باشد یعنی مالک دو
 ارم شرعی و یا بیت منقالت زر باشد و فتوی برین قول است

و نصاب پنج چیز است یعنی ازین در عبادات مجموعاً بی گفته شده است
بهر مردی غایب است و مال آن بر سر دست بدست حکم بنفق بد
و مادر در آن مال باید کرد و اگر متاع آن بر غایب بد را و جهت نفق
خود بفرود شد و او باشد نزدیک امام اعظم فاما اگر زمین آن بر
غایب بد را برای نفق خود بفرود شد با اتفاق روان بود و نزدیکاً
فروختن متاع نیز و اینست و اگر دین بد را بر بر غایب است بافق
متاع بر متواند فروخت چون بد و متاع بر غایب برای نفق خود
بفرود شد و او باشد بن اگر بهاء آن متاع جنس حق بدست حیا
اگر آن متاع را بفله فروخت تواند که از آن غلم نفق خود بستاند
زک بر غایب بردست مادر و بد را باشد و مادر و بد در آن مال نفق
خود بستاند بر مادر و بد را و آن نباشد **فاما اگر آن مال بر غایب**
بردست دیگری باشد و آن دیگری از آن مال مادر و بد را آن بر غایب
نفق بگیرد آن قاضی به هد بر آن کس تا و آن لازم آید و چون تا و آن
داده باشد رجوع بر مادر و بد را و نتواند کرد یعنی از ایشان
نتواند شد و اگر قاضی اذن کرده باشد **فاما اگر آن بر روی تا و آن**
نباشد و چون قاضی حکم بنفق بر روی نفق بد را و یا نفق مادر
و بد را و یا نفق دو رحم محرم کند و مدتی بگذرد که ایشان نفق
نرسیده باشد نفق آن مدتی ماقط شود مگر آنکه ایشان باذن
قاضی فرض کرده باشد بر کسی که بروی حکم بنفق شده بود
و نفق

درین

و نفق خود سده از زمان نفق ساقط شود دین شود بر کسی که
بر روی حکم بنفق شده بود **درین** آورده است اگر یکماه گذشته
باشد نفق آن ماه ساقط شود فاما اگر یکماه باشد نفق ساقط
شود در هدایم و کانی آورده است فاما نفق زن بعد از حکم قاضی
ساقط نشود اگر چه مدتی گذشته باشد **فاما** بر خواندگار
واجب است که نفق دهد غلام و کنیزک خود را بیغایب فرمود علیهم
السلام ایشان برادران شما اند باری نقایب زیر دست شما ن کرد
بند است ایشان را خبر کنید که خود میخوردید و آن پوشانید که شما
می پوشید و عذاب نکند بندگان خدای تعالی **فاما** خواندگار ایشان
با نفق ندهد اگر ایشان بر کسی باشد از آن کسب نفق خود بستاند
و اگر کسب نتواند کرد حیا بنده جای مانده باشد و خواندگار
نفق نمی دهد خواندگار را چیر کند تا آن بنده بفرود شد اگر مردی اسب
دستور خود را علف می دهد او را چیر نکند برای فروختن فاما مردی
گوید که ایشان را علف بده و نزدیک امام ابویوسف چیر نکند فاما
نفق ایشانست که چیر نکند و بزبان گویند تا نفق اسب و دستور بدهد
بیغایب فرمود علیهم عذاب مکنند خواندگار **فاما** **درین**
اسامی آورده است القنات و القنات ازادی و ازاد کردن برده
القنات گویند و ازاد کنند را معتق گویند و آن بنده که ازاد نشد
است معتق گویند **درین** آورده است که ازاد کردن بنده مستحب
است

و نفق



یعنی دوست داشته شده است بیفا بر فرزند علی م هر مسلمی برده مسلم را
ازاد کند خدای تعالی ازاد کند بن هر اندامی که بتنه اندامی ازاد
کننده از آنست دوزخ هم ازین جهت علماء دوست داشته اند که مرد
غلام را ازاد کند و زنه کینزک را ازاد کند تا مقابله اند ^{علمی} ایها المومنین
ازاد شود اندامها آن زن از آنست دوزخ و عتق صحیح است از کسی
که او حر باشد و عاقل و بالغ در ملک خویش بن اگر بنده مردی غلام
و یا کینزکی ازاد کند ازاد نشود و اگر کودکی بنده خود را ازاد کند ازاد
نشود و اگر وی کودکی بنده خود را ازاد کند هم ازاد نشود **در شانها**
میگوید اگر بنده کودکی خود تصدای یعنی عمدا ازاد کند ازاد نشود
تا ما خصما بنده کودکی ازاد شود چنانچه اگر کودکی را بعد از کودکی براد
آمله آن برادر براد کودکی ازاد شود و یا کودکی برادر خود را براد
ان برادر کودکی ازاد شود و اگر دیوانه بنده خود را ازاد کند ازاد نشود
و اگر مردی اقرار میکند و میگوید که من این بنده خود را در خود
ازاد کردم سخن او نشنوند و آن بنده ازاد نشود مگر آنکه آن بنده
کوهان آرد که بعد بالغ شده آن بنده را ازاد کردست آن زمان آن
بنده ازاد شود و اگر مردی اقرار میکند و میگوید که من این بنده
را از زمان ازاد کردم که دیوانه بودم و دیوانگی آن مرد ظاهر بود
آن بنده ازاد نشود مگر آنکه بنده کوهان آرد که در حال دیوانگی
آن بنده را ازاد کرده است آن زمان آن بنده ازاد نشود و اگر عیال

علمی ایها المومنین
و عتق صحیح است از کسی

و اگر غیر بالغ میگوید هر بنده که من مالک شوم آن ازاد شود
خود من بالغ شوم اگر آن بالغ بعد بالغ شدن بنده را مالک
شود آن بنده بر او ازاد نشود تا مالگری و بالغی و عاقلی میگوید
کاتبه را که من مالک شوم آن ازاد هر بنده که آن حر و بالغ و عاقل
مالک شود ازاد شود اگر مردی بنده دیگری را ازاد کند ازاد نشود
در هدایه و کفایت آورده است اگر مردی بنده خود را و یا کینزک
خود را بگوید که تو حری و یا بگوید تو مصفی و یا بگوید که تو حری
و یا بگوید ترا ازاد کردم و یا بگوید ای ازاد آن بنده و یا کینزک ازاد
شود خواه مردانیت ازادی باشد خواه نباشد زیرا که این
الفاظ صحیح است در عتق و در صریح نیت حاجت نیست و اگر آن
مرد بگوید که نیت من آن بود که این بنده ازاد کار است و یا نیت
من آن بود که من دروغ میگویم که این ازاد است زیرا که این بنده
است قاضی این سخن از روی استوار ندارد بگوید که این بنده ازاد
شده است **قوله** دیگر خدای او را استوا دارند **در هدایه** مذکور
ست مردی بنده خود را میگوید ای حر و یا بگوید این غنیف آن
بنده ازاد نشود مگر آنکه بنده را حر نام کردند است بعد از آن او را بگوید
ای حر ازاد نشود و اگر نام بنده خود حر کرده باشد و یا بگوید
او را بگوید ای ازاد علماء اختلاف کردند که آن بنده ازاد شود
و همین حکم است اگر بنده خود نام ازاد کرده باشد و او را بگوید

این خراین بنده ازاد شود **هدیه و گانی** آورده است
مردی بنده خود را میگوید سر تو ازاد و یا روی تو ازاد و یا
تو ازاد و یا تن تو ازاد و یا مردی کینزک خود را میگوید **فرج بند**
ازادان بنده و آن کینزک ^{ازاد} شوند و این حکم در کتاب الطلاق است
دو فتاوی ایچ آورده است مردی کینزک خود را میگوید در
تو ازاد یعنی بن تو ازاد آن کینزک ازاد نشود و همین حکم است
اگر غلام خود را بگوید که تو حری ان بنده ازاد نشود اگر چه بنده
ازادی نگردد باشد اما اگر بنده خود را بر طریق بی بگوید
که بوج ری یعنی تو حری اگر نیت ازادی کرده باشد ان بنده ازاد شد
و اگر نیت ازادی نگردد باشد ان بنده ازاد نشود و اگر بنده خود
بگوید که ازادی تو بمن واجب است ان بنده ازاد نشود و اگر
بنده خود را هم بران بنده الحشید چنانچه اگر بنده خود را بگوید
ترا هم بتو بخشیدم ان بنده ازاد نشود خواه ان بنده قبول کند
خواه نکند و همین حکم است اگر بنده خود را بدست ان بنده
بفروشد چنانچه اگر بنده خود را بگوید ترا بدست تو فروختم
ان بنده ازاد نشود و اگر بنده خود را بگوید که خدای تعالی تو ازاد
کرد ان بنده ازاد نشود و اگر بگوید تو ازادی انشاء الله تعالی
ان بنده ازاد نشود **فاما** اگر بگوید دو بار بگوید تو ازاد تو ازاد نشود
تعالی نزدیک امام اعظم ازاد نشود و نزدیک صاحب جبه ازاد نشود
و اگر بگوید

اگر بنده غلام خود را بگوید که ترا سر ازاد کنی
بنده ازاد نشود

و اگر بگوید تو ازادی چنانچه تو خودی آن بنده ازاد شود خواه ان بنده
خدا هله خواه خزا هله و اگر بنده خود را بگوید بگرد در شهرهای
خدای تعالی هر جا که ترا خوش آید ان بنده ازاد نشود اگر چه نیت ازاد
کرده باشد بنده خونده کار خود را در مقامی خالی بگرفت و تیغ
کشید و گفت اگر تو مرا ازاد کنی ترا خواهم کشت بن ان خونده کار
ان بنده ترس کشتن ازاد کرد ان بنده ازاد نشود **فاما** قیمت
خود خونده کار برساند مردی با کینزک بند رخود زنا کرد و یا با کینزک
مادر خود زنا کرد و یا با کینزک جد خود زنا کرد و یا با کینزک جده
خود زنا کرد و ان کینزک و ان کینزک فرزندی داد ان فرزند ازاد
باشد **هدیه و گانی** آورده است اگر بگوید دست تو ازاد و یا با
تو ازاد ان بنده ازاد نشود و در مد هب ما و نزدیک امام شافعی
ازاد نشود و اگر بگوید یعنی تو ازاد و یا نلت تو ازاد یعنی و یا نلت
ان بنده ازاد نشود و یعنی باقی ماند و نلتان که باقی ماند حکم ان
گفته اید و اگر بگوید مرا بر تو ملکی نیست اگر نیت ازادی کند ازاد
شود و اگر نیت نکند ازاد نشود و زیرا که این کلیت است نیت شرط
است و همین حکم است اگر بگوید بیرون آمدی از ملک من و یا بگوید
مرا با تو سبایی نیست و یا بگوید مرا تو بندگی نیست و یا بگوید خالی کردی
را **و** اگر بگوید نیت نکند بنده ازاد نشود و همین حکم است نزدیک
امام ابویوسف رحمه الله علیه اگر مردی کینزک خود را بگوید که ترا

و اگر نیت نیت شرط

اگر بنده غلام خود را بگوید که ترا سر ازاد کنی

بنده ازاد نشود

طلاق گفته اند اگر مردی کینزک خود را بگوید که ترا طلاق گفته ام و نیت
از ادبی کند کینزک از اد نشود زیرا که **در حد بی و گانی** مذکور است
اگر مردی بنده خود را بگوید که مرا بر تو سلطانی نیست یعنی مرا
بر تو قدرتی نیست و نیت از ادی کند آن بنده از اد نشود زیرا که
معنی سلطان قدرة است و سلطانرا از جهت آن سلطان گویند
که او را بر خلف قدرت می باشد اگر مردی بنده خود را میگوید
که آن بر منست بنده از اد نشود ^{و این} مرد در سال خورد سنت که مثل آن بنده
ازین مرد زاده شود و آن مرد برین سخن مستقیم و ثابت است
ان بنده از اد نشود **در کتاب** میگوید اگر مردی ثابت بماند باشد
که این بزه زاده منست از اد فاما اگر آن مرد گوید که من غلط کردم
که این بنده بر منست و یا گوید نیست من آنست که این بنده
در تعظیم چون بر منست ان بنده از اد نشود و بعضی علماء گفته اند
از اد نشود اگر چه ان مرد ثابت برین سخن نباشد که ان بر منست
و من غلط گفتم فاما منیب از ان مرد و قبی ثابت شود که ان مرد
سخن نگوید که من غلط کردم که انرا بر خورادم **در واقع** میگوید اگر
چه آن مرد بران سخن ثابت نباشد که این بر منست و یا گوید که من
غلط کردم و یا مرا هم شد و خطا گفتم که این بنده را بر خورادم
هم از اد نشود و بعضی گفته اند منیب و قبی ثابت شود که این مرد
بران سخن ثابت باشد **در و گانی** آورده است اگر مردی بنده

خود را

خود را بگوید که این بنده بر منست این بنده از اد نشود اگر چه ان
بنده از خونند که در برین بزرگ باشد و هم در گانی آورده است
چون خردند که بنده خود را بگوید که این بنده بر منست به بیم که آن
بنده از ان خونند که خورد سنت یا بزرگ است و اگر ان از ان خونند که
خورد سنت به بیم که ان بنده مجهول النسب است که معلوم نیست
که پدر ان بنده کیست و معروف النسب است که معلوم باشد که پدر
او فلا سنت اگر ان بنده مجهول النسب باشد هم از اد نشود و هم
نسب ان بنده از خونند که ثابت نشود یعنی میراث از خونند که ثابت
برد و اگر ان بنده معروف النسب است از اد نشود و نسب از خونند که
ثابت نشود **فاما** اگر مردی زن خود را میگوید این دختر منست
و زن معروف النسب است طلاق بیان زن واقع نشود و اگر ان بزه
از خونند که بزرگ باشد نزدیک امام اعظم رضی الله عنه در قول
آخرین این بنده از اد نشود و اگر خونند که را نیت از ادی نباشد
و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رض و نزدیک امام اعظم رض
عنه در قول اول و نزدیک امام شافعی از اد نشود و اگر مردی بنده
خود را بگوید که ترا از اد کردم و بین از آنکه من آفریده شوم و نیت
از آنکه تو آفریده شوی بانفاق علماء است که ان بنده از اد نشود
در فتاوی آورده است اگر مردی بنده کان اهل دنیا
و یا گوید بنده کان بخاری از اد و ان مرد از اهل بخاری باشد بنده کان

یا معروف النسب

ان مرد ازاد نشوند و فتوی برین قول است و اگر مردی کینزک
خود را بگوید ای حرّه و یا غلام خود را بگوید ای حرّ **ان کینزک و غلام**
ازاد نشوند و اگر کینزک خود را بگوید ای ازاد زن بعضی گفته اند
ازاد نشود و اگر بنده خود را بگوید ای ازاد مرد و نیت ازاد نکند
فتوی ای اللیت و میگوید ان بنده ازاد نشود و اگر بنده خود را
بگوید تو ازاد افترا می کنی ازاد نگردد با شکر بنده ازاد نشود
و اگر مردی بنده خود را بگوید ای نیم ازاد یعنی ازان بنده ازاد
شود و اگر گوید سهمی ازاد بعضی حص ازاد شتم حص آن
بنده ازاد نشود و اگر بنده خود را بگوید ازادی من بیدار کن
خوندک گفت ازادی تو بیدار کردم آن ازاد نشود مردی بنده
در ملک خود دارد دیگری از خوندک آری برسد این بنده ازاد گوید
خوندک را شرافت بر خود میکند یعنی آری ان بنده ازاد نشود و اگر
مردی میگوید من این بنده خود را ازاد کردم در حال خواب
و یا میگوید رین روز ان بنده خود را ازاد کردم اشاعه اند تقایی
این بنده ازاد نشود **و اگر** مردی بنده خود را بگوید که ازادی و بر
هزار درم است ان بنده ازاد نشود مجانا و هزار درم بر او لازم
نشود مردی بنده خود را و حری دیگری بکجا میکند و میگوید
یکی از میان شما ان ازاد است ان بنده ازاد نشود و اگر گوید تو ازاد
اگر فلان خواهد چون فلان را علم شود و هم در ان مجلس علم ان
منت

کینه ازاد و بعضی

ازاد نشود
ازاد نشود
ازاد نشود

منت ان بنده خواهد ان بنده ازاد نشود و مردی میگوید هر مملوکی که مرشد
ازاد بنده کاف او متبعم ازاد نشوند و ام ولد و مملو را و نیز ازاد نشود **فاما**
مکاتب ازاد نشود مردی و بنده خود را میگوید یکی از شما ان ازاد
بهار درم و دو حص ازادی چیزی و هر دو بنده قبول کردند
هر دو ازاد شوند و هزار درم بر هیچ یکی لازم نشود **و کافی** آورد
اگر مردی بنده خود را بگوید این موی منست و یا بنده خود را بگوید
ای موی من بنده ازاد شود اگر چه خوندک را نیت ازادی نکرده
باشند اگر خوندک را میگوید مرا نیت بود که ان مسلمانست همچو
من و یا من دروغ گفتم که این بنده موی منست زیرا که این بنده
است نزدیک خدای تعالی ان مرد را استوار دارند **فاما** قاضی استوار
ندارد و اگر مردی بنده خود را بگوید ای سید من و یا گویرای
ملک من ان بنده ازاد نشود و فتوی برین قول است و اگر بنده
خود را بگوید که این سیدان بنده ازاد نشود و اگر مردی بنده
خود را بگوید ای بنده منست و یا کینزک خود را بگوید که این موی
منست و این بنده و کینزک درین خورد باشند و خوندک را ببرد
باشند نزدیک امام اعظم آن بنده و کینزک ازاد شوند **و کافی**
آورده است و اگر بنده و ان کینزک درین از خوندک باشند **و کافی**
باشند با اتفاق علماء ان بنده و ان کینزک ازاد شوند **و هر دو**
میگوید اگر مردی غلام خود را میگوید این چه منست نزدیک

امام اعظم رضي الله عنه ان غلام انا دشود ويك قول است باطلاق
ازاد نشود واگر كويد اين برادر منست فتوي است كه ازاد نشود
واگر كويد غلام خود را اين دختر منست بعضي علماء گفته اند
كه نزديك امام اعظم رضي الله عنه ان غلام ازاد نشود وفتوي است
كه ان غلام با نفاق ازاد نشود **در هدايت** و بزودي آورده است مردي
كينك خود را ميكويد كه نرطلاق گفته و نيت آن مرد است كه نر
ازاد كردم ان كينك ازاد نشود و نزديك امام شافعي رحمه الله عليه
ازاد نشود فاما مردي زن خود را بكويد كه نر ازاد كردم و نيت طلاق
كرد طلاق واقع شود **در هدايت** آورده است اگر مردي بنده خود را
بكويد تو مثلا حري آن بنده ازاد نشود در شاهان ملكورانست
اگر بر نيت لفظ نيت ازادي كند ازاد شود و اين در مبسوط آورده است
در فتاوي سرايي ملكورانست مردي بنده خود را ميكويد تو فورا
ازادي جيله است كه اين بنده را امروز بكي خشتك تا فداي ان
بنده در ملك او نباشد ان بنده ازاد نشود چون فدا بگذرد
او را بكويد تا باز آن بنده را بخواند كار قديم به خشتك **در هدايت**
آورده است اگر مردي بنده خود را بكويد سر نر ازاد است ان
بنده ازاد نشود واگر بكويد سر نر ازاد كردم ان بنده ازاد نشود
در كافي ملكورانست مردي ميكويد كه بنده من و بالاشه من ازاد
نزديك امام ابو يوسف و امام محمدان بنده ازاد نشود واگر

خود را

خود را
بكويد اي برك من و يا برك من و يا كينك خود را بكويد اي دختران بنده
و اين كينك نشود واگر غلام خود را و يا كينك خود را بكويد كه ملك من
است علماء اختلاف کردند فتوي صدر شهيد است ازاد نشود واگر
مردي غلام خود را ميكويد يا جان بدو نوبت خدای نزديك امام اعظم
و امام محمد رضي الله عنهما ازاد نشود اگرچ نيت ازادي کرده باشد
و نزديك امام ابو يوسف رحمه الله ازاد اگرچ نيت ازادي نکرده
باشد و اگر مردي كينك خود را بكويد فنج نوازان دان كينك ازاد
نشود فاما اگر كينك خود را بكويد و بر نوازاد يعني بن نوازان كينك
ازاد نشود **در خزانه** آورده است نيت لفظ است كه بلا عتق
ثابت نشود بكي آنك بنده خود را بكويد تو حري دو آنك عتبي
سيوم آنك محري اي ترا محرم كردم **در خزانه** نيت لفظ است كه نر
حري اي عتق اي مولاي من امر است اين ولد منست
يعني فرزند من اين سپر منست **در خزانه** نيت لفظ است
خود را بكويد كه مادر منست امر بر نر نيت نيت بنده
خود را بكويد مرا ملكي نيت بر نر **در خزانه** نيت لفظ است
نيت ازادي كند **در خزانه** نيت لفظ است نر نيت لفظ است نر نيت لفظ است
ساعتي هشت لفظ است كه بدان عتق ثابت نشود بكي آنك بكويد نر
اشاء الله تعالي دو آنك اي دختر ك چهارم آنك اي برادر منجم آنك اين
برادر منست مكر در روايتي از امام محمد رح ششم آنك تو مشك خورند

۱۱۸

معی اگر نیت ازادی نکند بفقتم آنکه تو بر من مثل حری هشتم آنکه
سلطانیته برابر تو نیست این بنده ازاد نشود اگر چه خوندار
نیت ازادی کرده باشد **فصل سی و نهم** در بیان آزادی قرابان در
کافی آورده است هر که ذورحم و محرم خود را مالک شود آن
ذورحم محرم ازاد نشود چنانچه کسی برادر خود را و باسفر خود
را بخرد و یا میراث باید آن برادر و پسر و بنده را ازاد نشود اگر چه او
ازاد نکند **در بیان** آورده است ذورحم محرم خدایقی را گوید
که نکاح با او روا نباشد اگر یکی را مرد تصور کنی کنند دو می رازد
تصور کنند در هدیه آورده است مسلمان بر خود را بخرد آن بر
آزاد شود و اگر کافر کسی که در دار اسلام است بر خود را بخرد هم بر
ازاد نشود اما اگر مکاتب برادر خود را بخرد آن برادر و برادر
مکاتب ازاد نشود و اگر مکاتب بر خود را بخرد آن برادر نکند
فروختن چنین مکاتب ازاد نشود بر او و نیز ازاد نشود **در**
آورده است ذورحم خدایقی را گوید و محرم آنرا گویند که نکاح او را
روا نباشد بن اگر محرم باشد و ذورحم نباشد چنانچه زن سب
نشود و همین حکم است اگر کسی مالک شود دختر عم خود را اگر چه
شیر آن دختر خورده باشد آن دختر ازاد نشود و اگر ذورحم
نباشد چنانچه فرزندی او در و خال ازاد نشوند و اگر هر دو
باشد یعنی هم ذورحم و هم محرم چنانچه برادر و پسر و بنده ازاد
نشوند

شوند **در بیان** آورده است هر که ذورحم محرم خود را مالک شود آن
ذورحم محرم بر او ازاد نشود و لاء آن ذورحم محرم او را باشد صورت
این مسلم آنست مردی دو دختر ازاد دارد و آن مرد بنده دیگر
یکی از میان آن دختر بخرد و بپسندد خرید آن بنده را ازاد نشود و اگر بذر
نقل کند و مال بکند و میراثی دیگر جز آن دو دختر نباشد و حصه
مال برود و دختر میان خود مناصف بستانند و پسر هم حصه مال دختر
که بنده را بپسندد خرید بود و بستاند و آن و لا عنائنه گویند **در**
و کافی میگوید هر که بنده ازاد کند برای خدای تعالی آن بنده ازاد
شود و اگر بنده برای شیطان ازاد کند و یا برای بت ازاد کند هم ازاد
نشود اما بنده کار کرد و این روایت **در** آورده است
و اگر مردی را گراه کردند یعنی روز کردند تا بنده ازاد کند
کند او ازاد کرد آن بنده ازاد نشود و تفصیلی که در آن ذکر منست
در کتاب الطلقات بستم شده است در کافی آورده است مردی بنده
خود را بی ازاد کرد او ازاد نشود و اگر طلاق بی ازاد گوید هم
واقع نشود و اگر نکاح بی ازاد کند منعقد نشود در هدیه و کافی آورد
است اگر مردی بنده دیگری را بگوید که اگر من ترا مالک شوم تو ازاد
میر آن بنده را مالک شود آن بنده ازاد نشود در مذهب ما و در مذهب
امام شافعی ازاد نشود و اگر مردی عتق بنده خود را بشرط مطلق
کند چون آن شرط موجود شود آن بنده ازاد کرد و چنانچه اگر مردی

بنده خود را بگوید اگر نولد آن سزای در ایگی ازاد نشوی اگر ان بنده
در ان سزای در ایگی ازاد نشود و اگر بنده حوری سوئی دار اسلام مسلم
نشد بیرون آید ازاد نشود و اگر مردی کینزک حامله را ازاد کرد ان
حمل نیز ازاد نشود **و اما** اگر حمل کینزک را ازاد کند و ان کینزک را نکند
حمل ازاد نشود و کینزک ازاد نشود بین ازاد کردن حمل صحیح است
فاما فر و ختی حمل صحیح نیست در هدایه و ششاهان میگوید اگر مردی
حمل کینزک را بر مای ازاد کرد ازاد نشود فاما مال لازم نشود و صورت
این مسئله آنست خوندگار بر کینزک خود را بگوید که این حمل که نوداری
ازاد کردم بر صدم بر زده شو و کینزک صد درم قبول کند حمل
ازاد نشود و صد درم بر ان کینزک لازم نشود و حمل و ختی ازاد
شود که از شش ماه زاده باشند و اگر بیشتر از شش ماه زاده باشند
آن فرزندان ازاد نشود **در کافی** میگوید اگر مردی ان کینزک خود را بشود
دهد هر فرزندان کینزک زاید مالک خوندگار نشود خواه مرد ازاد
سوا بنده باشند و اگر مردی بنده خود را از ان بیگاح دهد هر چه
که ان بنده از زن حرة زاید حر باشند ملک ان بنده و فرزندان حرة
خواه شهری ان حرة ازاد باشند خواه بنده و اگر مردی کینزک
صد بر کرد است بگپری دهد و ان کینزک فرزندان زاید ان فرزندان
باشند چون خوندگار و همبردان کینزک و ان فرزندان مرد و ازاد باشند
و اگر مردی ام ولد خود را بدیکری بیگاح دهد هر فرزندان کینزک

ولد از ان شود هر زاید ان فرزندان نیز حکم ام ولد دارد و چون خوندگار
همبر دام ولد و فرزندان او ازاد نشوند این روایت **در سنن** نیز آورده
است و اگر مردی کینزک خود را مکاتب کند هر فرزندی که بعد مکاتب
کند با شخص فرزندی که بعد مکاتب شدن ان کینزک زاید ان فرزندان نیز مکاتب
باشند چون مالک مکاتب اد کنند مادر و ان فرزندان ازاد نشود **در سنن**
در سنن از ان کی بیخی بنده خود و لجن بدین ماند در هدایه و ششاهان میگوید
مردی بیخی بنده خود ازاد میکند بیخی ان بنده ازاد نشود و بیخی بنده
بهاء خوندگار برسانند و این قول امام اعظم است و نزدیک صاحبیه
تمام ان بنده ازاد نشود بر ان بنده هیچ نیاید **در سنن** میگوید
حاصل این اختلاف آنست که اگر مردی بیخی بنده خود ازاد کرد ان
بنده را حکم بندگانی باشند و بندگانی بیعام از ان بنده زاید نشود
بن کرابی ان بنده نشوند نزدیک امام اعظم تا ان زمان که باقی او نیز
ازاد نشود نزدیک صاحبیه بندگی از ان بنده زاید شود بن کرابی
او نشوند **در سنن** میگوید اگر خوندگار بیخی بنده خود را ازاد کند
بیخی ان بنده ازاد نشود و نزدیک امام اعظم رحمه الله علیه بعد ازاد
کردن بیخی اگر خوندگار بخوش آید بیخی دیگری نیز ازاد کند و اگر خوش
نیاید ان بنده را بگوید تا بیخی بهاء خوندگار خود را بدهد و اگر بنده
میان دو نفر شریکت باشند یکی از میان این دو حصه خود را ازاد کند
حصه او ازاد نشود بین بیخی که اگر این شریک حصه خود را ازاد کند

منه و بیخی بنده
کراهه بیخی بنده
ازاد نمرد

اگر خوشن آید حص خود بهم ازاد کند و اگر شریک بهاء حص خود از شریک
 شریکی بود که حص خود که ازاد کرد دست بستاند و اگر خوشن آید بهاء حص
 خود از بنده بستاند پس اگر شریکی بود که ازاد نکرد دست بهاء حص خود
 از شریکی ازاد کرد دست آن بهاء شریکی طبعاً حص از بنده بستاند
 و بولاء آن بنده آن شریکی را باشد که ازاد کرد دست و اگر شریکی دوم
 که ازاد کرده است حص خود ازاد کند و یا بهاء حص خود ازاد کند
 بستاند و بولاء آن بنده هر دو شریکی را باشد و این صورتی بود
 که اگر آن شریکی ازاد کرد دست غنی باشد آن زمان آن شریکی که حص خود
 ازاد نکرد دست و اگر خوشن آید بهاء حص خود از بنده بستاند و اگر
 از بهاء حص ازاد کند و این قول امام اعظم است و صاحب میگوید
 که این شریکی دوم که حص خود ازاد نکرد دست بهاء حص خود از شریکی
 اول که حص خود ازاد کرده است بستاند اگر شریکی اول که حص خود را
 کرده است غنی باشد و چون بهاء حص شریکی داده باشد شریکی
 اول نتواند که از بنده بستاند و اگر شریکی دوم فقیر باشد بهاء حص خود
 از آن بنده بستاند و بولاء شریکی اول را باشد و این در اجتماع کفایت
 و بولاء است که اگر فقیر و قریب باقی از جانب ندارد و میراث او حص
 آن مرد برد که او را ازاد کرد دست **در هدا** میگوید از آن کس است
 که اگر شریکی اول غنی باشد آنست که مالکان معدا را بستاند که بهاء حص
 شریکی خود نتواند داد آنک مالک دو بیست درم شریکی باشد

برود

و اگر غنی باشد

مهری دوم حص خود ازاد کرد

اورده است بنده میان دو شریکی یکی ازان دو شریکی برای بنده
 خود میگوید اگر فلان درین سرای فردا در آید فلان را دو سوم میگوید
 اگر فلان درین سرای در نیاید فلان را دو فردا گذشت و معلوم نیست
 که فلان درین سرای در آمده است یا نه یعنی ازان بنده ازاد شود و بهاء
 یعنی هر دو خوردن کا خود را برساند و این قول امام اعظم است
 و امام ابو یوسف و امام محمد میگوید آن بنده تمام بهاء خود هر
 دو خود کار را بد هدا **در هدا** و شنا هان میگوید دو نفر بنده خرید
 اند آن بنده سبکی ازین هر دو نفر بود حص بد را ازاد شود و بر
 بد رجیزی لازم نشود برای شریکی دوم همین حکم است اگر بنده
 در ملک دو نفر از جهت میراث در آید و آن بنده سبکی ازین دو را بر
 حص بد را ازاد شود و بر بد رجیزی برای دومی لازم نشود و این قول
 امام اعظم است و نزدیک صاحب در صورتی که دو نفر بنده خریدند
 و این بنده سبکی از میان دو نفر باشد و حص بد را ازاد شود بر بد
 لازم نشود که بهاء حص شریکی خود بد بود هدا اگر بد رغنی باشد
 و اگر بد فقیر باشد آن بنده بهاء حص شریکی **در هدا** بد هدا و همین
 حکم است **اگر دو نفر** بخشید یا بنده یا بصدق یا بنده یا بوصه یا بنده
 و آن بنده سبکی ازان دو باشد و آن صورتی بود که بد و شریکی
 او یکبار تمام آن بنده بستاند که سبکی از میان دو فاما اگر مردی
 اول یعنی بنده بستاند بعد آن یعنی باقی بد را آن بنده بستاند و بد را غنی

در صلوات میگوید در صورتی که دو نفر بنده بستاند از شریکی و در
 تمام اگر دو نفر بنده بستاند از شریکی در این سرای ازان بنده ازاد شود و بد
 و اگر یک بنده ازان بنده بستاند از شریکی در این سرای ازان بنده ازاد شود و بد

باشند آن شریک که اول بینی بود و اگر خوشن آید بهاء حصه خود از بند
بنسند و اگر خوشن آید بهاء حصه خود از آن بند ه بنسند و این قول
امام اعظم است و نزدیک صاحب شریک اول بهاء حصه خود از بند
آن بند ه بنسند **باب در بیان** از آن کردن یکی میان دو بند ه
در هدیه و کافی آورده است مردی ه و بنده خود را میکوید یکی
از میان شمان دوازده کردم و بعد از گفتن این سخن خوندگار یکی
را از میان آن دو بنده فروخت و یکی از میان این دو بنده نقل
کرد و پاکت شد و یا خوندگار یکی از میان این دوازده کرد و یا بند
کرد و دیگری بخشید بنده برای آزادی معین شود و از آن کرد و اگر
مردی دو کتیرک خود را میکوید یکی از شمان دوازده و بعد از گفتن
این سخن با یکی از میان این دو نزدیک کرد آن کتیرک را حمل ما که کتیرک
دوم بری عنق معین شود و اگر آن کتیرک بعد از نزدیک حمل ما شد
نزدیک صاحب روح هم کتیرک دوم برای عنق معین شود و نزدیک امام
اعظم کتیرک دوم برای عنق معین نشود و هر که خوشن آید از میان آن
دو کتیرک یکی را خوندگار برای آزادی تعیین کند اگر چه با یکی نزدیک کرد
باشند **باب** باید که او را بعد نزدیک حمل ما شد و اگر مردی
دو زن خود را میکوید یکی از شمان طلاق کفتم بعد از گفتن
آن سخن یکی میان این دو زن نقل کرد و یا شوهر با یکی از این
دو زن نزدیک کرد زن دوم برای طلاق معین نشود باقی

هرم امام و اگر مردی دو کتیرک خود را بگوید یکی از میان شمان
دوازده کردم بعد از آن یکی را از میان این دو نزدیک کند کتیرک دوم
برای آزادی معین نشود نزدیک امام اعظم و نزدیک صاحب کتیرک
دوم برای آزادی معین شود و نزدیک امام اعظم روح روا باشد
که این مرد بعد از گفتن این سخن با هر دو کتیرک نزدیک کند بنی از آنکه
برای آزادی یکی از میان دو تعیین کند تا ما برین قول فتوی نیاید
باب در بیان بنده ه مقابل مال در هدیه و کافی
آورده است مردی بنده ه خود را مقابل مال از آن کرد و آن بنده
آن مال را قبول کرد آن بنده ه از آن شد و چنانچه اگر خوندگار
بنده ه خود را بگوید نو آزادی ه مقابل هزار درم و یا بنده هزار درم
و یا نو آزادی مقابل آنکه مراد بنده هزار درم است نو آنرا با یکی
نخن و یا دینی نخن و یا بیاری برین جرد بنده آن هزار درم از خوند
قبول کند از آن شود و احکام آزادی ثابت شود بنی از آنکه هزار درم
بدهد و آن هزار درم دین باشد بر آن بنده که از آن شده است
و اگر خوندگار از آزادی بنده ه معلق با او مال کند صحیح است اگر چه
بنده ه مال قبول نکند و آن بنده ه ما دون شود خرید و فروخت
او درست لازم کرد چنانچه اگر خوندگار بنده ه خود را بگوید اگر نو
هزار درم را بدی نو آزادی شوئی و یا بگوید وقتی که هزار درم مرا
مراد بی از آن شوئی و یا هر وقت که نو هزار درم مراد بی از آن شوئی



چون بنده هزار درم خوندا را بد هد ازاد شود و پیش
از دادن هزار درم نشود و مکاتب نیز نکرده **فاما** اگر بنده
هزار درم حاضر کند و حکم آن خوندا را چهر کند هزار درم
قبول کن و بنده ازاد شود و معنی چهر است که چون بنده
هزار درم حاضر کردیم در محلی که خوندا را ازاد ننماید
موی نهده کردی موی آن مال هزار درم قبض کرد و حکم
باز آری آن بنده کند **و زمان** میگوید معنی چهر است که کف
شده نه آنکه حکم موی را چهر کند برای قبول کردن هزار درم
و کافی آورده است اگر آن غلام چیزی از هزار درم حاضر
کنند و درم به تمام خوندا را برای قبول آن مقدار حاضر
آورد چهر کند **فاما** آن بنده ازاد شود تا آن زمان که هزار درم
بتمام ادکنند و اگر آن غلام با نصد درم حاضر کند و خوندا را
درم آن بنده را بگذارد بنده ازاد نشود و تا آن زمان که هزار درم
نخورد کار نرساند **فاما** اگر خوندا را بنده خود را هزار درم
اد کند بنده ازاد نشود **فاما** اگر آن هزار درم که بنده اد کرده است
پیش از آنکه کسب کرده بود که خوندا را این سخن بگوید بنده ازاد
شود باید که آن غلام هزار درم دیگر خوندا را برساند زیرا که
آن هزار درم که خوندا را رسانیده بود از مال خوندا کار است
فاما آن هزار درم که رسانیده است بعد این سخن کسب کرده است

باز موی را دیگری چیزی نه دهد و اگر آن غلام آن هزار درم درم
از کسی غضب کرده باشد و آن هزار درم خوندا را رساند هم
ازاد شود **و هله** میگوید بن اگر موی غلام برین طریقی کف شد
اگر نه مرا هزار درم دمی ازاد باید که آن غلام هم در آن مجلس نخورد
و هزار درم برساند تا ازاد شود و اگر در آن مجلس خوندا را هزار
درم نرساند ازاد نشود و اگر موی غلام را بگوید که وقتی مرا هزار
درم برسانی تا ازاد شوی آن زمان هر وقتی که بنده هزار درم بر
ازاد شود خواه در مجلس خواه در مجلس دیگر **و کافی** ملکد است
مردی بنده خود را برین شرط ازاد میکند که مرا چهار سال خدمت
کنی و بنده آن شرط قبول کرد و او فی الحال ازاد شود و همان زمان آن
بنده نقل کرد بعد نقل آن بنده قیمت آن بنده از مال او خریدار
بدهد نزدیک امام اعظم و امام ابویوسف و امام محمد قیمت خدمت
از چهار سال از مال آن بنده خوندا را بدهد **و کافی** آورده است
مردی دیگر بچرا میگوید که کنیز خود را بر هزار درم ازاد کن برین
شرط که این کنیز مرا بنکاح بدی و آن مردان کنیز را ازاد کرد
و آن فرمایند وافی خواهد که **فاما** ازاد شود و بر فرمایند هزار درم
برده او لازم نیاید زیرا که اگر مردی دیگر بگوید میگوید بنده خود را ازاد
کن هزار درم که آن هزار درم برده من باشد و آن مرد بنده خود را
ازاد برین شرط کرد بنده ازاد شود و بر فرمایند هزار درم لازم نیاید

فاما اگر مردی دیگری را بگوید که زن خود را طلاق بدهد در دم بگوید که
هزار درم بدهم من باشم من ترا خواهم داد و این مرد برین شرط
زن شرط زن خود را طلاق گفت بر زن واقع شود و بر ^{بنده}
هزار درم لازم شود **در بیان** یعنی در بیان
مدبر کردن بنده در هدیه و کفر میکند نه بپر معلق گردانیدن
ازادی بنده است مطلق موتی موی در هدیه آورده است که خود
بنده خود را بگوید من چون فیرد تو ازادی و یا گوید تو ازادی
از این من و یا گوید تو مدبر و یا گوید ترا مدبر کردم درین سخنان
بنده او مدبر شود خواه نیت کرده باشد خواه نه و چون بنده
مدبر شد فروختن آن بنده از ملک خود روا نباشد فاما اگر
خواستگار مدبر را ازاد کند روا باشد و همین حکم است اگر مکاتب
را ازاد کند روا باشد و نزدیک امام شافعی فروختن مدبر بخشیدن
مسیر روا باشد **و هدیه** و کاپی مدکور است که موی را روا باشد
که خدمت مدبر را فرماید و کسی اجرت دهد و اگر موی کثیر
خود را مدبر کرده باشد روا باشد که با آن کثیر نزد یکی کند و روا
باشد که کسی بیاج دهد و چون موی نقل کرد و یک مدبر کند
و مال دیگری کند **تنت** سیوم حص آن مدبر ازاد شود و دو حص قیمت
خود میر نیا ندر برساند و مای کرد دیگر هم باشد خبانی اگر مردی
مدبر ده تنگ کند **تنت** و بیت تنگ نقل کند **تنت** درین صورتها ^{مد}

دو تنگ باشد
کلیتاً بر آن مدبر

بنام

بمعلم ازاد شود و این صورت از کاپی و از هدیه **تنت** شد اگر مردی نقل
کرد و مدبر کند **تنت** که به او از مدبر برده تنگ است و بیان مردین
مردمان ده تنگ بودند باید که آن مدبر برده تنگ به او خورد ^{بوم}
داران موی برساند **در بیان** آورده است مردی از ابناء خود را
میگوید ازاد کنید از من این ^{مرد} بعد از موت و بعد از گفتن این سخن
آن بنده را می فروشد **رهن** و شاهان آورده است مردی
کثیر که خود را مدبر کرد و آن کثیر که بعد مدبر شد از فرزند یا بر
زاده فرزند نیز مدبر شود و چون موی نقل کند فرزندان مدبر
نیز ازاد شدند فاما فرزند کسی که پیش از مدبر شدن آن کثیر زاده
باشد از فرزند ازاد نشود **و هدیه** مدکور است اگر مردی بنده خود
را میگوید که ازین زحمت مهربم و یا اگر درین سفر مهربم تو ازاد آن بنده
مدبر نباشد فروختن او روا باشد و آنرا مدبر مقید گویند مدبر است
که موی بگوید که چون من مهربم تو ازاد فاما موی گفت بود که اگر موی
ازین زحمت مهربم تو ازاد و آن موی هم در آن زحمت نقل کرد
بنده ازاد نشود از ثلث مال خبانی مدبر مطلق از ثلث مال ازاد نشود
فاما اگر موی در آن زحمت فیرد او مدبر نباشد و بعد از موی ^{چینی}
دیگر ازاد نشود و اگر مردی بنده خود را بگوید که اگر من تا یکسال و یا
تا ده سال مهربم تو ازاد و آن بنده را مدبر مقید گویند اگر موی تا یکسال
و یا تا ده سال مهربم در آن ثلث مال ازاد نشود و اگر ازاد نشود فاما اگر

مردی بنده خود را میگوید اگر من تا صد سال نمیروم نژاد و مثل
 آن مرد تا صد سال غالباً آنک نژاد خواجه اگر بیری آن سخن بگوید
 درین صورت این بنده ه مد بر مطلق باشد هر وقت که خونداک
 بمیرد و از ازلت مال شود **در ذریع** آورده است اگر بیع
 حکم بر و ابی بیع درست در خلاص آورده است مردی نقل کرد چیزی که
 مد بر چیزی دیگر کند ثنت آن مد بر آن د شود و بر آن مد بر لازم
 ایله که قیمت خود برساند آن روز که قیمت مد بر شده بود فاما
 فتوی آنست که بیعی قیمت مد بر حال بنده کی خود برساند درضا
 انعم آورده است مردی که بیک خود را میگوید اگر محتاج شوم آن
 این بیک **در غنچه** شود و بعد از نقل نماید و آن کینک آن د باشد اگر
 اینچنین کینک را بفرزند و با باشد و فتوی برین قول است
با سبب فرزند از کینک و آن کینک را ام
در سبب و کد کوبید در هلاک آورده است چون کینک از خونداک فرزند زاد
 آن کینک ام ولد نشود فروختن او و خنید ز او بیرون آورده از ملک
 خود رو نباشند **در سبب** و هدیه آورده است اگر کینک میان
 دو نفر شریکت بود بیچ یکی را میان آن دو رو اینست که با آن کینک میان
 دو نفر است شریکت بود بیچ یکی را میان آن دو رو اینست که آن کینک
 نزد یکی کند فاما اگر یکی از میان آن دو با آن کینک نزد یکی کند و فرزند
 زار آن کینک ام ولد شود و بروی لازم است بها حصه شریکی خود بدهد و
 در هلاک

باید دانست
 بیع شریکتی
 فاما اگر یکی از میان آن دو با آن کینک نزد یکی کند و فرزند زار آن کینک ام ولد شود و بروی لازم است بها حصه شریکی خود بدهد و

در وقت آورده است خونداک چون کینک خود فرزند زاید آن کینک
 ام ولد شود و او را با باشد که ام خود را نزد یکی کند و خد مت فرما
 و با جان ن بکسی دهد و با بکسی بکلی دهد **در وقت** میگوید
 چون ام ولد بعد از نقل بیوی از اشد شود هر مایه که بر آن ام ولد با
 از آن مردی پس میراثیان آن ام ولد بسا نکد مگر آنک مردی وصیت
 کرده باشد که آن مقدار مال بام ولد بدهد آن زمان آن مقدار مال
 بام ولد بدهد و اگر مردی بنده از اشد کرد هر مایه که بر آن بنده با
 آن ملک خونداک راست مگر جامه نعن که آن بوشینه است مردی نذر
 کرده است که بنده از اشد خواهد کرد اگر آن مرد بنده که نخته را از نذر
 از اشد میگوید و با باشد فقیه ابواللیث رحمه الله علیه برین قول فتوی
 داده است زاد شود و ام ولد دین دادن موی را چیزی از بها خور
 ندهد فاما مد بر آن ثلث مال از اشد شود و دو حصه بقیمت خود بهر میان
 برساند و اگر موی نقل کند و یک مد بر کزارد و دین بروی باشد مد
 تمام بها خود بوام داران موی برساند و اگر ام ولد نصرتی اسلام
 آورد بر آن ام ولد واجب است قیمت خود خونداک برساند و آن ام
 ولد نغزله مکاتب است از اشد شود تا آن زمان که قیمت بعد از اسلام
 موی رساند و این صورتی است که چون ام ولد اسلام آورد هر موی
 او اسلام عرض کردند اگر موی اسلام نیارد درین صورت آن ام ولد
 قیمت خود موی برساند **در وقت** بعد از عرض اسلام موی آن ام ولد

نیرا سلام آورد درین صورت پیام ولد واجب نیست که قیمت خود
مردی بدهد بلکه همجنان او ولد باشد بقیل او ازاد شود و اگر مردی
نقل کند پیش از آنکه اسلام بر مردی عرض کنند ام ولد او اسلام آورد
بود ازاد نشود و بر روی ادای قیمت خود واجب نکردد و اگر آن ام
ولد در حیات مردی عاجز شود که قیمت خود بر وی نستاند و رسید
باز بندگی در نیاید بلکه همچنان مکاتب باشد مردی کینزک دیگران
کرده بود و آن کینزک فرزندی بعد از زادن فرزند آن کینزک
دا از مولی او بجا و خرید و یا بخشید یا قتل نکند آن کینزک باطل شود
و آن کینزک ام ولد کرد و نزدیک امام شافعی ام ولد نشود و اگر
مردی کینزک خود فرزند زاده بعد از آن کینزک در دیده بیرون
آمد و آن خردن کار که کینزک را شناخته بود شده بعد از آن کینزک با
این سر از وی فرزند زاده بود خرید آن کینزک ام ولد او نشود
در مذهب ما نزدیک امام شافعی دو قول است در هدیه و شاهان
و کنز آورده است و نفر کینزک خرید هاند و آن کینزک فرزند نادر
یکی از میان دو شریک کردید که این فرزند از من زاده است نسب آن
فرزند از وی ثابت شود و آن کینزک ام ولد او شود و برین شریک
که دعوی فرزند کرد لازم شود که یعنی بجا آن کینزک و یعنی عمر
شریک دوم را بدهد اما چیزی از قیمت فرزند شریک دوم را
در آن آورده است که عمر مثل مهر را گویند در شاهان و در حد

میکوید این در صورتی بود که یک شریک میان دو میکوید که فرزند
از من زاده است اما اگر هر شریک یکبار گویند که فرزند از من
زاده است یعنی از من زاده است نسب از هر دو ثابت شد و این
فرزند هر دو باشد و این ام ولد هر دو شود و هر یکی
ازین دو شریک یعنی عمر برای شریک دوم لازم آید و مقاصد
افتد و هیچ یکی از دیگری چیزی نستاند و نزدیک امام شافعی
به بیست که این فرزند تمام مشابهت بلکه نام دارد فرزند آن
شریک باشد و نسب از وی ثابت شود و از دومی نشود
اما نزدیک ما نسب از هر دو شریک ثابت شود و هر دو
باشد و این برابر هر یکی ازین دو به میراث کامل بر ما
این هر دو به را این به میراث یک به بر بند و میان خود
نیما نیم قسمت کنند و اگر یک به را این دو نقل کرد و این
به را میراث یک بر تمام از وی شد بعد از این به نقل کرد
میراث یک بر کامل بتمام این به را که زنده است بستاند و
میراث این به را و یعنی میراثیان به را اول نستاند و نفقه این
چنین بر بر هر دو به را نیم نیم باشد و هر یکی ازین دو به را
نماند که در ایام صغر بوائی زنی نکاح کند و اگر به را و بر کینزک
شرکت خریدند آن کینزک فرزند زاده و هر دو میکوید که این
هر دو میکوید این فرزند از من است نسب از به را ثابت

بویاری او

شود **مهر** و همین حکم است اگر مسلمی و کافری کینزک خرید
و این کینزک فرزند زاده شود و میگوید که این فرزند از منست نسبت
از مسلم ثابت شود و از کافر ثابت نشود **و هجده** میگوید مردی
با کینزک مکاتب خود نزد یکی کرد فرزند ی زاده است هر یک در
دار اسلام با مان آمده بود مسلم خرید آن حریفی را جبر کنند تا آن
بنده بفرزند و اگر آن حریفی آن بنده مسلم را در دار حریف برد
بنده از او بشود نزدیک امام اعظم و نزدیک صاحبی از او بشود
و بیست و نهم میگوید اگر زهی بنده مسلم خرید کند آن بنده ملک آن زهی
شود **و فاما** آن زهی را جبر کنند تا آن بنده مسلم را بفرزند **و هجده**
و شاهان آورده است کینزک مردی فرزند ی زاده آن فرزند
از آن مرد نباشد تا آن زمان آن مرد بزبان خود نکو بگوید که آن کینزک
فرزند از من زاده است اگر چه آن مرد بزبان خود نکو بگوید اما جبر
در فرزند نداد و خونگاری بزبان خود گفت که این فرزند از من
زاده است فرزند از آن باشد و بار دوم چون آن کینزک فرزند زاده
حاجت نیست که مردی بزبان بگوید نسبت از موی ثابت شود و آن فرزند
از موی باشد و اگر موی فرزند اول را گفت که از من است **و بیست و یکم**
گوید از من نیست و تراند که فرزند اول را میگوید اگر نزد یکی کرده
است و آن کینزک بیرون بکند نسبت باشد و یا بعد از نزدیکی با آن
کینزک انزال بیرون کرده باشد درین صورت **و بیست و یکم** که

که آن فرزند از من نیست **و بیست و یکم** که کورست روایت کرده شده است
از امام ابو یوسف رحمه الله که چون موی با کینزک خود نزد یکی کرد و آن
کینزک که فرزند او در موی واجب است که بگوید آن فرزند از من
است خواه بعد نزد یکی انزال بیرون کرده باشد خواه نکند است باشد و از امام
محمد **و بیست و یکم** که موی را نشانی زاده کینزک که آن کینزک نزد یکی
کرده است بگوید که این از من است تا آن زمان که او را حقیقت نشود
آن فرزند از وی است **فاما** اگر آن کینزک ام ولد او باشد بعد نقل
موی از او بشود و آن فرزند نیز از او بشود **و بیست و یکم** و شاهان
آورده است مردی ام ولد خود بگوید بکلی بکلی **و بیست و یکم** با نگاه
فاسد داد و انعام ولد از آن شوهر فرزند ی زاده آن فرزند را
حکم ام ولد باشد چون موی نقل کند ام ولد از او بشود فرزند آن
ام ولد که از آن شوهر است آن نیز از او بشود **و بیست و یکم** آورده است
موی را نشانی که ام ولد خود بگوید بکلی بکلی **و بیست و یکم** تا آن زمان که یک
دیض نباشد چون یک حیض دیده باشد اگر خوش ایل بگوید
بکلی بکلی **و اگر** موی بین استبرام ام ولد خود را بکلی داد و آن
ام ولد فرزند ی زاده آن فرزند از موی باشد و کلامی را نباشد
و اگر فرزند بعد بکلی بیشتر از شش ماه زاده آن فرزند از شوهر
باشد و از موی نباشد و اگر موی نکو بگوید که این فرزند از من است

از شوهر باشد از موی نباشد فاما اگر آن فرزند از او نشود
و در شهاق او رده است موی کثیر خود را بد بکری بیجا داد
و کثیر فرزند زادن فرزند از شوهر باشد و از موی نباشد
و اگر موی کوبد فرزند از من است آن فرزند از او نشود و آن کثیر
ام ولد شود چون او نقل کند آن کثیر از او نشود **در بیان** آورد
است چون موی آن کثیر فرزند زاید آن کثیر ام ولد شود خواه
آن فرزند زنده باشد خواه از شکم آن کثیر رفت باشد خلفت
آن فرزند بهام و یا بعضی خلفت شده باشد اگر خلفت آن فرزند
اصلا شده باشد آن زمان آن کثیر ام ولد او نشود **در بیان**
مذکور است چون موی نقل کرد ام ولد از او نشود از کلام
و از بها خود چیزی میراث آن نه هد و اگر موی دین مردمان باشد
و نقل موی کند و ام ولد بگذار آن ام ولد از او مرد میگوید این
فرزند از من است اگر مکاتب خوندگار و استوار دارد و غیر
کند که این فرزند از خوندگار است فرزند از خوندگار باشد و
از خوندگار ثابت شود و برخوندگار عقول کثیر لازم است
و بهاء آن فرزند نیز مکاتب برساند و آن کثیر ام ولد خوندگار
شود و اگر مکاتب خوندگار استوار نلارد که این از نوعیت آن
زمان سبب از خوندگار ثابت نشود فاما خوندگار روزی آن کثیر
و مالک شود آن زمان سبب آن فرزند از خوندگار ثابت شود

و نقل موی

در بیان آورده است مکاتب بنده را که بنده خوندگار آن بنده و کثیر
که هزار درم برگردن نکرده اندیم در یکسال و شش ماه بر من را
کسی هر ماه چندین درم چون آن هزار درم من رسائی نواز شتری
و اگر نه بنده باشی چون بنده این سخن از خوندگار قبول کند
شعد از دست خوندگار بیرون آید فاما از ملک بیرون نیاید
و اگر بنده خود را بگوید که هزار درم برگردن نکرده ام چون نقل
من رسائی نواز را دی شتری و اگر نه بنده همچنان باشی این نیز
صحیح است بدین سخن بنده مکاتب شود چون مال فی الحال اداء
کند از او بگذرد و اگر خوندگار بنده خود را بگوید که ترا مکاتب
کردم فی الحال بدی و آن بنده قبول کند مکاتب شود و احکام

مکاتب گفته اند **در بیان** متفرقات در کنز آورده است
اگر مردی دیگری را بکشد یعنی بزور بنده دیگری را از کنز آن
بنده از او بشود فاما کسی که آبراه کرد است بروی قیمت آن بنده
لازم شد تا خصم بنده را برساند و اگر کسی زن دیگری را بزور
طلاق گویاند اگر آن نشود هر با آن زن نزدیکی نکرده باشد یعنی
مهر آن زن **در بیان** و آن یعنی مهر از کسی که بزور طلاق گویانند
بستاند و اگر نشود هر با آن زن نزدیکی کرده باشد آن زمان بنده
مهر آن زن را بدهد و اگر کسی که بزور کرد یا بنده است چیزی نستاند
سنگ فاما اگر آن کسی که بزور طلاق گویانند است تعزیر لازم

در کانی مذکورست اگر حردی و عاقلی و بالینی بنده خود را از
 کند بنده آزاد شود **در کانی** آورده است بالغ شدن سبک یا با حرد
 است و یا بانزال و یا با حرد یعنی اگر سبکی با معرفت نزدیکی کرد
 آن معرفت را حمل مانند آن سبک بالغ باشد و اگر این چیزها آن سبک
 ظاهر شود آن زمان سبک به زده سال است و بالغ شدن دختر
در کانی است و یا با حرد است و یا با حمل مانند آن اگر این چیزها
 از دختر ظاهر شود آن زمان چون بعهده سال تمام شود دختر بالغ
 شود و این قول امام اعظم است و نزدیک صاحب بالغ شدن سبک
 و دختر که یا زده سال فتوی بر قول ایشانست مگر آنکه علم آنها
 که گفته شود پس از این زده سال از سبک و دختر که ظاهر شود آن
 سبک و دختر که بالغ اگرچه با زده سال تکلیف باشد و هم
 در کانی آورده است که کمترین مدتی که سبک و دختر بالغ شود
 دوازده سال است بنی بر یا زده ساله بالغ نباشد اگرچه او را نزا
 شود و کمترین مدتی که دختر که بالغ شود نه سال اگر دختر که هشت
 سال خود پیشد بالغ نشود اگر سبک و دختر که نزدیک بلوغ رسیده
 و میگویند که بالغ شده ام این سخن ایشان استوار دارند و احکام
 بالغان بر ایشان ثابت شود **در کانی** ملخص آورده است
 بد مردی نفقه کردست و آن مرد بنده خود نیت بد را از
 کند آن بنده آزاد شود و ثواب ازادی بد را و برسد آن شاء
 و از ثواب

بالغ شدن

اگرچه با زده سال از سبک و دختر که ظاهر شود آن سبک و دختر که بالغ اگرچه با زده سال تکلیف باشد و هم در کانی آورده است که کمترین مدتی که سبک و دختر بالغ شود دوازده سال است بنی بر یا زده ساله بالغ نباشد اگرچه او را نزا شود و کمترین مدتی که دختر که بالغ شود نه سال اگر دختر که هشت سال خود پیشد بالغ نشود اگر سبک و دختر که نزدیک بلوغ رسیده و میگویند که بالغ شده ام این سخن ایشان استوار دارند و احکام بالغان بر ایشان ثابت شود در کانی ملخص آورده است بد مردی نفقه کردست و آن مرد بنده خود نیت بد را از کند آن بنده آزاد شود و ثواب ازادی بد را و برسد آن شاء و از ثواب

و از ثواب این آزاد کننده چیزی نقصان نشود و همین حکم است در
 همه صلوات و دعاء ها که بروج بد را و ماز و بروج مسلمانان
 میکند ثواب ماز و بد را مسلمانان برسد و از ثواب این صلوات
 دهند و دعاء کنند چیزی نقصان نشود **در کانی**
 مذکور است بنده خربان گرفتند و آن بنده را در دراجه
 بردند بعد از آن بنده از در حرد از کار گرفتند و در دل
 اسلام در آمدن بنده ازاد شود در صغیری میگوید مردی
 میخواست چیزی بگوید بزبان بطلط طلاق و عتاق و یا نذر
 دخت با اتفاق آنچه نذر کردست بروی لازم شود و طلاق
 و عتاق نزدیک امام محمد واقع نشود و نزدیک امام ابو یوسف
 طلاق عند الله واقع نشود اما عتاق ثابت شود و نزدیک
 امام اعظم طلاق واقع شود و عتاق واقع نشود اما صحیح
 است که حکم طلاق و عتاق هر دو یکی است **در کانی**
 کبری آورده است اگر مردی بنده خود را بگوید ای سید من
 و یا ای سید و نیت ازادی کند فتوی است که آن بنده ازاد
 نشود و همین حکم است اگر کینرک خود را بگوید که کن بانوف
 من فتوی است که آن کینرک ازاد نشود در زاد آورده است
 بنده در ملک و نفرست هر یکی بردیگری میگوید که ترضیب
 خود ازاد کرد بنده قیمت نصیب هر دو لازم شود خواه هر

شریکی عینی باشند خواه فقیر باشند و این قول امام اعظم است
و نزدیک صاحب اگر هر دو و شریکی عینی باشند بر بنده قیمت بزرگ
بهر یک لازم نشود و اگر هر دو و فقیر باشند قیمت نصیب
هر دو بر بنده لازم نشود بعد آنکه هر دو موی را سوخته دهند
اگر عینی باشند و یکی فقیر قیمت نصیب موی که فقیر است
بر بنده لازم نشود و فتوی بر قول امام اعظم است **مرد را**
صغیری آورده است بنده مردی دیگر مال داد و آن مرد را
گفت مرا از خونندگاری رسان و مرا از دکن و آن مرد آن بنده را
بر است مال از خونندگاری را و خرید و از آن در حسن بصری رحمة
میکوید که این بیع روانست و از ادی نیز درست نیست گفت
این چنین مگر فاسدی و همین قول این برین است و با هم نمی
میکوید بیع درست است و هم از ادی فاما بر کسی که بنده
را خریده است لازم است که بهاء آن بنده با دو مخصم آن بنده
از مال خود بدهد و فتوی برین قول است اگر مردی بنده خود
را گفت هر وقتی که تو مرا هزار درم بدی تو از ادی و این
بنده هزار درم خونندگاری خود را داد و از ادی فاما اگر آن هزار
درم از کسی داده باشند که بین از گفتن موی این سخن کرده بود
بنده از ادی شود فاما آن مال موی باشند و بر بنده واجب کرد که
هزار درم دیگری از کسی برساند که بعد از گفتن این سخن حاصل
کرده

و اگر بی عینی باشد
و یکی فقیر

کرده بود مردی بنده خود را بگوید اگر تو بر من هر ماهی صد درم
برسانی تا سالی تو از ادی و بنده این سخن از خونندگاری قبول
کرد آن بنده مکاتب شود اگر در هر ماهی از صد درم عا و جز
آید و نتواند برساند در هر ماهی دیگر برساند در روانه این سالی
و در روانه اینی حفظ این بنده مکاتب نباشد بن اگر در هر ماه
صد درم برساند از ادی **مختصر** ملتقط مکتول است
مردی ام ولد خود را از ادی کرد آن ام ولد او را میخواهد بران
ام ولد چیزی لازم نشود و نزدیک صاحب بران ام ولد لازم
شود قیمت خود فتوی برساند فاما اگر مردی کینزک خود برین
شرط از ادی کرده باشند که بعد از ادی موی نکاح کند و آن کینزک
بعد از ادی شدن موی نکاح نمی کند بران کینزک لازم است که قیمت
موی خود برساند **و هر چه** آورده است اگر کسی کو که چون
من در خانه در ایتم هر مملوکی یعنی هر بنده که مرا باشد آن را از
و اگر مرد آن روز این سخن گفت در ملک او بنده نبود بعد از ادی
بنده خرید آن مرد آن خانه در آمدن آن بنده از ادی شد و او
بوقت گفتن این سخن در ملک آن مرد بنده بوده تا آن زمان
در ملک این مرد بود که این مرد در خانه در آمدن آن بنده نیز
از ادی شد فاما اگر کسی که بعد از ادی در این در ایتم هر مملوکی
که مرا باشد از ادی درین صورت بنده که بعد از این سخن خرید

برای بید آمدن آن مرد در آن سرای آزاد شود و اگر بنده
در ملک او باشد و تا در آمدن در ساری در ملک او باقی ماند
ان آزاد شود **در وقت کبری** مذکور است مددی غلام خرد
را در شهر فرستاد و آن غلام خود را گفت اگر کسی ترا پیش آید
او را بگرد که من حرام و آن غلام را مردی پیش آمد و آن مرد او
را بر سینه که تو حری غلام گفت من حرم آن غلام نزدیک قاضی
ازاد شود و نزدیک خدای تعالی ازاد شود مگر آنکه خونگدار
غلام را حرام کرده باشد ان غلام بدین گفت که حرم ازاد
نشود نه نزدیک قاضی و نه نزدیک خدای و همین حکم است
م خود را حرام میگوید و نیت آن دارد که مزدور
حرس زیرا که این بنده است ان بنده نزدیک
شود و نزدیک خدای تعالی ازاد شود اگر مردی
بپای ازاد میکند ان بنده ازاد شود هم نزدیک
قاضی و هم نزدیک خدای تعالی **در وقت کبری** آورده است مردی
اقرار میکند که فلان بنده خود را ازاد کردست و آن فلان هم
بنده را فروخت و این مرد که اقرار او با زادی کرده بود خرید
ان بنده ازاد شود مردی کینز که معین ازاد کرد و او را فرزند
شد و آن مرد چهار کینزک دارد باید که ان مرد با هیچ یکی از میان
این کینزگان نزدیک نگردد چنانکه است که ان کینزک را بردست و

یکان

یکان یکان بفروشد و نیت چون سه کینزک فروخته شود چهارم که آخر
باقی مانده است ان چهارم برای ازادی معین شود و کونین ان
مرد پیش ازین همین کینزک چهارم که آخر مانده ازاد کرده بود و
سه کینزک که فروخته بود از ان دو سنت باز خورد و با این هر سه او را
نزد یکی دو باشد **در وقت کبری** آورده است اگر مردی چهار زن
دارد یکی را معینه از میان این چهار طلاق گفت و او را بفروشد
که کدام زن را طلاق گفته بود ان مرد نزدیک با هیچ یکی از میان
این چهار رو نیست چنانکه است که اگر ان مرد طلاق با این گفته باشد
هر چهار زن را باز نکاح کند و اگر طلاق رجعی گفته باشد
زن مراجعت کند و نکاح حاجت نبود و اگر سه طلاق
ان زمان هر چهار زن را یکان یکان دیگر بگوید
تا عده هر چهار بگذرد و چون عده بگذرد یکان
کنند چون سه را نکاح کرد چهارمی برای ان سه طلاق
شود **در وقت کبری** میگوید بنده مردی بر خونگدار خود در امان
خونگدار گفت ای حری با ان بر ما بنده ازاد نشود و همین حکم
است اگر مردی جامه دوخته غلام خود بپوشید و باشد و بگوید
که این جامه دوخته حری است ان غلام ازاد نشود مردی سه بنده
خود را میگوید که شما ازاد مگر فلان و فلان و فلان هر سه بنده
ازاد شوند فاما اگر کردید مگر فلان و ازاد شوند و ان فلان ازاد نشود

مردی بنده بردست دارد او را بر سید ند این بنده آزاد است
او اشارت بر خورد بنده آزاد نشود **فاما** بردست مردی بر سید
بود او را بر سید ند این بر تو است ان اشارت بر خورد کرد
از ان مرد ثابت شود وان سیرک فرزند او باشد **مردی کثیر**
خود را میکوبد روی تو روش ترا جبراع است و من بنده
تو ام ان کثیرک ازاد نشود اگر مردی غلام خورد و میکوبد کثیر
ان زمان که بنده بودی بعد اب تو بود ام اکثری که بنده نیستی
بهناپ زام نزدیک قاضی بنده ازاد نشود و نزدیک خلای نقاب
ازاد نشود **مردی کثیرک** خود را میکوبد ای مولا زارد ان کثیرک
د مردی بنده خود را بگوید که تو فرزند بزرگ منی
بد قاضی ازاد نشود و نزدیک خلای ازاد نشود **مردی**
در میکوبد ای مولا زاده ان کثیرک ازاد نشود **مردی**
هم بلان بنده بخشید ان بنده ازاد نشود اگر چه ان بنده قبول
کنند اگر مال کتابت مکانب را بخشید ان مکانب فی الحال ازاد نشود
فاما اگر مکانب گوید که من قبول نکند ان مکانب ازاد نشود **فاما**
کتابت **مردی** را با زبده **مردی** بنده خود را میکوبد بهر ار درم
بخیر بنده گفت خریدم ان بنده ازاد نشود بنده مساجی را حیران
گرفتند و در دار حرب برده اند وان بنده ازاد حرب ازان حیران
گرفتند و در دار اسلام آمد ان بنده ازاد نشود **مردی** بنده خود

بگوید

بگوید تو ازادی بنی از عبید فطر و بنی از عبید اضمحی بیکامه ان بنده
در اول ماه رمضان ازاد شود کثیرک **مردی** فرزند می زاد ان
مرد در ان حال ان کثیرک را گفت که تو ازادی ان کثیرک ازاد نشود
فاما فرزند اگر اندک بیرون آمده باشد ازاد نشود و اگر فرزند
اکثر اندک بیرون آمده باشد ازاد نشود و اگر فرزند بسیار بیرون
آمده باشد فرزند زاد ازاد نشود **وزمان** حج آورد
است **مردی** بنده خود را میکوبد نوح ریعنی نوحی و یازن
خود را میکوبد که نوط ال ا ق لام قاق یعنی طالق امام ابو یوسف
میکوبد اگر ان مرد نیت ازادی و یا نیت طلاق باشد بنده ازاد
نشود و زن او را طلاق واقع شود و این کثیرک کتابت
مردی میکوبد بنده من ازاد اگر ازین شهر نروم وان من
شهر بیرون آمده و بارگشت و هم در ان شهر در آمده
مرد ازاد نشود اگر گوید بفر بنده که درین سرای است ازاد
مقتار بنده کان که درین سرای او باشند ازاد نشوند با اتفاق و اگر
گوید فرزند ان **مهر** ادیم **علیم** تمام احرا رند بنده کان با جماع
ازاد نشود و اگر گوید **عمر** که درین سرای دراید بن زن او طلاق
و او را نیت زن خود ط بنده فتوی است که زن او را طلاق
واقع نشود و هر که خواهد که نواب ازادی برده یابد و او را مقلد
ازاد کردن برده نباشد باید که عمل برین دو حدیث کند یکی آنکه

بیفا بر فرمود علیهم هر که در روزی لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد وهو على کل شیء قدير بگوید ثواب از اری
برده باید دوم آنکه بیفا بر فرمود علیهم هر که برده مسلم را سلا
کند چنانستی که او برده از او کرده باشند مستحب است چون
بنده هفت سال خذ مت کند ان بنده را از او کند و یا آن بنده را
بردست دیگری بفروشد شاید که این خردمده آن بنده را از
کند این معنی در حدیث آمده است و مستحب است که غلام و کنیز
را بعد از نماز خفتن بگزارد و کاری نفرماید بیفا بر فرمود علیهم
چنان در روز شمارا خذ مت کند و شب بنده کار را با
بیفا بر کار نفرماید واجب است بر خوندگار که در وقت
لام و کنیزک را از نماز باز ندارد روایت کرده شده
بامی خرید و ان غلام بیع و وقت نماز فریض گزاری
ن در خشم شدی و ان غلام را کارها دشوار فرمودی
بدان بسبب نماز نند گزارد و ان غلام چون وقت نماز در
آمدی آن که اشتی و نماز گزاردی زندیق در خشم شدن ان غلام
را ایی کرد نزدیک بود که ان غلام نمیرد و آن زید یق یک دختری
مسلم و صالحه داشت ان بنده را گفت ای بنده این غلام مالیت
این را جبره هلاک میکنی این این را بفروش ان زندیق دختر خود
جواب داد که این را نفروشم با نفع عذاب این را بکنم ان زندیق
غلام

غلام را عذابه سخت کرد که گرفت ان غلام دعا کرد و بر زندیق بر
افتاد و زندیق هلاک شد و ان دختر مسلم و صالحه غلام را
خلیص کرد و خلف را حاضران ان غلام را از او دانید و در نکاح
ان غلام در آمد و مالی ان دختر را میراث پدر امده بود سیی لک
درم بود آن بنده او را داد برکت ان غلام نماز گزاری درین مرتبه
رسید اسمری میگوید پدر مردی نقل کردست و ان مرد بنده
خود را از بند خود رازاد میکند ثواب از اری بدان مرد را با
اشاعرا و از ثواب این مرد چیزی نقصان نشود فاما و ان
بنده یعنی میراث ان بنده آن مرد را باشد که این بنا
کردست اگر این بنده را اصحاب فرایض و عصبه نباشد
این مرد را باشد چنانچه گفته آمد از نجباء در آمد احکا
که آنرا فرایض گویند در کتبه
چون مردی نقل کرد و مالی بگذارد اول از ان ما
ان میت کنند یعنی از ان مال اجرت غنالم و بهاء کفعت و اجرة
کافق تربیت بد دهند بعد از ان اگر چیزی باقی ماند دین ان
بد دهند بعد از ان اگر چیزی باقی ماند برای هر که ان میت و صیت
کرده باشند بد و برسانند از سیدم حصه مالی بی اجازت میراثیان
مگر آنکه میراثیان اجازت کنند بعد از ان هر مالی که باقی ماند میراث
ان قسمت کنند در فرایض شهادتی و کشف کاشف میگوید سبطا

یکی از اصحاب فرایض گویند دو را عصبات گویند سیوم را ذوالارحام
گویند اصحاب فرایض کسانی را که بیند که اثینا پراحم از میراث
معین باشند چنانچه نصف و ثلث و اجبه بدین مانند و عصبات کسی
را که بیند که اثینا پراحم معین از میراث نباشد و عصبات آن بعد
از اصحاب فرایض اند و عصبات را تمام میراث آید اگر اصحاب
فرایض نباشند و اگر اصحاب فرایض باشند آن زمان عصبات
را هر چه از اصحاب فرایض چیزی باقی ماند آن میراث آید و او
الارحام قرابتها نماند که اثینا ترا میراث و قتی آید که میت را اصحاب
فرایض و عصبات نباشند و بیان این سه طایفه گفته آید اصحاب
دوازده نفرند اثینا ترا شش حصه معین است یکم
و حصه ربع سیوم حصه ثلث چهارم حصه ثلثان پنجم حصه
م حصه سدس این شش حصه معین دوازده نفرند باشند
بین دوازده را اصحاب فرایض گویند و آن دوازده نفر هشت
زن است چهار مرد از آن هشت زن یک دختر است
دوم دختر است سیوم مادر است چهارم جد است
پنج خواهر حقیقی است ششم خواهر باری است
خواهر مازنی هشت هم زن و حصه این هشت
گفته آید و چهارم که میسر آن معنی در نزدیکی است
دوم جد سوم برادر مازنی چهارم شوهر و حصه از این چهارم

عصبات را هر چه از میراث باقی ماند
و اگر میراث باقی ماند

گفته

گفته آید هشت زن و چهار مرد دوازده باشند و نصف
میراث پنج نفر بیا یکدیگر شود هر چون عورت نقل کند و آن عورت
را فرزند نباشد و فرزند بسز نباشد آن زمان شوهر
نصف میراث آید و اگر عورت را فرزند یا فرزند یا
سبب باشند آن زمان شوهر را ربع میراث آید دوم دختر
است که دختر را از میراث پدر و مادر نصف باشد اگر دختر
یکی باشد فاما اگر دختران بسیار باشند چنانچه دو سه چهار
آن زمان حصه دختران از میراث مادر و پدر ثلثان باشند
یعنی دو حصه سیوم دختر سبست و او را نصف م
باشند اگر دختر صلبی نباشد آن زمان دختر سبست
میراث آید چهارم خواهر حقیقی است که او را نصفی
از مال مکتوب و بملک آید اگر میت را دختر و دختر سبست
نباشند پنجم خواهر باری که او را نصفی از میراث باشند فاما
اگر خواهر حقیقی نباشد و خواهر حقیقی و خواهر باری
گوشها باشند آن زمان اثینا ترا نصف از میراث باشند فاما اگر
دو خواهر و یا زیاد از دو باشند آن زمان حصه اثینا
ثلثان باشد و ربع میراث دو نفر است یکی شوهر اگر میت
را فرزند یا فرزند یا فرزند سبب باشند و یا فرزند یا سبب
بسی باشند آن زمان شوهر را ربع میراث آید و اگر نه شوهر

و نصف اید دو زن است که حصه میراث زن از مال شوهر
ربع است اگر میت را فرزندی یا فرزند بس نباشد آن زمان
زن را ربع میراث اید اگر میت را فرزند و یا فرزند بس
آن زمان زن هفتم حصه از میراث اید ^{میت} یعنی هفتم حصه
زن را باشد اگر میت را فرزند و یا فرزند بس باشد آن زمان
زن هفتم حصه اید و اگر زن را ربع اید و اگر مردی نقل کند
و چهار زن بگذارد این چهار زن ربع و باقی میان خود
ند مستوی بمانند از میراث سه طایفه باشند یک طایفه
و اگر دو دختر و یا زیاد از دو دختر باشند آن
زما همیشه نژاد و حصه میراث اید و اگر دو دختر باشند آن زمان
ایشان از حصه میراث اید و اگر یک دختر باشد آن زمان نصف
میراث اید دو طایفه دختر بس است اگر دو دختر بس باشد
دو دختر بس آن زمان ایشان را دو حصه میراث اید و اگر یک
دختر بس باشد آن زمان او را یعنی میراث اید ^{سه طایفه}
خدا هر سنت کرد و خواهر حقیقی و یا زیاد از دو دختر
حقیقی باشد آن زمان ایشان را دو حصه میراث اید و اگر یک
حقیقی باشد آن زمان او را نصفی میراث اید و اگر یک دختر
بزرگی باشد حکم خدا هر آن حقیقی دارند و اگر مردی و یا زنی
نقل کرد دختر و بسر گذشت آن زمان بس را دو حصه میراث اید

اید و دختر را یک حصه و اگر مردی نقل کرد یک دختر و یک بس بس
گذشت دختر را یعنی میراث و یعنی باقی مر بس بس را باشد
دو دختر آورده است اگر یک خواهر باشد او را نصفی از میراث
اید و اگر میت را فرزند و یا فرزند بس نباشد
و پدر و جد یعنی پدر پدر و برادر حقیقی نیز نباشد اگر چندین
نفر نباشد آن زمان یکا خود را نصفی از میراث اید و دو خواهر
و زیاد از دو خواهر را دو حصه میراث اید در فوراً ^{بعض}
شهای آورده است و در کاشف ثلث تمام مال مادر را باشد
اگر میت را فرزند و یا فرزند بس نباشد و فرزند بس تا آخر نیز نباشد
و دو خواهر و سه خواهر و دو برادر و یا یک برادر یک خواهر
بدری نیز نباشد آن زمان مادر را سیوم حصه تمام میراث
اید و اگر میت را فرزند باشد و یا فرزند بس تا آخر باشد
و یا دو و یا سه برادران باشند و یا یک خواهر و یک برادر باشد
آن زمان مادر را سه حصه میراث اید و فرزند آن مادر را
نیز ثلث حصه اید اگر دو و یا سه فرزند مادر باشد آن زمان
ایشان را ثلث اید و اگر میت را فرزند و یا فرزند بس تا آخر
و پدر و جد نباشند آن زمان فرزند آن مادر را ثلث اید اگر میت
نباشد که کفتم باشد آن زمان فرزند آن مادر را چیزی
نماند و اگر فرزند مادر یکی باشد آن زمان فرزند

و اسدی مال از میراثش آید و شریک در آن مادر و پسران
هم ثلث اگر که ایشانند آید پسر و دختر براس با ثلث پسر
و دختر یکی حصه ببرد بلك ببرد و دختر برادر پسر مادر و پسر
صورت ثلث کل مال نیاید شد بلك ثلث باقی باشد که پسر
است که مردی نقل کرد و زن و مادر و پسر که داشتند مال
ان مرد چهار حصه کنند یک حصه زن و دو حصه و آن ربع است
و مادر را بیوم حصه از حصه باقی ببرد و دو و صورت
که مادر را ثلث باقی مال است آنست که زنی نقل کرد شوهر
و مادر و پسر گذاشت مال آن زن را شش حصه کنند بیومی
حصه است شوهر باید هفت و مادر را بیوم حصه
بد و آن یک حصه است و دو حصه که آن دو است ببرد
صورت مادر را ثلث باقی مال است و ثلث کل
اگر نیاید ببرد باشد و صورت همان باشد که
پسر برادر مادر و ثلث کل مال باشد در هر
شهابی و کاشف مذکور است که پسر مال حصه
نفر را باشد یکی از آن هفت نفر مادر است مادر را سه
هیرات آید اگر میت را فرزند و یا فرزند پسر و پسر
و یاس و پاد و خواهر و یاس و یا یک برادر و یا یک دختر
دو نفر صورتها مادر را سه حصه مال باشد و اگر از آن